



گناهان زبان همراه با حکایت های آموزنده

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: گناهان زبان همراه با حکایت های آموزنده: سلسله سخنرانیهای

حجت الاسلام هاشمی نژاد

تدوین واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدس جمکران.

مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۱۶۴ ص.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۰۶-۰

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: این کتاب شامل سلسله سخنرانی های حجت الاسلام هاشمی نژاد می باشد

که از نوار پیاده سازی و ویرایش شده است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: غیبت (اخلاق اسلامی)

موضوع: غیبت (اخلاق اسلامی) -- احادیث

موضوع: داستان های اخلاقی -- قرن ۱۴.



شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم). واحد پژوهش

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP251/3/گ ۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۶۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۷۵۱۱۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

گناهان زبان

همراه با حکایت های آموزنده

سلسله سخنرانیهای حجت الاسلام هاشمی نژاد

ص: ۳

ص: ۴

فهرست

تصویر



فهرست

۷ مقدمه ناشر
۹ گفتار اول: غیبت (۱)
۲۹ گفتار دوم: غیبت (۲)
۴۷ گفتار سوم: غیبت (۳)
۶۱ گفتار چهارم: غیبت (۴)
۷۴ گفتار پنجم: گناهان چشم
۸۷ گفتار ششم: عیب جویی
۱۰۶ گفتار هفتم: دروغ
۱۲۶ گفتار هشتم: سخن چینی
۱۴۶ گفتار نهم: گناهان گوش



ص: ۵

ص: ۶

مقدمه ناشر

زبان سر منشاء بسیاری از گناهان و مفسد اخلاقی و اجتماعی می باشد و چه بسا توجه به گناهان زبان از جمله دروغ، غیبت و ... کم شده و متأسفانه به قدری ما و اجتماع آلوده به این معاصی شده ایم که دروغ می گوئیم و استغفار نمی کنیم چون دروغ را گناه نمی دانیم و برای ما عادی شده است.

در این مجموعه سعی بر آن شده است تا گناهان زبان از جمله غیبت و ... که توسط حضرت حجّت الاسلام و المسلمین سید حسین هاشمی نژاد بیان گردیده مورد بررسی و تبیین قرار گیرد.

و امید است در جامعه اسلامی مورد توجه قرار گیرد تا جامعه ای سالم داشته باشیم.

در پایان از برادران سید غلام رضا موسوی و رضا دیلمی و امیرسعید سعیدی که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش وافر داشته اند تشکر می کنم ضمناً امید است خوانندگان عزیز ما را از مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکرانی

حسین احمدی

ص: ۷



ص: ۸

گفتار اول: غیبت (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارىء الخلاق اجمعين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين، الذى سُمى فى السموات بأحمد و فى الارضين بابى القاسم محمد صلى الله عليه وآله المعصومين.

اللهم كن لوليک الحجة ابن الحسن صلواتک علیه و على آبائه فى هذه الساعه و فى کل ساعه ولياً و حافظاً و قاعداً و ناصرأ و دليلاً و عيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

برای دیدن رویت بگو چکار کنم *** چقدر در غم تو ناله فکار کنم

چه می شود پذیرى مرا به خادمى ات *** که من به نوکرى کويت افتخار کنم

ص: ۹

چه می شود ز عنایت اجازه ام بخشى *** که یک نگاه به آن روى گلعدار کنم

چه می شود بگذارى که خاک پای تو را *** فروغ دیده پر خون اشکبار کنم

چه می شود بگذارى قدم به دیده من *** که من به مقدم تو جان خود نثار کنم



قرآن می فرماید: برادران یوسف آمدند نزد یوسف، گفتند: «یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزَجِّيهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا»؛^(۱)

«گفتند: ای عزیز مصر ما فقیریم، بی نواییم، با توشه کم نزد تو آمده ایم کیل ما را پر کن و به ما صدقه بده»، روز اول ماه مبارک عرض می کنیم ای عزیز زهرا! مهدی جان! ما گداهان با دست خالی و روی سیاه وارد ضیافت الله شدیم، صدقه اول ماه مستحب است، امروز صدقه ات را به ما گداهان بده و کفایل ما را پر کن.

گدایان آمدند بگشای در را

نشان ده آن رخ همچون قمر را

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فرازی از خطبه شان، در فضیلت ماه مبارک رمضان می فرمایند: «و احفظوا السننکم رحمهما الله»^(۲) «زبان هایتان را حفظ کنید»، زبان سر منشأ خیلی از گناهان و مفساد اخلاقی است. یکی از گناهان رایج زبان،

ص: ۱۰

۱- ۱. سوره یوسف، ۸۸.

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

غیبت است؛ گناهی شایع که فُبَحش برای مردم ما از بین رفته است.

چند معصیت را مردم ما گناه نمی دانند، یک، دروغ؛ دوم، غیبت؛ دیگری تهمت. این ها از گناهان بزرگ است و متأسفانه به قدری ما و اجتماع، آلوده به این معاصی شده ایم که

قرآنی نیست، بلکه در کلام سنت مطلبی بر آن دلالت می کند، یعنی یکی روایتی از معصومین علیهم السلام رسیده که دال بر حرمت فلان شیء است، در اینجا می فرمایند، مبنا آن سنت است. و در واقع گفتار معصوم، عمل معصوم و تقریر معصوم علیه السلام را سنت می گویند. گاهی مبنای فتوای فقیه اجماع فقها است می گویند: همه فقها در طول تاریخ نظرشان این است که این کار حرام است، گاهی مبنا عقل است، خوب دقت بفرمایید بعضی گناهان داریم که مبنای حرمتش هر چهار دلیل است، یعنی هم آیات، هم روایات، هم اجماع فقها و هم عقل هر کدام مستقلاً دلالت بر حرمتش می کند و این گناهی که از صبح شاید من و شما چند تایش را با زبان روزه مرتکب شده باشیم که گناه غیبت است از این مقوله است یعنی آیات، روایات، اجماع، عقل؛ هر کدام مستقلاً دلالت بر حرمتش دارد. شش آیه در قرآن داریم که آقایان فقها حرمت غیبت را از این آیات استفاده کرده اند. آیه اولی که از آیات مشهور است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»؛ (۱)

ص: ۱۲

۱-۴. سوره حجرات، ۱۲.

می فرماید: ای اهل ایمان اجتناب کنید از خیلی از گمانها، چرا؟ انّ تعلیل است، انّ بعض الظنّ اثم؛ که تأکید را می رساند، بعضی از گمان های شما گناه است مسلمان حق ندارد به برادر دینی اش گمان بد برد. هر عملی را که می بینی و هر گفته ای را که می شنوی، می فرمایند وظیفه ات این است که حمل بر صحت بکنی بگویی ان شاء الله نظرش خیر

بود، ان شاء الله قصدش توهین من نبود، ان شاء الله قصدش معصیت نبود، اعمال و اقوال برادر دینی ات را حمل به صحت کنی، چون گمان بد، مبنای غیبت است.

عالمی داشتیم در تهران به نام سید مهدی قوام - اعلی الله مقامه الشریف - خدا همه علمای گذشته، مراجع عظام و امام راحل رحمهم الله را غریق رحمتش بفرماید. این عالم متخلق، خیلی درس ها به مردم داد و زندگی پر باری داشت. یکی از شاگردانش که با ایشان مانوس بود و او هم به رحمت خدا رفت، برای من مطلبی را نقل کرد که حقیر هم در همان جزوه غیبت از قول ایشان نقل کردم، ایشان می فرمودند: شبی در خیابان ری می رفتم که برخورد کردم به سید مهدی، دیدم دارد می رود و زنی هم پشت سرش به دنبال اوست. آن زن ظاهر متدینی نداشت. یعنی نمی خورد که وابسته به یک بیت روحانی باشد. یک مرتبه شیطان گرفتارم کرد و رفتم تو کوچه با بد گمانی، گفتم: پس سید مهدی قوام هم آدم فاسد و خرابی بوده که آخر شب با یک زن بی بند و بار دارد

ص: ۱۳

می رود؛ دنبالشان راه افتادم. - قرآن می فرماید «وَلَا تَجَسَّسُوا»؛ (۱) تجسس نکنید. دو نفر دارند با همدیگر می روند شما وظیفه ندارید دنبالشان راه بیفتید بینید این زنش هست یا مثلاً زنش نیست. چنین وظیفه ای نداریم. قرآن تصریح می کند تجسس در امور هم نکنید. یعنی در کار همدیگر مداخله نکنید، فضول کار همدیگر نباشید. - می فرماید تا میدان امام (توپخانه سابق) تعقیب شان کردم، با همدیگر توی یک مسافر خانه ای رفتند که آن مسافر خانه هم، خیلی خوش نام نبود، دیگه گمانم داشت شدت پیدا می کرد، در دلم گفتم که هر چه بگنجد نمکش می زنند وای از آن وقت که بگنجد نمک. پس سید مهدی قوام هم کارش خراب بوده و ما نمی دانستیم. عجب! اول کاری که کردم پای درس



ایشان نرفتم، روزها مسجد امام نرفتم، یک روز رفتم، توی دلم به او خندیدم و گفتم: ما که دیشب تو را دیدیم داشتی با زنی می رفتی، حالا چیزی هم ندیده بودیم فقط دیدیم که سید دارد با زنی می رود، اما از بس که ذهن های ما و افکار ما خراب است و دنبال بهانه می گردیم فقط به این فکر می کنیم که به مردم وصله بچسبانیم، رفتم پای درس استاد نشستم و به یک ستون تکیه دادم ...، ایشان هم درس اخلاق می گفت و عده ای هم از بازاری ها می آمدند و استفاده می کردند. نشست روی صندلی و بسم الله الرحمن الرحیم را گفت و همین آیه مورد بحث را مطرح کرد؛ «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»، (۲) تأکیداً بعضی

ص: ۱۴

۱- ۵. سوره حجرات، ۱۲.

۲- ۶. سوره حجرات، ۱۲.

گمان های شما معصیت است، گناه است. حق ندارد انسان نسبت به برادر دینی اش گمان بد ببرد بعد رویش را به من کرد، در باطن با همه حرف می زد و در ظاهر با خود من، گفت: خوب عزیز من، تو مثلاً در دل شب، توی خیابان داری می روی، می بینی سید دارد با زنی می رود، خوب وظیفه دینی تو حمل به صحت است، بگو شاید این بیچاره گرفتار است به او مراجعه کرده، شاید بیچاره بدبخت گنهکاری است که آمده پیش سید توبه کند، بگو شاید بیچاره پولی می خواهد که سید رفته پولی برایش تهیه کند، این همه شارع برای تو راه باز کرده است، توی بی انصاف همه راه ها را رها کردی آمدی توی کوچه وبا بدگمانی، گفتمی که سید یک زنی را گرفته که با او گناه کند، کجا اسلام این

را گفته که تو چنین تفکری داشته باشی در حالی که این همه راه حمل به صحت برای تو باز است؟ می گوید: سید تمام مسائل را داشت یکی یکی می گفت مثل این که انگار ما فی الضمیر مرا می خواند، خُب چرا درس را تعطیل کردی؟ خودت را عقب انداختی؟ چند روز است نیامدی؟ می گوید: قدری دلم آرام شد، اما ته دلم صاف نشد. - در این ماه مبارک رمضان یکی از حاجت های تان، خواسته های تان، از خدا این باشد که خدا پرده های ما را کنار نزند و آبروی ما را نبرد. در اولین فرازهای دعای کمیل می فرماید «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْتِكِ الْعِصْمَ» می دانید چرا؟ به خاطر این که شما اگر یک میلیارد گناه کنید، حتی یک میلیارد هم بیشتر، به اندازه تمام ذرات دل اتم، الکترون ها و

ص: ۱۵

پروتونها، امروز که روز اول ماه رمضان است، واقعاً بیایی اینجا بنشین گریه کنی و بگویی «استغفر الله ربی و اتوب الیه» و شرایط توبه در تو باشد و دیگر گناه نکنی، خدا تو را می آمرزد، اما اگر یک عیب کوچک تو را مردم بفهمند، مثل اینکه چهل سال پیش جوان بودی، در خیابان لاله زار لبی به شراب زدی، یک کاسب هم دید که تو رفتی در این کاباره روبرو شراب خوردی، وقتی جنازه ات را دارند می برند، - رفیق بغل دستی، رفیق هم هست، دنبال جنازت هم را گرفته دارد می گوید «لا اله الا الله» به بغل دستی می گوید، خدا بیامرزدش این هم چهل سال پیش آره، این هم وضعش خراب بود.

مردم نسبت به هم اینجوری اند، فقط حضرت حق است که «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح»؛ اگر چهل تا کثافت کاری داشتی همه را پوشانده یک صفت خوب در تو هست آن یک صفت خوب معروف کرده و تا اسمت را می برند، حاج آقای فلان! می گویند به به آدم خیری است، فلانی! آدم به درد بخوری است، فلانی، مرد خوبی است. آن

صفت خوبت را بروز می دهد. و نقل می کنند لذا بخواهید یک جوری باشید که مردم نفهمند چکاره اید اگر بفهمند، رهایت نمی کنند، تو، توبه هم بکنی و با خدا هم آشتی، کرده باشی اما مردم، به تو با نگاه چهل سال پیش نگاه می کنند.

گفت: ته دلم صاف نشد، مدتی گذشت و سید مهدی قوام مریض شد و به رحمت خدا رفت، در تشییع جنازه سید، یکی از دوستان نزدیک او مرا صدا

ص: ۱۶

زد، گفت: فلانی! گفتم: بله، گفت: می دانی سید حالات عجیبی داشت، گفتم بله، گفت: یک مطلبی را من با چشم خودم از ایشان دیدم خوب است برای تو تعریف کنم، حالا که مرده و رفته دیگر راضی است که حسن هایش را تعریف کنیم، گفتم بگو، گفت ایام فاطمیه بود من در شمیران پای منبر سید می رفتم، به مناسبت ایام شهادت بی بی زهرا علیها السلام ده شب مراسم عزاداری بود، منبرش که تمام شد، برگشت به من گفت که فلانی! گفتم: بله، گفت: امشب حالش را داری با همدیگر برویم تفریح، البته یک تعبیری می کرد که خیلی مزاح بود، می گفت حالش را داری امشب برویم با همدیگر الواطی کنیم، می گوید من اول تعجب کردم، گفتم آقا شوخی تان گرفته؟ گفت: نه، امشب می خواهیم برویم الواطی، پول منبر را گرفتیم پولدار شدیم، حالش را داری بیا تا برویم. گفتم: آقا اگر شما بروید الواطی ما هم هستیم، چون شما اگر الواطی هم بروی توی الواطی تان خدا خوابیده، معصیت خدا نیست ثواب و حسنات است. گفت: پس ماشینت را روشن کن برویم، ماشین را روشن کردیم و نشست بغل دست ما و گفت: راست برو میدان بهارستان. با هم آمدیم میدان بهارستان سابق، دیدم چند تازن فاحشه گوشه و کنار میدان ایستاده بودند - این ها به برکت انقلاب، الحمد لله جمع شدند، یادتان نمی رود که این



لاله زار شما چه خبر بود، هر آلوده ای از هر کجای ایران وارد تهران می شد می خواستند پیدایش کنند می گفتند برو در لاله زار، که حالا الحمدلله به برکت انقلاب اینها

ص: ۱۷

جمع شدند، دیگر گناه علنی نیست، اگر هم هست در خانه هست، اگر هم هست پشت در است - یکی جوان تر بود، سید گفت برو آن جوان تر را صدا بزن بیاد، ما رفتیم و دیدیم دختر جوانی است اشاره کردم بیا، خوب ماشین هم داشتیم و فکر کرد ما هم اهل معصیت هستیم و راه افتاد آمد دم در ماشین، همین که خواست در را باز کند و بنشیند، سید شیشه ماشین را پائین داد و دست کرد تو جیش و پاکت پولش را در آورد و گفت: دخترم من ده شب برای مادرم زهرا علیها السلام منبر رفتم، این پول را امشب به عنوان پول منبر و روضه به من دادند، آدرس را هم پشتش نوشتم، این پول را بگیر برو خانه ات، تا تمام نشده از خانه بیرون نیا، پولت هم که تمام شد، آدرس و تلفنم را هم نوشته ام بیا من پول بهت می دهم، خرجی ات را می دهم، شوهرت می دهم، جهیزیه برایت تهیه می کنم، تو جوانی، دخترم حیف است دامت را از الان به معصیت آلوده کنی.

هر سخن از دل بر آید

لاجرم بر دل نشیند

فرمود، من دیدم که این دختر منقلب شد، یکمرتبه قطرات اشک بر صورتش نشست و پاکت پول را گرفت: و گفت آقا به مادرتان زهرا علیها السلام دیگر گناه نمی کنم، فرمودند وقتی در تشییع جنازه او این ماجرا را برای من گفت، گریه ام گرفت با خودم گفتم پس من آن شبی که سید را در خیابان ری دیدم داشت با یک زنی می رفت، او می

رفته که آن زن را توبه بدهد و با خدا آشتی دهد و من بیچاره با بد گمانی، گفتم سید دارد می رود گناه کند، از این کارم خجالت کشیدم.

ص: ۱۸

قرآن می فرماید: «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (۱) تأکیداً بعضی گمان های شما گناه است، حق نداری به برادر دینی ات بد گمان باشی، حق نداری نسبت به مردم تفکر بد داشته باشی «وَلَا تَجَسَّسُوا»؛ (۲) تجسس در امور هم نکنید. ماشینش را عوض کرده، به من چه ربطی دارد. چه خانه ای خریده است! به ما ارتباطی ندارد، از کجا آورده که زندگی اش را این جوری کرده است. ما وظیفه نداریم که تجسس کنیم. چقدر جنس آورده در مغازه اش! تازگی چقدر جنس وارد کرده! به ما ربطی ندارد، ما باید به فکر خودمان باشیم.

در حالات شیخ مرتضی انصاری رحمه الله می نویسند، یک نفر آمد از او پرسید: شیخ فلانی چطور آدمی است؟ ایشان شروع کرد خدا را حمد کردن، گفت: «الحمد لله رب العالمین» گفتند: آقا جواب بده، «الحمد لله رب العالمین» که جواب نشد، فلانی خوب است یا بد است؟ مثبت است یا منفی؟ فرمود: من خدا را شکر می کنم حالا که ریشم سفید شده است و شیخ انصاری شده ام ویژگی های یک انسان کاملی را امروز پیدا کرده ام توانستند تمام عیوبات و نقائص خودش را رفع کند، حالا رفته سراغ دیگری، حال دیگری را می پرسد و می گوید فلانی چطور آدمی است، من خدا را شکر کردم که امروز یک چنین انسان کاملی هستم که دیگر هیچ عیبی، هیچ نقصی این نفس خبیثش ندارد، خودش را کامل کرده، رفته سراغ دیگری و حال دیگری را می پرسد. (۳)

ص: ۱۹



۱-۷. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲-۸. همان.

۳-۹. کنایه از این است که ابتدا خودت را اصلاح کن و سراغ عیب دیگران نرو، مشکلات خودت بیشتر از مشکلات دیگران است.

چقدر ما برای به دیگران پرداختن میکوشیم، خدا می داند اگر ی یک هزارم آن را برای اصلاح نفس مان سرمایه بگذاریم، تا حالا آدم شده بودیم. صبح تا به شب فکر دیگران و با تجسس در زندگی دیگران می کنیم حدّاقل یک درصدش را بیاییم، مشغول خودمان بشویم.

در تفسیر فخر رازی، عبارتی را دیدم که در حالات یکی از اولیاء حق نقل می کند، رفته بود به قبرستان برای فاتحه اهل قبور، مردی را دید با لباس پاره که نشسته بود، فوراً به او بدگمان شد، گفت این از آن کلاش ها است، قیافه اش نشان می دهد که از آن کلاش ها است، چیزی هم از آن بیچاره ندیده بود، اما چون لباسش مندرسی بود و مرد فقیری بود، این گمان بد را به او کرد. در شب در عالم رؤیا خواب دید یک تکه گوشت گذاشتند جلویش و گفتند بخور، گفت من گوشت حلالش را نمی خورم، (برای رسیدن به مقام معنوی است که مؤمن باید از غذاهای لذیذ چشم پوشد تا ضمیر او صاف و نورانی شود) حالا حرامش را بخورم؟ گفتند: امروز خوردی، گفت: من؟ گفتند: بله، کجا؟ گفتند: توی قبرستان، همان جایی که به برادر دینی ات گمان بد پیدا کردی، گوشت مرده برادر دینی ات را خوردی، چون قرآن غیبت را تشبیه می کند «وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُم أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»؛ (۱) می فرماید: آیا یکی



از شما دوست دارد گوشت مرده برادر دینی اش را بخورد؟ برادرت مرده و افتاده زمین،
حاضری جسد او را دندان

ص: ۲۰

۱- ۱۰. سوره حجرات، آیه ۱۲.

بزنی و بخوری؟ قرآن می گوید: تو که پشت سر برادر دینی ات غیبت می کنی، داری
گوشت مرده او را می خوری؛ یعنی او نیست که از خودش دفاع کند، علامه طباطبائی
رحمه الله در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه می فرماید: غیبت ترور شخصیت است،
یعنی تو او را کشتی، پنجاه سال تو خیابان لاله زار بیچاره آبرو داشت، سی سال تو
این محل کاسپی کرد، تو عرض و آبروی او را ترور کردی، آبرو و شخصیت چهل ساله
او را خرد کردی؛ در حقیقت آبروی او را از بین بردی.

در تفسیر المیزان با بیانی شیوا می فرمایند: اعضای یک اجتماع مانند اعضای یک بدن
هستند. این مضمون روایت است و شما شنیده اید که بر سر در سازمان ملل متحد شعر
سعدی را نوشته اند که «بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند».
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بیان شریفی می فرمایند: اعضای اجتماع مانند عضو
یک پیکرند. علامه می فرماید تو وقتی غیبت یک نفر را نموده ای، آبروی او را برده ای
این عضو را از پیکر اجتماع جدا کرده ای، قطعش کرده ای بریده ای و عضوی که از
پیکر جدا شود، حکم چه چیزی را دارد؟ حکم میته را دارد، تو با غیبت او را از اجتماع
مسلمان ها دور کردی، تو آبروی او را بردی.



یک آقای بود که می آمد پای منبر ما، در مجالس مختلف هر کجا می رفتیم شرق تهران، غرب تهران، با موتور می آمد ظاهراً که آدم متدینی بود، یک روز یکی از آقایان به من گفت: آقا این را که می آید پای منبر شما می شناسید؟ من

ص: ۲۱

اسمش را هم نمی دانستم ولی از چهره که نشان داد شناختم، گفتم: بله. گفت: آقا این قاتل است، چهل سال پیش در جوانی توی مولوی، گردن کلفت بود و با چاقو زد شکم یکی را پاره کرد و شب رفت زیر تریلی خوابید و بعد هم صبح فرار کرد و چنین و چنان. من به او گفتم: خوب آقای متدین، آقای اهل جماعت، تو کجا وظیفه شرعی داشتی پرده این آقا را بدری و این را برای من معرفی کنی؟ کجا دینت به تو اجازه داد؟ شاید توبه کرده و با خدا آشتی کرده باشد و ... روایت داریم حضرت رضاعلیه السلام می فرمایند: شما هر کس را می بینی بگو از تو بهتر است. می فرمایند: این صفت ایمان تو را کامل می کند هر کس را دیدی بگو از تو بهتر است، اگر ظاهر دینی دارد بگو ظاهرش نشان می دهد تقوی دارد، عبایی روی دوشش است، عمامه ای به سر دارد، متدین است، عالم است از من بهتر است. فرمود: اگر ظاهر هم ندارد تو حق نداری خودت را از او بهتر بدانی، شاید او در باطن یک رابطه ای با خدا دارد که تو نداری، شاید او پیش خدا آبرومند است و تو خبر نداری.

خوب این فعل زشتش را که چهل سال پیش مرتکب شده بود، برای من فاش کرد این بنده خدا هم دیگر پیش ما نیامد، من خیلی دلم سوخت پس از مدتی یک مرتبه دیدمش، هر کاری کردم، دیدم با آن نظر اول نمی توانم نگاهش کنم، چون به نظر قاتل داشتم



نگاهش می کردم، چون آن شخص آمد، شخصیت و آبروی این بیچاره را واقعاً جلوی ما برد. این کار را نکنید. اگر

ص: ۲۲

خدا پرده های مان را کنار بزند! امام علی علیه السلام می فرمایند: «لو تکاشفتم ما تدافتم»، (۱) جسدهای تان را باید گرگ های بیابان ها بخورند، بدن های تان را زیر زمین دفن نمی کنند از بس شما کثیف هستید.

از این چهارده بزرگوار که «خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه ...» (۲) همه ما بدبختیم، یکی کم تر یکی بیشتر، چرا پرده را می‌دریم؟ چرا دیگران را رسوا می کنیم، خدا آن گناهکار را هم دوست دارد.

گفتند: امروز گوشت میته برادر دینی ات را خوردی، گفت من؟ حلال را نمی خورم، گفتند: دیروز توی قبرستان همان گمان بدی که پیدا کردی، گوشت مرده برادر دینی ات را خوردی، از خواب بیدار شد، می نویسد تا یکسال می آمد قبرستان که آن را ببیند و از او حلالیت بطلبد که آقا شرمنده ام، بگوید سال گذشته من به شما گمان بد پیدا کردم، مرا بیامرز، مرا عفو کن. بعد از یکسال که پیدایش کرد و رفت از او معذرت خواهی کند آن مرد ژنده پوش برگشت و به او گفت: آقا اگر از گناه سال گذشته ات توبه کردی، خداوند غفار الذنوب است و من هم حق خودم را به تو بخشیدم، تازه فهمید این از اولیاء حق بوده است که توی دل او را هم می خوانده که وقتی گمان بد پیدا کرده بود، او فهمیده بود

ص: ۲۳

۱- ۱۱. الأملی شیخ صدوق، ص ۵۳۱.

۲- ۱۲. بحار الانوار ج ۹۹ ص ۱۳۰ (زیارت جامعه کبیره)

گمان بد پیدا نکنید. غیبت نکنید «و احفظوا السنتکم» (۱) حضرت فرمود: زبان هایتان را در این ماه ننگه دارید، می دانید عذاب زبان از همه عذاب های اعضا بیشتر است؟ حدیث دارد فردای قیامت خدا زبان را بیشتر از همه فشار می دهد و می سوزاند، زبان اعتراض می کند، می گوید: «ای ربّ عذبتنی بعذاب لم تعذب به شیئاً» (۲): خدایا تو مرا طوری عذاب کردی که هیچکدام از این جوارح و اعضا رابه این صورت عذاب نکردی؟ خطاب می آید: زبان! تو یک کلمه گفتی آبروی مسلمانی را بردی، تو یک کلمه گفتی، خون مردم را مباح کردی، تو یک کلمه گفتی شخصیت هایی را از بین بردی به عزت و جلالم قسم، ای زبان، تو را عذابی می کنم که هیچکدام از اعضاء و جوارح را آنگونه عذاب نکرده باشم.

لااقل یکی از این فرازاها را بیاییم در خودمان پیاده کنیم، چند سال ماه رمضان را درک کردیم؟ اول ماه رمضان وارد شدیم همین مسائل را علما گفتند، همین حرف ها را هم ما زدیم، آخر ماه رمضان هم که رفتیم دیدیم باز همان شخصیت اولیه هستیم. یک کلمه از کلمات پیامبر صلی الله علیه وآله را «و احفظوا السنتکم» در این ماه رمضان به آن عمل کنیم، لااقل غیبت نکنیم. آیات زیاد و روایات فراوانی داریم که تقریباً گناهی به سنگینی این گناه، وزر و وبالی که برایش ذکر شده، وجود ندارد. الی ما شاء الله ما روایات داریم، حالا ببینید چقدر ما مبتلا هستیم!



۱-۱۳. وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۶۲.

۲-۱۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵.

دو روایت از کتاب جامع السعاده مرحوم احمد نراقی در این زمینه نقل می‌کنم، دقت کنید، یک روز خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وآله نشسته بودند، عایشه می‌گوید: یک زنی آمد محضر پیامبر صلی الله علیه وآله سؤالی کرد و رفت. وقتی که رفت من با دستم اشاره کردم، گفتم: ای رسول خدا، این زن قدش کوتاه بود. حضرت فرمودند: ساکت باش، غیبت خواهر مسلمات را کردی، (قدش کوتاه بود، همین جمله را فقط گفت، فرمودند، غیبتش را کردی). روایت دوم عین همین روایت است که زنی می‌آید خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله مسئله ای می‌پرسد و می‌رود، عایشه می‌گوید من با دستم به عنوان عیب، به دامن آن زن که بلند بود اشاره کردم، حضرت فرمودند: ساکت باش، غیبت خواهر مسلمات را کردی. این دو تا روایت را بیاور در متن زندگی ات، آقای کاسب! از صبح تا حالا چند تا غیبت کرده ای، روز اول ماه رمضان، ماشینش را نگاه کن چه ماشینی دارد، می‌شود غیبت، کفش هایش را نگاه کن، می‌شود غیبت، سرش مو ندارد، می‌شود غیبت، چه قیافه ای دارد، می‌شود غیبت، این چه طرز ایستادن است، این چه طرز راه رفتن است، این ها همه اش غیبت است و ما مبتلاییم.

یکی از بزرگان می‌فرمود که خودم را گاهی وقت ها خیلی به زحمت می‌اندازم و آخر شب که می‌نشینم و محاسبه می‌کنم می‌بینم که تنها توفیقی که آن روز داشتم، خودم را نگه داشتم.

شهرستانی منبر می‌رفتیم، جمعیت زیادی به مسجد جامع آن شهر

ص: ۲۵

می آمدند، بحث ما هم بحث غیبت بود، گفتیم توی این دهه راجع به غیبت صحبت می کنیم، هر کس غیبت نکرد ما یک کتاب به او جایزه می دهیم، ده روز توی شهرستان موضوع غیبت را هر روز تذکر می دادیم و هر شب در بین چند هزار جمعیت می گفتیم، روز آخر یک نفر آمد، خدا می داند فقط یک نفر! گفت: حاج آقا، گفتم: بله، گفت: آقا خیلی سخت است گفتم: بله خیلی مشکل است، گفت: از صبح دیگه خیلی سعی کردم، این قدر مراقب بودم، این قدر دقت کردم، تو تلفن هایی که می کردم، مشتری می آمد و می رفته و خلاصه خودم را نگه داشتیم، از صبح تا حالا غیبت نکردم که یک دانه کتاب از شما بگیرم.

غیب نکردن خیلی مشکل است، بهشت رفتن هم مشکل است. زبانان را خوب حفظ کنید، بعد با این زبان در این ماه مبارک رمضان خدا را بخوانید ببینید چه تأثیری دارد.

در تاریخ است که مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی داشت درس می گفت، یکی از شاگردانش را عقرب زد ناله اش بلند شد گفت سوختم، آقای شیخ همین جور که درس می گفت یک نگاهی کرد، فرمود: خوب نسوز! همین یک جمله، سوختم و تمام شد، نه آمپول زد و نه دستش را کشید. این زبان است و این تأثیر نفس است که با یک کلمه تمام شد.

یکی از فقهای شورای نگهبان که مرد وارسته ای است می فرمودند: من اصفهان رفتم، تا یک پیرمرد صد و چند ساله ای را به خاطر بیان مطلبی بینم

ص: ۲۶



و آن موضوع این بود که وی ناظر این واقعه بود (پیرمرد صد و چند ساله اصفهانی)، که ماری دست اخوی مرحوم شیخ حسنعلی را ماری دست او را زده بود و از درد به خود می پیچید، شیخ حسنعلی مشهد بود، همین که مار دستش را زد، آن بزرگوار طی الارض کرد و از مشهد در یک چشم به هم زدن به اصفهان آمد، دستش را به دست برادرش کشید و درد آرام گرفت آمد جلوی سوراخی که ما نمی دانستیم مارها توی آن سوراخ بودند، با زبان فصیح همانطوری که با شما دارم صحبت می کنم به مارها گفته بود مارها بیرون بیاید، مارها بیرون آمدند به مارها فرموده بود از دروازه اصفهان بیرون بروید مارها از دروازه اصفهان بیرون رفتند، شیخ طی الارض کرد و دوباره به مشهد رفت. علت این تأثیر نفس چه بوده است؟

ما از صبح تا شب غیبت می کنیم شب هم می خواهیم دعای افتتاح بخوانیم و خدا هم به ما جواب بدهد، نمی شود، امکان ندارد، اگر کسی بخواهد دعایش مستجاب شود، شرط اول تطهیر زبان از معاصی است، زیانت را حفظ کن بعد با زبان پاکیزه ای که از صبح تا شب، غیبت نکرده ای بگو «السلام علیک یا ابا عبدالله»، بین جواب می دهند یا نه.

شخصی می گفت که یک شب حضرت سید الشهداء علیه السلام را خواب دیدم، (چه چشم هایی داشتند، چه زبانی داشتند، چه گوش هایی داشتند و چقدر نورانی بودند خوش به حالشان) دیدم حضرت بالای ضریح نشسته اند من هم

ص: ۲۷

وارد شدم، شروع کردم به خواندن زیارت وارث، هر سلامی می دادم، آقا سید الشهداء علیه السلام می فرمودند: «و علیک السلام و رحمه الله»، تا آخر زیارت وارث هر سلامی خواندم، آقا جواب می داد. مسلماً این زبان ها، زبان های پاکیزه بوده است. تصمیم



بگیریم، نگهش بداریم خودمان را حفظ کنیم، شاید ان شاءالله در ایام لیالی قدر وقتی خدا را صدا می زنی، جوابت را بدهد، چون فرمود زیر هر یا رب تو لیک ماست.

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی می خواست سفر برود، می آمد توشه سفرش را از خانه بی بی فاطمه زهرا علیها السلام می برد. ما هم توشه سفر «سیر الی الله و ضیافت الله» را امروز از مادر سادات فاطمه زهرا علیها السلام بگیریم زیرا مادر است، ام ابیها است، «نحن حجج الله علی خلقه وجدتنا فاطمه حجه الله علینا»؛ (۱) می فرماید ما حجّت های خداییم بر خلق و جده ما فاطمه زهرا علیها السلام حجّت خداست بر ما، ما هم توشه سفر را امروز از بی بی بگیریم.

در تفسیر شریف دارد: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمهُ»؛ (۲) اولی نشسته و می گوید: یا رسول الله! خانه فاطمه علیها السلام هم از آن بیوت است؟ فرمودند: «هی افضلها واعظمها واشرفها عند الله»؛ اعظم آن بیوت و اشرف آن بیوت خانه فاطمه علیها السلام است. والسلام

ص: ۲۸

۱- ۱۵. الانتصار، ج ۷، ص ۱۹۲.

۲- ۱۶. سوره نور، آیه ۳۶.

گفتار دوم: غیبت (۲)

دل من از غم هجران رخت غمگین است *** بار هجران تو بر سینه من سنگین است



به گدایی تو بر پادشهان فخر کنم *** پادشاهی که گدایت نبود مسکین است

هر کسی از خلق بر در کاشانه تو *** عزت هر دو جهانش به خدا تضمین است

علامه بحر العلوم رحمه الله در حرم امام عسکری علیه السلام مشغول نماز بود، در تشهد نماز توقفی فرمود، سؤال کردند: علامه چه شد در تشهد نماز توقف کردی؟ فرمود: مشغول نماز بودم ناگهان دیدم حضرت بقیه الله علیه السلام وارد حرم شدند چشمم به جمال مهدی علیه السلام افتاد، محو جمال او شدم.

در نماز خم ابروی تو در یاد آمد *** حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

«و احفظوا الستکم» نبی بزرگوار راجع به فضایل ماه مبارک رمضان، در

ص: ۲۹

خطبه ای مبسوط و جامع، در یک کلام کوتاه می فرماید: زبان هایتان را در این ماه حفظ کنید.

گفته شد یکی از گناهان زبان، گناهی است شایع و فراوان به نام غیبت که اجتماع ما به این گناه آلوده است؛ چون گناهی است بدون زحمت و بدون رنج و انجام دادنش هیچ مؤونه ای ندارد.

عرض کردیم، شیخ مرتضی انصاری رحمه الله در مکاسب محرمة اش در باب الغیبه اولین جمله ای که دارند این عبارتست: «الغیبه حرامٌ بالادله الاربعه»؛ غیبت حرام است به ادله اربعه، یعنی قرآن، سنت، اجماع، عقل که هر کدام مستقلاً دلالت بر حرمت این گناه بزرگ دارد.



یک آیه مورد عنایت قرار گرفت. و اما آیه دوم: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»؛ (۱) وای بر هر انسان همزه لمزه.

آقایان مفسرین در مورد «هُمَزَه» می فرمایند: کسی است که با دست، با چشم، با ابرو با اشاره عیوبات انسانی را به انسان دیگر برساند. لُمَزَه کسی است که با زبان عیوبات را بیان کند، ملاً مهدی نراقی رحمه الله در جامع السعادات می فرمایند: «الغیبه یتحقق بالاشاره و الکنایه» غیبت با اشاره و کنایه هم محقق می شود، یعنی یک نفر در مغازه شما می آید، از شما جنس بخرد، شاگردت به شما می گوید، حاج آقا مشتری است، شما با دست اشاره می کنی

ص: ۳۰

۱-۱۷. سوره همزه، آیه ۱.

که ولش کن، یعنی، چیزی بخر نیست، آدم خوبی نیست، با این اشاره یک عیبی را به او تفهیم می کنی، این غیبت محسوب می شود، با گوشه ابرو، با گردش مردمک چشم، عیبی را به دیگری تفهیم کنی، می شود غیبت. «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (۱) قرآن می فرماید: وای، به حال هر انسانی که با دست، چشم، ابرو و یا زبان، عیوبات مردم را به دیگران تفهیم کند.

روزی خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله روی منبر خطبه می خواندند، فرمودند: «اتدرون ما الغیبه؟» مردم آیا می دانید غیبت چیست؟ «قالوا الله ورسوله اعلم» اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند که غیبت چیست؟ «قال ذکرک اخاک بما یکره»؛ یاد کنی

برادرت را به چیزی که اگر بشنود خاطرش آزرده گردد و ناراحت بشود، حالا این موضوع هر چه می خواهد باشد، وقتی شنید و ناراحت شد، غیبت است. شاید یک کلمه کوتاه باشد. ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله در مهجۀ البیضاء، می فرماید: «اعلم»؛ «انّ الغیبه ان تذکر اخاک بما یکرهه لو بلغه سواء ذکرت نقصاناً فی بدنه أو فی نسبه أو فی خُلقه او فی فعله أو فی قوله أو فی دینه أو فی دنیاہ و حتی فی ثوبه و فی داره و دابّته»؛ (۲)

بدان غیبت این است که یاد کنی برادر دینی ات را به چیزی که وقتی شنید، ناراحت بشود، فرقی نمی کند آنچه را تو پشت سرش گفتی، نقصانی در بدن او باشد یا نباشد را ذکر کرده باشد؛ مثل این که فلانی کور است،

ص: ۳۱

۱- ۱۸. سوره همزه، آیه ۱.

۲- ۱۹. مهجۀ البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۵.

فلانی کچل است، فلانی چلاق است، البته در باب مستثنیات غیبت ان شاء الله در آنجا بحث می کنیم که چند چیز استثناء شده و غیبت نیست، یکی این که اگر کسی به عیبی شهرت دارد، مثلاً در خیابان لاله زار تا نگویی افشین کچل، مردم نمی فهمند چه کسی است و او هم ناراحت نمی شود، بگویند افشین کچل یا مثلاً سهراب کور، اگر ناراحت نشود، اوقاتش تلخ نشود و از گفتن این سخن راضی باشد و شهرت پیدا کرده باشد، اشکالی ندارد به این لقبی که مشهور شده صدایش بزنیم، «أو فی نسبه»؛ در نسبش، اما به عنوان مثال بگوید خدا بیامرز، بابای فلانی را آدم خسیسی بود، باباش لات بود آدم فاسدی بود، این غیبت محسوب می شود. یا در خُلقش؛ فلانی آدم بد خلقی است، بخیل

است، متکبر است، یا در دینش؛ آدم دروغگویی است، آدم آلوده ای است. عرض کردم در مستثنیات غیبت به این مطالب می رسیم، حالا تذکر می دهم ممکن است در ذهنتان خلجان پیدا کند، بله اگر کسی فسقش و گناهش موقعیت پیدا کرده باشد و همگانی است. مثلاً یک آدمی در خیابان لاله زار، ظهر ماه رمضان، ساندویچ دستش گرفته و می خورد، همه هم دیدند که این روزه خوار است، پشت سر این شخص اگر بگویی فلانی روزه خوار است، غیبت نیست، اما پشت سر همین انسان روزه خوار اگر شما یک عیب دیگری که مردم نمی دانند، بگویی باز غیبت است. فقط نسبت به همان گناهی که مرتکب شد و علنی بود و همه مردم آن را فهمیدند، مستثنی شده است، «أو

ص: ۳۲

فی فعله»؛ آدم پرخوری است چقدر غذا می خورد، چقدر می خوابد، تا لنگ ظهر خواب است، این غیبت است. «أو فی ثوبه»؛ چه لباس سبکی تنش می کند، چه لباس بلندی تنش کرده، لباسش را نگاه کن، این غیبت است، «أو فی داره»؛ این هم خانه است درست کرده، خیلی بی سلیقه است، خانه بد قواره ای است، چه جور خانه اش را سنگ کرده، چقدر این کج سلیقه است، این هم غیبت است. «أو فی دابته»؛ امروزه مرکب و این ها نیست، ماشین است؛ می گوید: این چه ماشینی است سوار می شود، این هم ماشین است تو خریدی اگر این گونه، پشت سرش ذکر بشود غیبت می باشد.

گاهی وقت ها ما در غالب حمد و ثنا غیبت می کنیم مثلاً، خدا را شکر که ما اهل این معاملات نیستیم، خدا خیلی دست ما را گرفته که ما اهل این معاملات نیستیم، خدا را شکر ما در صادرات و واردات نیستیم، فلانی را دیدی جنس آورد چه کار کرد؟ این ها همه غیبت است. شدی، بعضی اوقات ما در غالب دعا غیبت می کنیم؛ خدا از گناه فلانی



بگذرد. وقتی دیگران تحریک شدند، سؤال می شود، می گویند چطور؟ خدا از شما بگذرد، دیشب شنیدم فلان کار را کرده است، این همه غیبت است. آمدی در حقش دعا کنی، اما در دعای خودت غیبت بود.

وقتی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله این جمله را بیان کردند، یک سائلی پرسید؟ که یا رسول الله! اگر عیبی که ما پشت سرش می گوئیم واقعاً دارای آن عیب باشد، باز

ص: ۳۳

هم غیبت است؟ حضرت فرمودند: اگر عیبی در او نباشد و بگویی این تهمت و بهتان است که بالاتر از غیبت است و اگر همان عیبی که دارد را پشت سرش بگویی غیبت می شود.

در حالات آیت الله العظمی بروجردی - اعلی الله مقامه الشریف - چنین می خوانیم و بزرگان ما نقل می کنند که این بزرگوار برای تربیت نفسشان هنگامی که در بروجرد، بودند نذر کرده بودند که اگر عصبانی شدند و کلام بی جایی از دهانشان بیرون آمد، برای تربیت نفسشان یک سال روزه بگیرند، آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله فرموده بودند: قبل از این که قم بیایم صدای ملائکه را می شنیدم، اما وقتی آمدم و مشغول شدم و همین گرفتاری های مرجعیت مشغولم کرد از آن فیض هم محروم شدم، سیر معنویتی که بزرگان در آن بودند، خیلی بلند بود که دست ما با توجه به آلودگی های مان به آنجاها نمی رسد.

آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله مرجعی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام سند سیادت او را امضا کردند.



علامه نهاوندی - اعلی الله مقامه - فرمودند، وقتی که حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله مشهد آمدند، من جایم را در صحن مطهر به ایشان دادم یعنی آیت الله العظمی بروجردی را جلو قرار دادم، خودم مأموم ایشان شدم و ایشان را احترام کردم، می فرمایند، همان سال به نجف اشرف مشرف شدم،

ص: ۳۴

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامه شریف - در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز می خواندند، ایشان هم جایشان را به من دادند، من تعجب کردم که یک فردی مثل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی که امام برایش نامه نوشته و به ایشان فرمودند: «أَرْخِسْ نَفْسَكَ»؛ نفست را برای مردم ارزان کن، «واجعل مجلسك في الدهليز»؛ محل نشستنت را هم در راهروی خانه قرار بده که مردم راحت به تو دسترسی داشته باشند، «واقض حوائج الناس»؛ حوائج مردم را هم بر آور «نحن ننصرک»؛ ما تو را یاری می کنیم، من را گذاشت جلو، امام جماعتم کرد و خودش پشت سر من ایستاد.

علامه نهاوندی می فرماید: من از این فضیلت ناگهانی متعجب بودم که چطور شده است یک مرجعی مثل ایشان به من اقتدا نموده است، فرمودند: وقتی که آمدم تکبیره الاحرام بگویم، صدای امیرالمؤمنین، سید المظلومین علی بن ابی طالب علیه السلام از قبر مطهر بلند شد، (چون پیغمبر فرمود: «ان وزن علی ثقیل»؛ وزن علی بن ابی طالب خیلی ثقیل است، «ان حال علی جلیل»؛ [\(۱\)](#) حال علی بن ابی طالب علیه السلام خیلی با جلال است، نهاده نشد محبت علی بن ابی طالب در کفه حسنات هیچ انسانی مگر اینکه بر گناهان او غلبه پیدا کرده) می فرماید: صدای امیرالمؤمنین بلند شد: «عظمت ولدی عظمتناک»؛ پسر من بروجردی را تعظیم کردی؛ یعنی چون در مشهد جایت را به او دادم ما هم تو

ص: ۳۵

۱- ۲۰. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۶.

را بزرگت کردیم، عزیزت دانستیم و سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله را پشت سر تو قرار دادیم.

یکی از مجلات حوزه علمیه دو سه سال پیش که هر ماه به یک شخصیت بزرگ اسلامی، اختصاص داشت، یک شماره آن را به آیت الله بروجردی اختصاص داده بودند و مطالب بسیار جالبی را نسبت به ایشان نقل کردند، آن هم مستند. این بزرگوار برای تربیت نفسشان نذر کردند که هر وقت عصبانی شدند، کلمه بیجا گفتند: یک سال روزه بگیرند، روزی بر کرسی درس در بروجرد، نشسته بودند. - در ضمن ایشان ابهت عجیبی هم داشتند در حالات شان نوشته اند، هنگامی که در بروجرد بودند، محاسنششان را خضاب می کردند، حنا می بستند، و عمامه سبزی هم بر سرشان می گذاشتند، محاسن سفید، نورانیت و معنویتی خاص داشتند، خیلی با عظمت بود. - طلبه ای اشکال کرد، آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله پاسخ فرمودند، طلبه اشکال دوم کرد، آقا پاسخ فرمودند، طلبه اشکال سوم کرد، یک لحظه آیت الله بروجردی رحمه الله عصبانی شدند و با لحن تندی از روی منبر فرمودند: آقا ساکت باش، طلبه هم سکوت کرد، آقا درسش را داد، بعد از درس آن طلبه را صدا زد، خم شدند، جلوی همه طلبه ها، دست او را بوسیدند، یک عبا و پانصد تومان پول هم به او دادند و از او تقاضا کردند که از خطای بروجردی بگذرد، و فرمودند: نمی دانم چطور شد که عنان نفس ما از دست ما در رفت

ص: ۳۶



و جلوی مردم سر شما با لحن تندی گفتیم، آقا ساکت باش؟ از فردای آن روز شروع کردند روزه گرفتن برای گفتن یک کلمه حرف تند، آن هم نه غیبت و نه دروغ.

ببینید بزرگان ما سیره اخلاقی شان چه بوده، ما واقعاً زبان های مان آزاد است. در حدیث دیگری دارد که خاتم الانبیاء محمدصلی الله علیه وآله می فرمایند: «بعضی ها که وارد محشر می شوند زبان های درازی دارند». خودش اینجا ایستاده، زبانش تا میدان بهارستان است. خودش این گوشه محشر است اما، زبانش آن گوشه محشر می باشد، زبان دراز او زیر پای اهل محشر قرار گرفته است و مردم روی زبان او رفت و آمد و تردد می کنند. یا رسول الله صلی الله علیه وآله اینها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: این ها زبان دراز های دنیا هستند، افطارت را کردی با زبان روزه جلوی در حجره نشستی یک دفعه زبانت از این طرف تهران، دراز می شود می رود آن طرف تهران غیبت یک مسلمانی را می کنی، از اینجا زبانت دراز می شود و می رود مشهد، غیبت یک مسلمانی را می کنی، تجسم این زبان درازی و عاقبت آن این است که زبانت را زیر پای اهل محشر دراز می کنند.

در کتابی به نام «مردگان با ما سخن می گویند» آمده است: یک از بزرگان را خواب دیدند از که زبان آن مجروح و زخمی بود، گفتند: آقا شما بزرگوار بودید، شما چرا زبانتان مجروح است؟ فرمودند: من همسرم علویه بود، سیده بود،

ص: ۳۷

اسمش سکینه بود وقتی عصبانی می شدم با لفظ بدی صدایش می زدم، به او می گفتم سکو، بیا، سکو برو، وقتی به او می گفتم سکو همسرم ناراحت می شد و می گفت، من علویه ام، اسم من سکینه است چرا، شما به من توهین می کنی و این جوری من را صدا

می زنی؟ از وقتی وارد برزخ شدم زبان ما را مجروح کردند به خاطر این که ما دل همسر مان را در صدا زدن مجروح می کردیم.

محاسبات خیلی دقیق است، خیلی ما باید مراقب گفتار مان باشیم؛ در حدیث دیگری دارد یک نفر دنبال خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله راه می افتد و به حضرت می گوید «اَوْصِنِي»؛ مرا وصیتی بفرمایید. حضرت فرمودند: زبانت را حفظ کن، به نظرش جمله کم می آید، دنبال حضرت راه می افتد و عرض می کند «زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ بیشتر موعظه ام کن، فرمودند: زبانت را حفظ کن، باز هم مثل این که قانع نمی شود، دوباره راه می افتد و عرض می کند «زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛^(۱) بیشتر مرا موعظه کنید، حضرت فرمودند: زبانت را حفظ کن، عرض کرد یا رسول الله! همین یک جمله، حضرت فرمودند: مگر چیزی جز زبان ها مردم را با صورت در آتش جهنم می اندازد؟

در کتاب «نقش زبان در سرنوشت انسان ها» که یکی از فضیلتی قم نوشته و چاپ جامع مدرسین می باشد نزدیک به یکصد و پنجاه معصیت و آلودگی را

ص: ۳۸

۱- ۲۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱.

مستند بر آیات و روایات شده که از زبان نشأت می گیرد و از این یکصد پنجاه گناه زبان که ما مشهور هایش را بلدیم؛ غیبتش را می دانیم، دروغش را می دانیم، تهمتش را می



دانیم، نمایی اش را می دانیم و در مورد همه آنها هم روایات ذکر کرده اند. مؤمن مالک زبانش است.

بعضی از مردم را می بینم که وقتی به همدیگر می رسند، سلام علیک می کنند به هم فحش ناموسی می دهند. این طور صحبت کردن چقدر زشت است.

ما حدیث داریم از امام صادق علیه السلام که به خاطر یک فحش، رفیق بیست ساله اش را رها کرد، پیغمبر صلی الله علیه وآله می فرمایند: «ان الله حرم الجنه علی کل فحاش بدی»؛ (۱) خدا بهشت را بر هر انسان فحاش بد گو حرام کرده است.

شخصی بود که به رفیق امام صادق علیه السلام شهرت داشت، راوی می گوید، اصلاً کسی اسمش را صدا نمی زد، وقتی می خواستند در اجتماع معرفی اش کنند، می گفتند رفیق امام صادق؛ یعنی دوست شش دانگ حضرت، یک روز داشت می رفت و غلامش هم پشت سرش بود، دو سه مرتبه غلامش را صدا زد، اما غلامش او را اجابت نکرد، یک مرتبه عصبانی شد، برگشت و گفت یابن الفاعله، یعنی ای پسر زن بدکار، حضرت ایستادند و نگاهی تعجب آمیز به او کردند و فرمودند چرا به مادر او نسبت ناروا دادی؟ گفت: آقا این عرب

ص: ۳۹

۱- ۲۲. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۷.

نیست، مسلمان هم نیست، حضرت فرمودند: هر قومی برای خودش از دواجی دارند؛ یعنی ازدواجی که انجام دادند در قوم شان محترم بوده، تو چرا به مادر او توهین



کردی؟ امام صادق علیه السلام رشته رفاقت بیست ساله اش را به خاطر یک فحش با او برید، این حدیث خیلی جالب است و تا حضرت زنده بود با او دیگر رفاقت نکرد به خاطر یک کلمه فحش. خوب شما اگر می بینی رفیقت فحاش است. نصیحتش کن و با او صحبت کن، شما چطور راضی می شوی در برخورد اجتماعی کسی به مادر تو، ناموس تو توهین کند! این گونه فحاشی ها دیده می شود و زیاد هم هست.

در حدیث دیگر دارد. اول صبح که می شود زبان می آید سراغ اعضا و جوارح، می گوید: دست، حالت چطور است؟ گوش، چطوری؟ پا، در چه حالی؟ اعضا و جوارح بر می گردند به او می گویند: ای جناب زبان! تو اگر خود را نگه داری ما محفوظیم، تو اگر آزاد باشی ما هم به خاطر تو می سوزیم.

یکی از مؤمنین تهران دو تا از دفترچه خاطراتش را برای حقیر فرستاده بود، حدود چهارصد موضوع، مطلب، قصص و حکایات مختلفی در آن نوشته بود که من این ها را یا از خوبانی شنیده ام یا خودم با چشم دیده ام. یکی از موضوعاتش این بود: در خیابان ری شخصی بود به نام آقای محمد حسن؛ که انسان آلوده دامنی بود؛ از آن آدم هایی که در قدیم باج می گرفتند و ... روزی به مرد محترمی مراجعه کرده بود، به او گفته بود مثلا باید صد تومان به من بدهی،

ص: ۴۰

آن مرد محترم فرموده بود: من پول مفت ندارم به کسی بدهم برو کار کن جوان! گفته بود: نمی دهی؟ گفته بود: نه، گفت: بلایی سرت می آورم، گفت: هر کار می خواهی بکنی بکن، این داستان در زمانی اتفاق افتاده بود که از نظر سیاسی بعضی گروه ها را می گرفتند و زندان می کردند و خیلی هایشان را هم می کشتند. این جوان آلوده می آید

پیش یک پاسبان و به او می گوید: مگر تو مأمور نیستی فلان حزب سیاسی را بگیری؟ جواب می دهد: بله، می گوید: این فلانی هم جزء فلان حزب سیاسی است. به محض اینکه این یک کلمه را در مورد آن شخص گفت: او را گرفتند و بردند، می نویسند این بنده خدا را بی گناه اعدام کردند و عکسش را در روزنامه انداختند. حالا این شخص پیر شده است (همان جوان آلوده) بود پیش این دوست ما آمده، گریه می کرد که فلانی! می دانم که خدا مرا نمی آمرزد، بارم خیلی سنگین است من یک کلمه حرف زدم، فقط یک کلمه، اما این کلمه حرف من، سر یک مسلمان مؤمن آبرومندی را به دار برد، یک کلمه. یک قدری در حرف زدن مان دقت کنیم.

به استاد بزرگواری گفتند «عِظَنِي»؛ ما را موعظه کنید، فرمودند: هر وقت می خواهی حرف بزنی خودت را در محضر خدا در قیامت ببین، چون این کلامی که از دهانت بیرون می آید، باید جوابش را قیامت بدهی، طاقت داری می توانی جواب بدهی؟ اگر طاقت داری و می توانی جواب حرفت را بدهی بزنی و آلا دقت کن و حرف نزن.

ص: ۴۱

در مواضع الادبیه نوشته شده بعضی از بزرگان همواره کاغذ و قلم همراهشان بود، وقتی می خواستند حرف بزنند، حرفشان را می نوشتند که مبادا این حرفشان به کسی برخورد بکند، تازه شب هم که می آمدند، این حرف را بررسی می کردند ما امروز چند کلمه حرف زده ایم؛ در صفات مؤمن دارد «المؤمن قليل الكلام»؛ (۱) مؤمن کم گو است، مؤمن حراف نیست، مؤمن زیاد حرف نمی زند و مؤمن سنجیده می گوید. در حدیث دارد، مؤمن تأمل می کند، بعد تکلم می نماید. عقل انسان عاقل و مؤمن جلوی زبانش است. اول فکر می کند، بعد سنجیده سخن می گوید لذا از صحبتش هیچ وقت پشیمان

نمی شود. اما می فرماید: انسان احمق زبانش جلوی عقلش است، هر چه دلش می خواهد می گوید، بعد می رود می نشیند و فکر می کند که ما چه گفتیم، بعد هم مجبور می شود برود عذر خواهی کند به خاطر این که زبانش جلوی عقلش است، عقل را بیاورید جلو و زبان را ببرید پشت سر، تعقل کنیم، تفکر کنیم و بعد حرف بزنیم تا کلمات ما معصیتی به بار نیاورد.

قدیمی ها می گفتند زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است، ضرب المثل جالبی است درست هم می گویند، گاهی وقت ها یک کلمه حرف چنان دل را می سوزاند که زخم شمشیر جایش خوب می شود اما جای زخم آن حرف و کلام خوب نمی شود.

ص: ۴۲

۱- ۲۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۵۴.

آورده اند که شخصی در کربلا دل امام حسین علیه السلام را سوزاند، خیلی ها امام حسین علیه السلام را در کربلا اذیت کردند اما این یک کلمه حرف دل امام حسین علیه السلام را به درد آورد، گفت: حسین! می بینی این نهر فرات مثل شکم ماهی موج می زند از آن نخواهی خورد مگر آن که از آب های جهنم بنوشی، این کلام حضرت را رنجانید. حضرت دستشان را بلند کردند نفرینش نمودند و فرمودند: «اللَّهُمَّ امْتَهُ عَطْشَانَا»؛ (۱) خدایا او را تشنه بمیران و مبتلا به بیماری عطش کن، وقتی که به کوفه آمد، فریاد می زد: «العطش الماء الماء»؛ مشک های آب را می آوردند و می ریختند توی حلقش، باز صدا می زد «الماء الماء» چون خداست که به آب خاصیت رفع عطش می دهد؛ خدا هم اثر می دهد و هم اثر را می گیرد.

افلاطون وقتی که بیماری اسهال را شناخت درمانش را خودش کشف کرد اول کسی که برای این بیماری دوا درست کرد، افلاطون بود، خودش هم به همین بیماری مُرد. در حالاتش می نویسند: وقتی که به این بیماری مبتلا شد، شاگردش به او گفت: استاد، یک دانه از این دارو که درست کرده اید بریزید توی آب و بخورید. گفت: برو لیوانی آب بیاور، رفت و یک لیوان آب را آورد، افلاطون دوا را در آب ریخت، آب منجمد شد و بسته شد، گفت: می بینی؟ گفت: بله، گفت: این دوايي که من درست کرده ام به قدری قوی است

ص: ۴۳

۱- ۲۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

که آب را می بندد و سنگش می کند، اما وقتی که می خورم، تأثیر نمی گذارد؛ او باید اثر بدهد: «یا من اسمه دواء و ذکره شفاء» برای یک عمل جراحی، آن طرف دنیا می روی و دو میلیون تومان خرج می کنی، خوب اگر وجوهات شرعی ات را بدهی، اگر زکات بدهی، صدقه بدهی، حق فقرا را بدهی، نباید پول هایت را ببری آن طرف دنیا و خرج جراحی کنی، بدان که یک گوشه کارت خراب است که پولها این جوری هرز می شود و می رود. می فرمایند: اگر انسان اهل دقت باشد، خوب است بفهمد از کجا می خورد. بعضی مردم نمی فهمند اینها را از کجا می خورند، واقعاً نمی فهمند.

شخصی آمده بود خدمت شیخ حسنعلی نخودکی گفته بود: که ملخ ها گندم ها را می خورند، گفته بود: خوب زکات نمی دهی، دارند حق خودشان را می خورند، حق فقرا را نمی دهی و این ها هم حق فقرا را می خورند، گفت: قول می دهم که زکات دهم،



گفت: یک دعا برایت می نویسم برو آن را در زمینت خاک کن! از قول من هم به ملخ ها بگو ملخ ها به زمین بنشینید، و علف های هرزه را بخورید؛ گندم ها درشت می شود به شرطی که حق فقرا را بدهی، گفت باشد، دعا را گرفتم و در زمین چال کردم گفتم: ملخ ها! آقا شیخ حسنعلی می گوید که علف های هرزه را بخورید، ملخ ها از روی گندم ها پا شدند، نشستند روی زمین و علف های هرزه دور گندم ها را خوردند. گندم ها درشت شد رشد کرد و او هم حق فقرا را داد.

ص: ۴۴

زکات نمی دهید خوب می برند، بفهمید از کجا می خورید. وقتی یک میلیون تومان وجوهات شرعی خود را که باید بدهی، نمی دهی، خوب کلاهبرداری از راه می رسد، و با رندی آن را می خورد و بعد هم که حساب می کنی می بینی یک میلیون تومانی را که باید سهم سادات می دادی برده، خُب، چرا زکات نمی دهی؟ چرا حق خدا را نمی دهی که او ببرد و به جایی هم حساب نشود؟

هر که گریزد ز خراجات شام

بارکش غول بیابان شود

آن طرف دنیا می روی، بهترین قرص و دارویی که استاندارد بین المللی دارد و همه دنیا هم قبولش دارند، می خوری ولی خوب نمی شوی اما از این طرف می گوید: «و الشفاء فی تربته»؛ من شفا را در خاک کربلای حسینم قرار دادم، یک ذره تربت حسین علیه السلام در دهانت بگذاری کار تمام است؛ آن شخص که به امام حسین علیه السلام زخم



زبان زد، مشک های آب را خورد اما عاقبت مُرد و خوب نشد، چون دل امام حسین علیه السلام را سوزاند. خدا باید اثر بدهد.

آقای میرزا مهدی بروجردی پیشکار آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله بود، می فرمایند: به آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله عرض کردم: آقا من از قصه شفای چشم شما ماجرای عجیب تری دارم، اربعین مشرف شدم کربلای امام حسین علیه السلام عرب های بادیه نشین پای پیاده می آمدند، هوا گرم، پاها عرق کرده، خاک های نرم صحرای نینوا، کف پاشون نشسته بود و گل شده بود؛ کف پای

ص: ۴۵

یکی از این عرب ها را بلند کردم دستم را زیر پای او قرار دادم، یک انگشت از خاک های نرم کربلا که با عرق پای او مخلوط شده بود که به هر دکتري بگویی می گوید این ها میکروب است، را به چشم کورم و پای فلجم مالیدم، امام حسین علیه السلام به احترام خاک کف پای زائر کربلايش هم چشمم را شفا داد و هم پای فلجم را خوب کرد، «و الشفاء فی تربته»، تربت امام حسین علیه السلام خیلی برکات دارد، خاک هیچ معصومی را نمی شود خورد مگر تربت حسین علیه السلام. ان شاء الله خداوند متعال کربلای حسین علیه السلام را قسمت همه ما بفرماید.

شیخ شوشتری می گوید: مصیبت های امام حسین علیه السلام در افضل التفضیل جاری نمی شود؛ افضل التفضیل یعنی این که نمی توانی بگویی کدام مصیبت حسین علیه السلام از مصیبت دیگرش سنگین تر است «لقد عظمت المصیبه»؛ می گوید: مصیبت های امام حسین علیه السلام مثل صفات خدا می ماند، نمی توانی بگویی علم خدا بیشتر از حلم خداست، صفات خدا عین ذات خداست. اما شیخ شوشتری رحمه الله می گوید: یک



مصیبت حسین علیه السلام از همه مصیبت ها سنگین تر بود و آن مصیبت عطش حسین علیه السلام بود. دلیل هم داری، شیخ؟ می گوید: بله، دلیل این است که وقتی جبرئیل برای انبیا علیهما السلام روضه خواند، روضه عطش برایشان خواند. این بچه های کوچک حسین از عطش می میرند.

والسلام

ص: ۴۶

گفتار سوم: غیبت (۳)

بیا که از آتش هجران تو کباب شدم *** چو شمع سوختم و قطره قطره آب شدم

به یاد نرگس چشم تو ای گل نرجس *** ز هوش رفتم و افتادم و خراب شدم

سوار عشق تو شد کیمیای زندگی ام *** که خاک بودم و زین عشق زرناب شدم

بدون عشق تو من زندگی نمی خواهم *** که پیر عشق تو از دوره شباب شدم

میرزای قمی رحمه الله به نجف آمد، منزل علامه بحرالعلوم رحمه الله رفت، به علامه

فرمود: از عنایات الهی برای من سخنی بگو، علامه فرمود: شب چهارشنبه ای بود مسجد

کوفه بودم، دلم هوای مسجد سهله کرد گفتم سری به آنجا بزنم،

ص: ۴۷



وارد مسجد سهله شدم، زمین و آسمان را نور گرفته بود و صدای مناجات دلربایی می آمد، ناگهان صدایم زدند: سید مهدی بیا جلو. (انشاءالله یک سحر ما را هم صدا بزنند و بخواهند).

گاه گاهی یک نگاهی هم به ما کن *** با نگاهی عاشق خود را صدا کن

قدری جلو رفتم، دفعه دوم فرمودند: جلوتر بیا، دوباره قدری جلو رفتم دفعه سوم فرمود: ادب در اطاعت است جلوتر بیا، وقتی جلو رفتم دیدم حضرت بقیه الله علیه السلام رو به قبله نشسته و با خدا در حال مناجات است، این قدر جلو رفتم که دستم به دست مهدی علیه السلام رسید، آقا سر من را به سینه چسبانید.

گفتم چشمم گفت به راهش می دار *** گفتم جگرم گفت پر آهش می دار

گفتم که دلم گفت چه چیزی است در آن *** گفتم غم تو گفت نگاهش می دار

«واحفظوا السننکم»؛ عرض شد در خطبه ای که نبی بزرگوار صلی الله علیه وآله درباره فضایل ماه مبارک رمضان بیان فرموده اند: در یک فراز کوتاهش می فرمایند: زبان هایتان را حفظ کنید.

ص: ۴۸

گفته شد شش آیه در قرآن شریف هست که آقایان فقهای عظام، حرمت غیبت را از این آیات استفاده فرموده اند، دو آیه مورد عنایت قرار گرفت و اما آیه سوم چنین بیان می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ (۱) ای اهل ایمان بعضی از شما قوم

دیگر را مسخره نکنند، چه بسا مسخره شدگان بهتر باشند از مسخره کنندگان، و زن های شما برخی از زن های دیگر را مسخره نکنند، چه بسا مسخره شدگان از مسخره کنندگان بهتر باشند بهتر باشند از مسخره کنندگان.

بعد می فرمایند، «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ عیب جویی نکنید از نفس های خودتان؛ چون قرآن مؤمنین را جان واحد می داند، می گوید شما که غیبت می کنی، عیب جویی می نمایی در حقیقت داری از عضوی از اعضای خودت عیب جویی می کنی.

حدیث، طولانی است به نام «حدیث معاذ» که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله در آن حدیث بیاناتی را به معاذ فرمودند، یک فرازش مربوط به غیبت است «الحفظه تصعد بعمل عبد و له نور بشعاع شمس»؛ مأمورین محافظ عمل، وقتی انسان عملی را انجام می دهد عمل رابه طرف آسمان بالا می برند «و له نور»؛ برای آن عمل صالح مؤمن نوری است مانند نور خورشید «حتی اذا

ص: ۴۹

۱- ۲۵. سوره حجرات، آیه ۱۱.

بلغ السماء الدنيا»؛ تا این که آن عمل را به آسمان دنیا می رسانند «و الحفظه تستکثر عمله و تُزکیه»؛ مأمورین محافظ عمل، که ملائکه هستند عمل صالح را به طرف آسمان می برند، این عمل را زیاد می پندارند و آن را عمل پاکیزه ای می دانند «فأذا انتهى الی الباب»؛ همین که به در آسمان دنیا می رسند «قال الملك بالباب»؛ یک ملکی از ملائکه آنجا ایستاده است و می گوید «اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه»؛ این عمل صالح را تو صورت

صاحبش بزنید «انا صاحب الغیبه»؛ من صاحب غیبت هستم «امرنی ربی ان لا یدع عمل من یغتاب الناس یتجاوزنی الی ربی»؛ (۱) خدا به من امر کرده اینجا باشم و اجازه ندهم عمل صالح انسان غیبت کننده به سوی خدا بالا برود، عمل را بر می گردانم و به صورت صاحبش می زنم.

بزرگان ما نسبت به این گناه خیلی حساس بودند. در حالات مرحوم آیت الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رحمه الله که استاد بزرگوار امام - اعلی الله مقامهما - بودند می نویسند که روزی در محضر ایشان فردی غیبت کرد، ایشان مایل نبود که غیبتی را بشنود اما کسی غیبت کرد و ایشان هم شنید، با عصبانیت بلند شدند و فرمودن: د چهل روز مرا به زحمت انداختی؛ یعنی چهل روز باید ریاضت شرعیه بکشم تا اثر سوء یک غیبتی را که دلم نمی خواست بشنوم و تو غیبت کردی و من شنیدم، از آینه جان من شسته

ص: ۵۰

۱- ۲۶. کشف الغیبه

بشود، غیبتی که دلش نمی خواست بشنود، دیگری گفت و او هم شنید. چون روایات شریف می گوید: «شریکان فی الاثم»؛ غیبت کننده و شنونده در گناه و معصیت، هر دو شریکند. پس مراقب باشیم نه غیبت بکنیم نه غیبت بشنویم.

ملاً مهدی نراقی رحمه الله در جلد دوم جامع السعادت حدیثی را نقل فرموده اند که: نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله می فرمایند: «من حَسُنَتْ صَلَاتُهُ وَ كَثُرَتْ عِيَالُهُ وَ قَلَّ مَالُهُ وَ لَمْ يَغْتَبْ بِالْمُسْلِمِينَ كَانْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ»؛ (۱) کسی که نمازش نیکو باشد و اهل و

خانواده اش زیاد باشند و مال دنیا هم کم داشته باشد و غیبت مسلمین را نکند، با من است در بهشت مانند این دو انگشت، یعنی محل سکونت او کنار منزل من در بهشت است «و ما اقبح بالرجل المسلم ان یغفل عیوب نفسه و یتجسس عیوب اخوانه»؛ (۲) می فرمایند: چقدر برای مرد مسلمان زشت است که از عیوبات نفس خودش غافل است و عیوبات برادران دینی اش را تجسس می کند. «فما باله یبصر القدی فی عین اخیه و لایبصر الجزع فی عین نفسه»؛ (۳) می فرمایند: چه شده است که خاری که در چشم برادر دینی اش هست می بیند اما شاخه ای که در چشم خودش نشسته، است نمی بیند؛ منظور این حدیث این است که عیوبات بزرگ خودش را نمی بیند، اما عیوبات کوچک مردم را می بیند.

ص: ۵۱

۱- ۲۷. جامع السعاده، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- ۲۸. همان.

۳- ۲۹. همان.

نبی بزرگوار و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از هر فرصتی برای تربیت و موعظه مردم استفاده می کردند، لذا همین که گروهی، جمع می شدند برای مردم حدیث می خواندند.

در اخلاق شبر وارد شده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام عده ای را دیدند، که دور همدیگر در حمام جمع هستند، حضرت فرمودند: «نعم البیت الحمام»؛ چه خانه خوبی است حمام. آنها گفتند: یا امیرالمؤمنین حمام چه خوبی دارد؟ فرمودند: داغی اش انسان را به یاد گرمای آتش جهنم می اندازد و این چرک هایی که از بدن ریخته می شود،



انسان را به یاد توبه می اندازد؛ یعنی گرمای حمام را ببین، به یاد گرمای آتش جهنم بیفت و توبه کن، همین گونه که این چرک ها از جسمت می ریزد، چرک های روح هم ریخته شود و پرونده ات شسته شود.

روزی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله خطبه می خواندند: «فذکر الربا»؛ حضرت یادی از ربا کردند «و عظیم شأنه فقال»؛ حضرت شأن گناه ربا را، بزرگ دانستند و فرمودند: «انّ الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم من سته و ثلاثین زنیه و انّ اربی الربا عرّضُ رجل مسلم»؛ (۱) یک درهم پول که از ربا نصیب مردی بشود، گناهش سنگین تر از سی و شش مباشرت نامشروع با نامحرم (یک درهمش) است، بعد به صورت موگد فرمودند، بالاترین ربا ها

ص: ۵۲

۱- ۳۰. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۲.

ریختن آبروی مسلمان است؛ یعنی یک غیبت که باعث ریخته شدن آبروی مسلمانی شود، گناهش سنگین تر از سی و شش مباشرت با نامحرم است.

در حالات شیخ جعفر کاشف الغطاء که از علمای بزرگ شیعه است و در کتب رجالی از ایشان به شیخ کبیر تعبیر می کنند، چنین می نویسند: چهل سال مرتکب عمل مکروه نشد، چه برسد به حرام، تمام اعمالی که انجام می داد یا واجب بود یا مستحب بود و یا مباح، فرزند ایشان نقل کرد: که در نیم شبی از صدای گریه و ناله پدرم بیدار شدم در حجره آمدم و دیدم پدرم نشسته و با دست به سر و صورتش می زند و گریه می کند،



گفتم: آقا جان چرا گریه می کنی؟ فرمودند: دیشب مرتکب گناه بزرگی شدم، گفتم: آقا جان! شما حتی عمل مکروه انجام نمی دهید، چطور می فرمایید مرتکب گناه بزرگی شده اید؟ فرمودند: دیشب نشسته بودم و در مورد حکمی از حکم های آقایان فقها تتبع می کردم؛ چون آقایان فقها - حفظ هم الله - وقتی حکمی می کنند، باید مبنای شان یکی از ادله اربعه باشد، چند تا کتاب حدیث جلویم بود، این کتابها را بررسی کردم تا بینم مستند و دلیل این دستورات آقایان فقها چه بوده است، هر چه تتبع کردم در آن کتب حدیث روایتی پیدا نکردم، یک لحظه غفلت مرا گرفت، جمله ای بی جا گفتم، گفتم: خدا رحمت کند فقهای شیعه را، این ها هم که حکم بدون دلیل بیان نموده اند، یعنی دلیل نداشتند و حکم کردند، خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم به حرم سید المظلومین، امیرالمؤمنین اسد الله الغالب، علی بن ابی طالب سلام الله علیه وارد شدم، آقایان فقهای شیعه همگی جمع بودند،

ص: ۵۳

منبری نصب است محقق اول، صاحب شرایع روی منبر نشسته و دارد درس می دهد، و آقایان فقها در حرم دور همدیگر جمع هستند وارد شدم و سلام کردم، اما جوابی با ترش رویی شنیدم، ناراحت شدم که چرا به من کم اعتنایی شده است، به محقق، صاحب شرایع گفتم: من شیخ جعفر کاشف الغطایم، مگر آقایان فقها ما را از فقهای شیعه نمی دانند که به ما بی اعتنایی کردند؟ محقق از روی منبر گفت: شیخ جعفر کاشف الغطاء! فقهای شیعه سالها زحمت کشیده اند، پول های زیادی خرج کرده اند، احادیث را مبوب کرده اند و هر حدیثی را در باب خودش قرار داده و نوشته اند، تا شما فقها وقتی احتیاج پیدا می کنید برای یافتن حدیث به آن باب مراجعه کنید و حدیث را پیدا کنید، شما دیشب همه

کتاب های حدیث را که بررسی نکردی، چهار تا کتاب جلویت بود آنها را برداشتی و نگاه کردی، چون دلیلی پیدا نکردی، به مقام فقهای شیعه جسارت کردی، گفتی: خدا رحمت کند فقهای شیعه را، این ها حکم بیان نموده اند کردند، مگر فقیه اینقدر زبانش آزاد می شود که اینچنین سخن بگوید؟! این آقای که پای منبر من نشسته، در کتب حدیثش که در میان کتاب های شما هم هست، احادیثی را نقل کرده که مستند و دلیل حکم آقایان فقهاست. پای منبر را نگاه کردم، دیدم ملا محسن فیض کاشانی - رضوان الله علیه - نشسته است، از خواب بیدار شدم. اکنون خودم را تنبیه می کنم که چرا کنترل زبانم را از دست دادم و یک کلمه حرف بیجا زدم.

ص: ۵۴

عَلَّامَه طَباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - جمله ای رابه یکی از شاگردانشان که از علمای فاضل قم هستند فرمودند: چهل روز زبانت را از غیبت، دورغ، و گناهان دیگر حفظ کن، حرف لغو نزن، حرف بیهوده نزن، چهل شبانه روز زبانت را از معاصی حفظ کن، پس از چهل روز اگر چشمه های حکمت از قلبت به زبانت جاری نشد، طباطبایی را لعنت کن، چهل روز نگهش دار. اگر انسان بتواند، زبانش را حفظ کند، خیلی از مشکلاتش حل می شود، یکی از آثار سوء غیبت، بلعیدن حسنات است، قال رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند: ... یوم القیامه و قد عمل الحسنات فلا یری فی سخیفته من حسناته شیئاً فیقول این حسناتی الّتی عملتها فی دار الدنیا» فردای قیامت مردی را می آورند که آدم خوبی بوده و حسنات داشته، در پرونده اش نگاه می کند می بیند چیزی نیست؛ نمازها نیست روزه ها نیست، صدقات نیست، کارهای خیر را ننوشته اند، می گوید: کجاست آن حسناتی که من در دار دنیا انجام داده ام؟ ماه رمضان روزه می گرفتم، اهل سحر بودم،

اهل تهجد بودم! به او گفته می شود: «بلی و لکن ذهب عملک باغتیابک الناس»؛^(۱) حسنات تو به سبب آن غیبت هایی که از مردم کردی، رفت. «و هی لهم عوض اغتیابهم»؛ حسنات تو را به آن ها دادند به خاطر آن غیبت هایی که تو پشت سر برادران دینی ات کردی.

ص: ۵۵

۱- ۳۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۶.

پناه می بریم به خدا زیرا ما فردای قیامت به این حسنات احتیاج داریم، ولی این غیبت ها حسنات ما را بلعیده و خورده و چیزی برای قیامت ما باقی نگذاشته است.

در روایت تکان دهنده دیگری که نبوی است در مکاسب محرمه شیخ انصاری رحمه الله است می فرمایند: «من اغتاب مسلماً او مسلمه لم یقبل الله صلاته و لا صیامه اربعین صباحاً»؛^(۱) اگر کسی غیبت مرد مسلمان یا زن مسلمانی را بکند، تا چهل روز نماز و روزه او را خدا قبول نمی کند، حالا که اوایل ماه رمضان است کافی است یک غیبت داشته باشیم تا بعد از عید فطر عبادات ما را قبول نکنند، نه نماز مان را و نه روزه مان را: «ألا ان یغفر له صاحبه»؛ مگر این که کسی که پشت سرش غیبت کردی بروی، و از وی معذرت خواهی کنی و او از حق خودش بگذرد.

در حدیثی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وارد شده است که یکی از دوستانشان به نام سلیمان بن جابر محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می آید تقاضای موعظه می کند، حضرت می فرماید: «علمنی خیراً ینفعنی الله به»؛^(۲) خیری به من بیاموز که خدا به وسیله آن خیر



به من نفع بدهد. حضرت فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شيئاً و لو ان تصب من دلوک
إناء المستسقى»؛ (۳) هیچ کار خیری را کوچک

ص: ۵۶

۱- ۳۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۸.

۲- ۳۳. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۹.

۳- ۳۴. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۹.

نپندار ولو این که از دلو خودت مقداری آب به یک انسان تشنه بدهی. کارهای خیر را
کوچک نپندارید، چه بسا این کارهایی که به چشم نمی آید جلوه اش در قیامت بیشتر
بشود.

حدیث عجیبی در این باب دیدم، صاحب جواهر - اعلی الله مقامه الشریف - شیخ حسن
نجفی که صاحب کتاب جواهر الکلام است (از کتب معتبر شیعه است صاحب جواهر
سی سال برای این جواهر الکلام زحمت کشید، ما قدر زحمات آقایان فقها را نمی دانیم،
حتی می نویسند شبی که آقازاده اش به رحمت خدا رفت کاغذ و قلم گرفت آمد بالای
سر جسد بچه اش و شروع کرد به نوشتن، بالای جسد پسرش هم از نوشتن دست بر
نداشت. حتی در مقدمه جواهر دارد یک شب در نجف هوا خیلی گرم بود این بزرگوار
دید از شدت گرما نمی تواند بنویسد، لباسهایش را درآورد، لنگ به کمرش بست، آمد
و توی حوض ایستاد، کاغذ و قلم هم دستش گرفت، ایستاد توی آب و تا سحر آن شب
شروع به نوشتن جواهر نمود).

در باب نفقه بهائم، از کتاب جواهر آمده است خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرمایند: در شب اسراء که مرا به معراج بردند، در بهشت به یک زن آلوده ای، برخورد کردم از جبرئیل سؤال کردم که این زن آلوده چطور بهشتی شده؟ فرمودند: این زن روزی از صحرائی عبور می کرد، به یک سگ تشنه که کنار چاه آب ایستاده بود، برخورد کرد که زبانش را در آورده بود و از گرما لَه لَه

ص: ۵۷

می زد، زن دنبال دلوی گشت تا آبی برای این سگ از چاه بکشد، موفق نشد، لباسهایش را از تنش در آورد و به همدیگر بست، به صورت طناب در آورد، لباس را توی چاه آویزان کرد، لباس ها آب را به خود جذب کردند، لباس تر شده را بیرون آورد، توی حلق سگ تشنه فشار داد، به خاطر این کار خدا او را موفق به توبه کرد و گناهان او را آمرزید و اهل بهشت شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا»؛ (۱) هیچ کاری از کارهای خوبت را کوچک نگیر، نابینایی دارد رد می شود، دستش را بگیر برای رضای خدا عبورش بده، حتی در روایت شریف دارد که فردای قیامت شخصی به بهشت می رود به خاطر این که شاخه چوبی را که، سر راه مسلمان ها افتاده بوده برداشته و کنار انداخته تا مسلمان ها آزار نینند. هیچ وقت کاری از کارهای خیرتان را کوچک نپندارید.

بعد می فرماید: «وَأَنْ تَلْقَىٰ أَخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ»؛ (۲) با برادر دینی ات با صورت باز، چهره خوب و بشاش برخورد کن؛ «وَأِذَا أَدْبَرَ فَلَا تَغْتَابَهُ»؛ (۳) هنگامی که برادر دینی ات با تو خداحافظی کرد و رفت، پشت سرش غیبت نکن. جلو روی مردم با همه خوب هستی،



پشت سرشان عیب جو نباش و غیبت نکن. آبرو را خدا دوست دارد، حضرت حق برای عرض خیلی ارزش قائل است.

ص: ۵۸

۱- ۳۵. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۹.

۲- ۳۶. جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

۳- ۳۷. همان.

اگر زبان از معاصی حفظ بشود، انسان تأثیر نفس پیدا می کند، مرحوم آیت الله شهید دستغیب - اعلی الله مقامه الشریف - می فرمایند: یکی از بزرگان حاجاتی داشت ولی بر آورده نمی شد تا اینکه شبی در عالم رویا به ایشان گفتند: تو با زبانی ما را می خوانی که گاهی غیبت می کنی، و علت این که ما دعای تو را مستجاب نکردیم، این معناست.

اگر زبان ها از گناهان حفظ شود، «زیر هر یارب تو لیبیک ماست» وقتی تو بگویی یارب، حضرت حق می گوید: «لیبیک لیبیک»؛ بله بله «عبدی ما حاجتک»؛ (۱) بنده ما حاجات چیست، می خواهیم به تو بدهم؟

زبان را حفظ کنید تا آثارش را ببینید. در شهرستان یزد منبر می رفتم پیر مردمی از پیرمردهای یزدی که مخلص و مرد با صفایی بود، می گفت: راهی کربلای امام حسین علیه السلام شده بودم یک پیرمردی هم پای پیاده می آمد، دلم سوخت او را سوار بر مرکب کردم، گاهی او سواره، و من پیاده و گاهی او پیاده و من سواره تا این که، به کربلا رسیدیم از دور عرض ادب می کرد و به حرم امام حسین علیه السلام نمی آمد یک



روز به او گفتم: شما چرا وارد حرم مطهر نمی شوید؟ گفت: من دلم طاقت نمی آورد داخل حرم بیایم لذا از دور عرض ادب می کنم، یک روز اصرار کردم، گفت: باشد چون تو اصرار می کنی فردا می آیم و وارد حرم می شوم، فردا صبح با هم کنار نهر فرات رفتیم، (مستحب

ص: ۵۹

۱- ۳۸. جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

است انسان وقتی کربلا می رود، در آب فرات غسل کند البته سخت است که انسان در آبی که به بچه های حسین علیه السلام ندادند، غسل کند. صاحب دلی می فرمود، رفتم داخل گودال قتلگاه امام حسین علیه السلام شدم می فرمود: صورتم را گذاشتم روی خاک قتلگاه امام حسین علیه السلام یک مرتبه دیدم هنوز فریاد العطش بچه های حسین علیه السلام به گوش می رسد. مشکل است انسان غسل کند در آبی که به بچه های حسین علیه السلام ندادند). در آب فرات غسل کرد و یک پیراهن سفید تنش کرد، پای برهنه مؤدب وارد صحن و سرای حسینی شد همین که رسید روبروی ضریح منور نگاهی به قبر مطهر امام حسین علیه السلام کرد یک جمله گفت، و افتاد زمین و مُرد، جمله اش این بود:

چو بررسی به کوی دلبر *** بسپار جان و بگذر

افتاد زمین، من فکر کردم که بیهوش شده، آب آوردم و شانه هایش را مالیدم، رفقا را صدا زدم، طبیب برایش آوردیم، دیدیم نه تمام کرده است



ص: ۶۰

گفتار چهارم: غیبت (۴)

داغ دل من که دیدنی نیست *** سوز جگرم شنیدنی نیست

دانم که زدامن بلندت *** دست طلبم رسیدنی نیست

مرغ دل من به بام کویت *** بنشسته دگر پریدنی نیست

آمد بخرد غم تو را عقل *** عشق گفت برو خریدنی نیست

آن صورت دلربای زیبا *** با دیده من که دیدنی نیست

سو گند به عشق به عشق سو گند *** مهتر زدلم بریدنی نیست

علامه حلی فرمودند: شب جمعه ای بود به طرف کربلای حسین علیه السلام می رفتم، بین راه به جوانی برخورد کردم، معضلات علمی مرا یکی یکی برایم باز کرد، آخرین سؤال این بود: ای جوان عرب! آیا در زمان غیبت کبری می شود در محضر حضرت بقیه الله علیه السلام رسید؟ در این لحظه عصایم از دستم روی زمین افتاد، خم شد عصا را برداشت توی دستم گذاشت، فرمود: چطور می شود خدمت مهدی علیه السلام نرسید در حالی که مهدی عصای تو را به دستت

ص: ۶۱

می گذارد؟ ناگهان صیحه زدم و خودم را از بالای مرکب روی زمین انداختم که خاک پای مولا را ببوسم، وقتی به حال آمدم دیگر آقام را ندیدم.



هزار مرتبه شستم دهان به عطر گلاب

هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

«و احفظوا الستکم» بحث درباره گناهان زبان است، یکی از گناهان زبان گناه شایعی به نام غیبت است.

سه آیه مورد بحث قرار گرفته است؛ «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛^(۱) همان کسانی که دوست دارند زشتی ها و منکرات نسبت به اهل ایمان شایع شود، برای آنها در دنیا و آخرت عذاب دردناک هست و خدا می داند و شما نمی دانید.

در تفسیر «نفحات الرحمن» حدیث شریفی را در ذیل آیه شریفه آورده است: «قال النبی صلی الله علیه وآله انی لأعرف قوماً یضربون صدورهم ضرباً یسمعه اهل النار وهم الهمّازون اللّمّازون الذین یلتمسون عورات المسلمین ویهتکون ستورهم ویشیعون فیهم من الفواحش ما لیس فیهم»؛^(۲) نبی بزرگوار صلی الله علیه وآله می فرماید: من قومی را می شناسم که ضربات سهمگینی به

ص: ۶۲

۱- ۳۹. سوره نور، آیه ۱۹. (که در سخنرانی گفته شده است آیه بیستم)

۲- ۴۰. نفحات الرحمن - تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۱۸۳.

سینه های آن ها زده می شود که صدای آن ضربات را اهل آتش می شنوند و اینها حمّازون و لمّازونند؛ کسانی که به مردم طعنه می زنند، کسانی که غیبت مردم را می کنند، کسانی که دنبال عیوبات مردم می روند، کسانی که پرده های مردم را میدرند و کسانی که آنچه از زشتی ها که در مؤمنین نیست به آنها نسبت می دهند.

مرحوم آیت الله ملاحسین قلی همدانی - اعلی الله مقامه - در نامه ای به یکی از شاگردانشان چنین می نویسند: ای عزیز چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور؛ یعنی ذکر اسم شریف قرار داده است بی حیایی است، مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیر این ها از معاصی نمایی. مخزن سلطان؛ یعنی زبان باید محلش پر از عطر و گلاب باشد، نه نجس و مملو از قاذورات و بی شک چون دقت در مراقبه نکرده ای نمی دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش، زبان، چشم، دست، پا، بطن، و فرج چه معصیت ها می کنی و چه آتش ها روشن می کنی و چه فسادها در دین خودت بر پا می کنی و چه زخم های منکره به سیف سنان زبانت به قلبت می زنی. اگر نکشته باشی قلبت را بسیار خوب است، اگر بخواهم شرح این مفاسد را بیان کنم در کتاب نمی گنجد، در یک ورق چه می توانم بگویم؟ تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده ای چگونه منتظری که در شرح احوال قلبت چیزی برای تو بنویسم، تو که هنوز زبانت آلوده است، تو که

ص: ۶۳

هنوز نتوانستی حافظ زبانت باشی چه توقعی داری در باب قلبت برای تو چیزی بنویسم؟
وظیفه ما با انسان های غیبت کننده چیست؟ چه بکنیم؟ در محل کارمان نشسته ایم، همین که وارد می شود شروع به غیبت کردن می کند، حدیث شریف می فرماید وظیفه تان

این است که جلوی غیبت را بگیرید. به این حدیث که در مکاسب شیخ انصاری - اعلی الله مقامه - است، دقت کنید: «عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وآله من أعتب عنده اخوه المؤمن و هو یستطیع نصره فنصره، نصره الله تعالی فی الدنیا و الاخره»؛ (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند: اگر نزد کسی غیبت برادر مؤمنش بشود و او هم استطاعت داشته باشد، جلوی غیبت را بگیرید، (بگویید این آقایی که تو غیبتش را می کنی چنین آدمی نیست، چنین عیبی ندارد، نسبت ناروا به برادر دینی ات نده، اگر چیزی از او دیدی بپوشان) و او را یاری کند، خدا در دنیا و آخرت این انسان را یاری می کند، «ومن خذله»؛ و هر کس برادر دینی اش را یاری نکند و ذلیلش نماید، یعنی همین که پشت آمد و شروع کرد به غیبت کردن دو تا هم تو اضافه کنی، بگویی یک خبرهایی هم من دارم که تو نمی دانی پسرش هم چنین است، دخترش هم چنان است، کسبش هم آلوده است شروع کنی اضافه کردن. «وهو یستطیع نصره»؛ در حالی که استطاعت دارد او را یاری کند و جلوی غیبت را

ص: ۶۴

۱- ۴۱. مکاسب شیخ انصاری، ج ۱، ص ۳۶۱.

بگیرد ولی او هم بیاید غیبت مضاعفی داشته باشد «خذله الله فی الدنیا و الاخره»؛ خدا در دنیا و آخرت او را ذلیل و خوار می کند. مؤمن باید ابّهی داشته باشد که مردم جرأت نکنند، جلوی غیبت کنند.

در حالات مرحوم آیه الله بافقی - اعلی الله مقامه الشریف - که مکرر خدمت ولی الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - رسیده بودند، می نویسند: کسی جرأت نداشت در محضر



ایشان غیبت کند. با ابّهی که امام راحل - اعلی اللّٰه مقامه الشریف - داشتند کسی جرأت نمی کرد در محضر ایشان سخن کسی را بگوید. ولی متأسفانه ما این جوری نیستیم، ذهن هایمان آلوده است فکر هایمان آلوده است، منتظریم که بیایند و بنشینند و یک چیزی را بگویند.

در حدیث دیگری حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به اصحابشان چنین می فرمایند: *أرأیتم لو ان احدکم مرّ باخیه فرأی ثوبه قد انکشف عن بعض عورته أکان کاشفاً عنها أم یردّ علیها من انکشف منها؟* (۱) اگر یکی از شماها عبور کند، ببیند برادر دینی اش خوابیده است و ملحفه ای که در تابستان در هوای گرم رویش کشیده است کنار رفته است و مقداری از بدن او پیدا شده چه می کند؟ آیا ملحفه را روی او می اندازد که بدن او را دیگران نبینند یا ملحفه را برمی دارد که مردم او را ببینند؟ «قالوا»؛ اصحاب حضرت جواب دادند: «بل یردّ علی ما انکشف منها» «قال: کلاً بل تکشفون عنها»؛ که ما می آییم

ص: ۶۵

۱- ۴۲. تحف العقول، ص ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

ملحفه را می اندازیم که مبادا کسی عیب برادر دینی ما را ببیند. حضرت فرمودند: نه شما می آیید ملحفه را بر می دارید. «فعرفوا انه مثل ضربه لهم»؛ اصحاب فهمیدند که حضرت دارد مثلی را برای آن ها می زند «وقالوا»؛ پس گفتند: «یا روح اللّٰه و کیف ذاک»؛ فرمودند: ای روح خدا! منظورتان از این مثل چیست؟ «قال»؛ حضرت فرمود: «ذاک الرجل منکم یطلع علی العوره من اخیه فلا یسترها»؛ (۱) برادری از برادران دینی بر عیب برادر دینی اش



واقف می شود، عوض این که پرده را بپوشاند آن را کنار می زند و او را رسوایش می کند.

اگر کسی با غیبت و تهمت آبروی کسی را بریزد خدا به طریق اولی آبروی او را می برد. علامه تهرانی - اعلی الله مقامه الشریف - در کتاب «مهر تابان» که ویژه نامه سالگرد رحلت علامه طباطبایی - اعلی الله مقامه الشریف - است مطلبی از علامه طباطبائی رحمه الله نقل فرمودند که چنین است!: علامه طباطبائی رحمه الله می فرمودند: ما در شهرمان تبریز پیرمردی داشتیم به نام «بیدار علی» که مرد ساده و بی آلاشی بود که خدا به او یک پسر داده بود او هم اسم پسرش را بیدار علی گذاشته بود. شبی بیدار علی خانه نبود یکی از دوستان او به عنوان مهمان خانه آنها آمد. در اطاق میهمانخانه نشسته بود و همسر بیدار علی از او پذیرایی می کرد، کنار اطاق میهمانخانه بچه بیدار علی خوابیده بود، شب به

ص: ۶۶

۱- ۴۳. تحف العقول، ص ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

درازا کشید و بیدار علی نیامد. قرار شد میهمان بماند تا بیدار علی بیاید. بسترش را انداختند و بچه هم گوشه ای خوابیده بود و میهمان هم خوابید. زن بیدار علی احتیاطاً درب را از پشت قفل کرد و رفت خوابید. نیمه شب میهمان بیدار شد، دید نیاز به دفع بول دارد و محصور شده است، با خود فکر کرد که چه بکند؟ فکری به ذهنش رسید، با خود گفت، بول کردن بچه ها چیز مرسوم است بچه را بلند می کنم می گذارم در بستر خودم و در بستر او بول می کنم و بعد بچه را بلند می کنم و سر جایش می گذارم، صبح هم که درب را باز کردند، می گویند بچه است دیگر، بچه بول می کند، بچه را بلند کرد گذاشت در



بستر و در بستر بچه بول کرد، وقتی آمد بچه را بلند کند، دید بچه کثافت کاری کرده و همه بستر را آلوده ساخته است، صبح که در خانه را باز کرد تا برود نماز بخواند از خجالت سرش را انداخت پایین و رفت.

علامه طباطبائی رحمه الله می فرمایند که هر وقت این بنده خدا، بیدار علی را می دید مسیرش را فوراً عوض می کرد که او را نبیند چون خجالت می کشید. یک روز بر حسب اتفاق با همدیگر برخورد کردند، برگشت به او گفت: می فرمایند گدا گدا، بعد علامه طباطبائی رحمه الله توضیح می فرمایند: که در زبان ما آذری ها، گدا به انسان پست و فرومایه خطاب می شود به او گفت: گدا گدا، آن شب تغوط کردی، چرا مثل بچه ها تغوط (قضای حاجت) کردی؟ آمد جلو و قضیه را برایش توضیح داد که ماجرا از این قرار است. حاصل اینکه هر کس

ص: ۶۷

بخواهد با غیبت، با تهمت و با دروغ آبروی مسلمانی را ببرد ولو آن مسلمان یک طفل باشد خدا به طریق اولی آبروی او را می برد.

در حدیث شریف دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: انسان های عیب جو «مثلهم کمثل الذباب»؛ مثل این ها مانند مگس است، تابستان است شما خوابیدید، هیچ نقطه عیبی در بدنتان نیست و تمام بدن صحیح و سلامت است، یک نقطه جوش کوچکی مثلاً روی قوزک پایتان وجود دارد، مگس می آید، یک پرواز اکتشافی می کند، درست می نشیند همان جا و نیشش را هم در همان نقطه فرو می کند. می فرماید: انسان های عیب جو مثل شان مثل مگس است، هزار حُسن برادر دینی تو دارد نمی بینی، شدی مگس، رفتی روی همان نقطه عیب نشستی، شروع می کنی آن عیب را بازگو کردن و

آبروی مسلمانی را بردن، «مثل المؤمن کمثل النحلة»؛^(۱) می فرمایند: مثل مؤمن مثل زنبور عسل است، نمی نشیند، مگر جای خوب، زنبور عسل کجا می نشیند؟ روی گل ها، نمی گذرد مگر بر چیز خوب، مگس نباشید، حُسنُها را هم ببینید، فقط دنبال عیوبات مؤمنین نباشید یک عیبی را پیدا کنید و آن را پخش نمایید بر خوردهای صحیح سبب می شود که انسان های آلوده توبه کنند و با خدا آشتی نمایند.

در تهران یکی از پهلوان های قدیمی به نام حاج محمد صادق پهلوان بود

ص: ۶۸

۱- ۴۴. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۸.

که به او حاج محمد صادق تهرانی می گفتند، از پهلوان های نامی تهران بود، خانه اش توی بازارچه نائب الامام بود، روزی می خواست وارد خانه شود ناگهان یک جوانی از خانه اش بیرون آمد، نگاه کرد دید جوان دزد است، آشنا نیست، یک قالیچه هم از توی خانه ایشان دزدیده، زیر بغلش زده و دارد می رود. چیزی نگفت، می توانست داد بزند او را بگیرد، تنبیهش کند و دوتا هم توی گوشش بزند، اما تشخیص داد که آن جوان این کاره نیست، حالا فشار اقتصادی، مشکلات زندگی، وادارش کرده که دست به خطا بزند، آهسته دنبال این جوان راه افتاد و تعقیبش کرد. جوان توی بازار تهران رفت حاج محمد صادق هم دنبالش رفت، جوان قالیچه را گذاشت در مغازه یک فرش فروشی و گفت: آقا می خواهم این را بفروشم، گفت کاغذ خرید داری؟ گفت نه، گفت: معرفی داری، ضامنی داری که تو را بشناسد، گفت نه، حاج محمد صادق خودش جلو رفت، گفت: آقا من ضامنش هستم قالی را از او بخر. او هم چون ایشان را می شناخت آن را خرید و

پول قالیچه را به او داد. حاج محمد صادق دنبال این جوان آلوده راه افتاد، سر چهارسو که رسید رفت جلو و به او سلام کرد. گفت: عزیز من این قالیچه را از منزل من برداشتی من پولش را به تو هبه کردم، برو آن پول را برای خودت سرمایه قرار بده، مشغول کسبی بشو که دیگر نخواهی معصیت کنی و آلوده باشی. این برخورد صحیح، مسیر زندگی یک انسان را عوض کرد، عیب پوشی خیلی مهم است.

ص: ۶۹

در حدیث دیگری دارد که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام با اصحابش عبور می کردند به یک سگ مرده برخورد کردند که متعفن بود و بوی مردارش همه جا را فرا گرفته بود، گفتند: یا نبی الله، این سگ چه بوی تعفنی دارد. حضرت فرمودند: نگاه کنید ببینید چه دندان های سفید قشنگی دارد، یعنی اگر عیب او را هم می بینید، حُسنش را هم ببینید، دندان های سفید و قشنگش را هم ببینید. در روایات ما چقدر فضیلت ذکر شده برای این که انسان غیبت را ترک کند.

در بحار، روایت شده است: «عن النبی صلی الله علیه وآله تَرَكَ الْغِيبَةَ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَشْرَةِ الْآفِ رُكْعَةٍ تَطَوُّعًا»؛ (۱) چقدر این حدیث جالب است، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله می فرمایند: ترک کردن غیبت محبوب تر است پیش خدا از خواندن ده هزار رکعت نماز مستحبی، ده هزار رکعت نماز مستحبی خیلی است، اما یک غیبت نکردن، یک آبرو نریختن پیش خدای تبارک و تعالی محبوب تر است از خواندن ده هزار رکعت نماز مستحبی.

حدیث شریفی داریم به نام «حدیث مناهی» حدیث معروفی است که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله از چند چیز در آن حدیث نهی فرموده اند: «فی مناهی النبی صلی الله علیه

وآله انه نهی عن الغیبه و الاستماع الیها؛^(۲) حضرت از غیبت و شنیدن غیبت، نهی فرمودند نصف گناهش مال شماست که غیبت را می شنوید، اجازه ندهید در حجره تان غیبت کنند. غیبت نسبت به افرادش

ص: ۷۰

۱- ۴۵. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۱.

۲- ۴۶. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۷.

فرق می کند؛ مثلاً به یک عالم تهمت می زند؛ غیبت یک عالم، غیبت یک مجتهد و غیبت یک فقیه، چوبش سنگین تر است، حضرت فرمود: «من اغتاب امرء مسلماً بطل صومه و نقص وضوءه»؛ کسی که غیبت مرد مسلمانی را بکند روزه او باطل است (نه آنکه می تواند روزه اش را بخورد در واقع یعنی، آن روزه و وضو دیگر فضیلتی برای او ندارد) وضوی او ناقص است «و جاء یوم القیامه یفوح منه رائحه أنتن من الجیفه یتأذی به اهل الموقف»؛^(۱) فردای قیامت این آدم غیبت کننده را می آورند که بوی بدتر از مردار از بدنش بلند است که اهل محشر از بوی تعفن این انسان غیبت کننده در اذیت اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: در شب معراج در آتش جهنم عدّه ای را دیدم که گوشت های تن خودشان را می جووند، سؤال کردم این ها چه کسانی هستند؟! جبرئیل فرمود: اینها کسانی هستند که به وسیله غیبت گوشت های مردم را می جویدند، چون در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند: خداوند غضب می کند به آن خانه هایی که در آن گوشت خورده شود، بعضی اصحاب منظور حضرت را نفهمیدند و تعجب کردند گفتند: «یا بن رسول الله انا لنحب اللحم»؛ ما گوشت دوست داریم «و



لاتخلو بیوتنا منه»؛ (۲) خانه های ما خالی از گوشت نیست در غذای مان استفاده می کنیم، حضرت فرمودند:

ص: ۷۱

۱- ۴۷. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۲- ۴۸. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۵۷.

خداوند غضب می کند به آن خانه هایی که گوشت های مردم به وسیله غیبت جویده بشود، بعضی خانه ها که وارد می شوی همه اش گناه است، کوچک و بزرگ آن خانه شروع می کنند غیبت کردن و ببینید چقدر این گناه آلودگی دارد؟

در حدیث دیگری که شهید ثانی نقل کرده اند می فرمایند: «الغیبه اسرع فی دین الرجل مسلم من الاكله فی جوفه»؛ (۱) غیبت دین مسلمان را سریع تر از مرض اكله، از بین می برد؛ مرض اكله، همان مرض خوره است قدیم بعضی ها بیماری خوره می گرفتند؛ بیماری خوره وقتی پیدا می شود یک عضو بدن را شروع به خوردن می کند، یک مرتبه قسمتی از بدن را می خورد. همانطوری که خوره اعضای بدن را می خورد، غیبت دین شما را می خورد و می بلعد. خوشا به حال آن انسان هایی که مالک زبانشان هستند. قدری در گفتار مان بیشتر دقت کنیم. نگذاریم غیبت سرمایه های عمل صالح ما را به باد بدهد و فردای قیامت دست خالی وارد صحرای محشر بشویم.

در تهران پیرمرد صالحی از مردان خدا بود که تعبیر جالبی داشت همیشه وقتی صحبت از عمل خیر و عمل صالح می شد که مثلاً فلانی کار خیری کرده، صدقات خیری دارد،



عمل صالحی انجام داده، تعبیرش این بود، نفتالو بزنی که بید نزنه، چهار تا پارچه قالیچه قیمتی را چه می کنی؟ نفتالو می زنی که بید

ص: ۷۲

۱- ۴۹. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

نزند، و حشرات آن را نابود نکنند، می فرمودند: این عمل صالح را هم نفتالو بزنی که بید نزند، یک بید آن غیبت است، بید عمل را می زنی، بعد فردای قیامت می بینیم که چیزی نداریم، دستمان خالی است و وزر و وبال دیگران هم روی گردن ما است و باید با دست خالی وارد آتش جهنم بشویم.

شب های جمعه با شب های دیگر فرق دارد، شب های جمعه حضرت حق دنبال گناهکار ها می آید، در حدیث شریف است، همین که غروب جمعه می شود حضرت حق از عرش صدا می زند: «هل من سائل، هل من مستغفر»؛ (۱) آیا سائلی هست، مستغفری هست، تائبی هست که ما را بخواند تا او را اجابت کنیم؟ شب های جمعه دریا های رحمت الهی به جوشش می آید حضرت باری تعالی دوست دارد بندگان گناهکارش در خانه او بیایند. خداوند متعال در حدیث قدسی به حضرت داوود نبی علیه السلام می فرماید: «انین المذنبین احب الی من تسبیح المسبحین» ناله گناهکاران پیش من محبوب تر از تسبیح تسبیح کنندگان است. وقتی بنده گناهکاری در خانه خدا می رود و گریه می کند، حضرت حق ملائکه را شاهد می گیرد و می گوید: ببینید این جوان گناهکار چگونه در خانه من آمده، شاهد باشید که من او را آمرزیدم و عفو کردم، خوشا به حال آن کسانی که با خدا رابطه دارند.



ص: ۷۳

۱- ۵۰. اصول کافی، ج ۴، ص ۶۷.

گفتار پنجم: گناهان چشم

گفتم شبی به مهدی بردی دلم زدستم *** من منتظر بماندم شب تا سحر نشستم
گفتا چه کار بهتر از انتظار جانان *** من راه وصل خود را به روی تو نبستم
گفتم دلم ندارد بی تو قرار و آرام *** من عقده دلم را امشب دگر گسستم
گفتا حجاب وصلم باشد هوای رفتن *** گر نفس را شکستی دستت رسد به دستم
گفتم ببخش جرمم ای رحمت الهی *** شرمنده تو بودم شرمنده تو هستم
گفتا هزار نوبت از جرم تو گذشتم *** پرونده تو دیدم چشمان خود بیستم

ص: ۷۴

مولایی بود، غلام بدی داشت، می گفت: این غلام را دوستش ندارم، به حرف من گوش نمی دهد، یک روز برایش خبر آوردند چرا نشسته ای؟ عده ای دارند غلام تو را می زنند. با عجله آمد از غلام بدش دفاع کرد، گفتند: تو که می گفتی بد است، چرا رفتی از او دفاع کردی؟ گفت: با همه بدی اش منسوب به من است، آبروی او آبروی من است، یا صاحب الزمان مهدی جان همه ما آلوده ایم ولی منسوب به شما ایم، رعیت شما ایم.



اگر چه دوست به چیزی نمی خرد ما را

به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست

«وَعُضُّوا عَمَا لَا يَحِلُّ النَّظْرُ إِلَيْهِ ابْصَارَكُمْ»؛ (۱) در فراز دیگری از خطبه نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله در فضایل ماه مبارک رمضان می فرمایند: دیدگان تان را بپوشانید از نگاه هایی که بر شما حلال نیست.

ص: ۷۵

۱- ۵۱. جامع الاحادیث الشیعه، ج ۹، ص ۲۰.

چشم یکی از نعمت های پروردگار است که خلقت عجیبی دارد، ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی نقل می فرمایند: یک انسانی که فکرش مادی بود، آمد محضر مبارک امام صادق علیه السلام تخم مرغی همراهش آورده بود، آن را جلوی حضرت گذاشت، و گفت: خدا می تواند همه عالم را در این تخم مرغ جا بدهد در حالی که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟ حضرت فرمودند: خدای تبارک و تعالی کاری بزرگ تر از این را انجام داده است، گفت: چه کرده است؟ فرمودند: حضرت باری تعالی تمام هستی را در عدسی کوچک چشم تو قرار داده است، تو با این عدسی کوچک همه هستی را تماشا می کنی به طوری که نه دنیا کوچک شده و نه چشم تو بزرگ شده است. خلقت چشم خلقت عجیبی است. خیلی قابل دقت است. در بحثی که حضرت صادق علیه السلام با یک طبیب هندی داشتند که در احتجاج طبرسی است، امام صادق علیه السلام به آن طبیب هندی گفتند: چرا خدای تبارک و تعالی آب چشم را



شور قرار داده است؟ گفت: نمی دانم، حضرت فرمودند: این سفیدی چشم بافتش چربی است و چربی در محیط بسته اگر بخواهد فاسد نشود، چه می کنیم، گفت: نمکش می زنند، فرمودند: حضرت حق همه عالم را در آن قرار داد و برای این که چشمت فاسد نشود، این چشم تو را در محلول نمک قرار داده، لذا اشک شور است.

برای چه به ما چشم دادند؟ برای عبرت. قرآن می فرماید: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»؛ (۱) چشم دادیم نگاه کنید عاقبت گنهکاران را ببینید. عبرت بگیرید و معصیت نکنید، «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»؛ (۲) نگاه کن بین عاقبت گنهکاران چه شد، «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»، (۳) «... عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ». (۴) در آیه دیگر می فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ

ص: ۷۶

۱- ۵۲. سوره نمل، آیه ۶۹.

۲- ۵۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۳.

۳- ۵۴. سوره زخرف، آیه ۲۵.

۴- ۵۵. سوره یونس، آیه ۳۹.

لَأَبْصَارٍ»؛ (۱) عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! چشم برای عبرت گیری است نه برای معصیت. چشم دادند که خدا را در این عالم ببینیم.

به دریا بنگرم دریا تو بینم *** به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت *** نشان از روی زیبای تو بینم

چشم دادند که انسان آثار خدا را در هستی ببیند و موحد بشود؛ چه فرقی است بین کلیم خدا و حبیب خدا؟ موسی بن عمران کلیم الله بود، پیغمبر ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله حبیب الله بود، ولی کلیم الله وقتی می خواست از خدا حاجتی بگیرد خدا را به حبیب الله قسم می داد؛ چه امتیازی در پیغمبر ما بود؟ قرآن شریف می فرماید: وقتی موسی بن عمران به کنار رود نیل رسید، فرعونیان از پشت سر بودند جلو هم آب بود، قوم موسی گفتند: ما هلاک شدیم جلو برویم غرق می شویم برگردیم کشته می شویم، قرآن شریف می فرماید: موسی بن عمران فرمودند: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»؛ (۲) همانا با من است رب من، پس ما را هدایت می کند و نجات پیدا می کنیم. موسی بن عمران اول خود را دید بعد خدا را دید، «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» با من است پروردگار من، اما نبی بزرگوار در داخل غار که قرار گرفتند به همراهشان فرمودند: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ (۳) محزون مباش همانا خدا با ماست. موسی

ص: ۷۷

۱- ۵۶. سوره حشر، آیه ۲.

۲- ۵۷. سوره شعراء، آیه ۶۲.

۳- ۵۸. سوره توبه، آیه ۴۰.

بن عمران اول خود را مطرح کرد بعد خدا را اما حبیب خدا اصلاً خود را مطرح نکرد. این قدر محو جمال حضرت حق بود که خود را ندید، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» لذا کلیم خدا باید برای گرفتن حاجت متوسل به حبیب خدا بشود. مؤمن، خدا را در عالم می بیند، حیف است که انسان نعمت خدا را در طریق غیر خدا مصرف کند.



در ذیل آیه شریفه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» (۱) مفسرین بیاناتی دارند که این امانتی که آسمان ها، کوه ها و زمین نتوانستند بکشند، چیست؟ خواجه شیراز می گوید: آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

می فرمایند: «الامانه هی الولایه»؛ یک معنای امانت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. «الامانه هی الصلاه»؛ نماز است که سنگین و ثقیل است «إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (۲) مگر بر انسان هایی که خاشع هستند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرمایند: این امانت تکالیف الهیه است، کوه که تکلیف ندارد، دریا که تکلیفی ندارد، این انسان است که مکلف است. می فرماید: اعضاء و جوارح امانات الهی است شما اگر امانت الهی را در غیر طریق خدا خرج کنید، خیانت به امانت کرده اید؛ چشم به تو دادم خدا را

ص: ۷۸

۱- ۵۹. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲- ۶۰. سوره بقره، آیه ۴۵.

بینی، موحد بشوی. چشم دادم عبرت بگیری، اگر چشم را در نگاه به نامحرم خرج کنی، به امانت خدا خیانت کرده ای.



می فرمایند: اگر چشم سرتان را ببندید خدا چشم دلتان را باز می کند، در این حدیث شریف دقت بفرمایید: «قال الصادق علیه السلام: ما اغتتم احد بمثل ما اغتتم بغض البصر»؛ کسی غنیمتی بهتر از غنیمت پوشیدن چشم، گیرش نیامد. «لأن البصر لا یغض عن محارم الله الا و قد سبق الی قلبه مشاهده العظمه و الجلال»؛ (۱) چشمی که از نگاه به حرام پوشیده شود و خودش را پوشاند و حفظ کند، خدای تبارک و تعالی در قلب او، چشم دلش را باز می کند که بتواند عظمت و جلال الهی را مشاهده کند. اگر این چشم حفظ بشود، چشم دل باز می شود و آنچه نا دیدنی است انسان می بیند، حقایق عالم را درک می کند و تماشا می نماید.

در حدیث دیگری خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می فرماید: دیدگان تان را پوشانید تا عجایب عالم را ببینید.

حضرت نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لولا تمریج فی قلوبکم و لرأیتم ما اری لسمعتم ما اسمع»؛ (۲) اگر این آلودگی ها در دل های شما نبود شما هم می دیدید آنچه را من می بینم، شما هم میشنیدید آنچه را که من می شنوم. شما میشدید مثل زید بن حارثه، فرمودند: که چگونه شب را صبح کردی؟ گفت:

ص: ۷۹

۱- ۶۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۹.

۲- ۶۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.



«اصبحت موقناً»؛ شب را در حال یقین صبح کردم، فرمودند: هر یقینی علامتی دارد، زید علامت یقین تو چیست؟ گفت طوری شده ام یا رسول الله که بهشتی ها را در بهشت می بینم در حالی که متنعمند، و جهنمی ها را هم می بینم که دارند می سوزند. حضرت فرمودند: «عبد نور الله قلبه»؛ (۱) زید بن حارث بنده ای است که خدا قلب او را نورانی کرده است و می تواند با چشم دلش جهنم را ببیند و بهشت را تماشا کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کلماتی می فرمایند: «العیون مصاعد الشیطان»؛ چشم ها دام های شیطانند؛ چه بسا یک نگاه انسان را بیچاره می کند. فرمودند گاهی یک نگاه حسرت طولانی برای شما می آورد.

دیده می شود یک جوان مؤمن به خاطر یک نگاه دینش را هم از دست می دهد.

حدود هفت قرن پیش شاعر سروده:

من هر چه دیده ام زدل و دیده دیده ام

از دل ندیده ام همه از دیده دیده ام

بابا طاهر می گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

ص: ۸۰

۱-۶۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۶.

در حدیث شریف می فرمایند: «ایاکم والنظره»؛ پرهیزید از نگاه، مؤمن مالک چشمش است، «فانها تزرع فی قلبه الشهوه»؛ می فرمایند نگاه بد در دل شما بذر شهوت و هوی را می کارد «و کفی بها لصاحبها فتنه»؛ و برای صاحبش نگاه، فتنه درست می کند، «طوبی لمن جعل بصره فی قلبه و لم يجعل بصره فی نظر عینه»؛^(۱) خوشا به حال آن کسی که چشمش در دلش قرار داده شده و در دیده او نیست، یعنی خوشا به حال آن کسی که چشم دلش را خدای تبارک و تعالی باز کرده است.

یکی از علما که مهره گردنشان انحنای داشت و ایشان از آیات بزرگ الهی بود، روزی یکی از قدسیین از ایشان پرسید: آقا من از وقتی یادم می آید، مهره های گردن شما انحنای دارد، فرموده بود، این یادگار دوران جوانی است، وقتی راه می رفتم، مقید بودم سرم را پایین بیندازم، که مبادا نگاهم به نامحرمی بیفتد. از همان موقع این مهره های گردن من کج شده و انحنای پیدا کرده است. این قدر بزرگان ما اهل مراقبه بودند. مؤمن باید خودش را حفظ کند، این چشم است که ما را بیچاره کرده است.

یک شب افطاری تشریف می بری، زندگی مجللی را می بینی وقتی برمی گردی با خودت می گویی که ۳۰ سال است دارم توی لاله زار کاسبی می کنم، همچون خانه ای ندارم، این آقا ده سال است که آمده صاحب این

ص: ۸۱

۱- ۶۴. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

زندگی شده، بین چطور محبت دنیا از طریق دوربین چشم می آید و در دل می رود، خُب چه کنیم ما هم چنین خانه ای دوست داریم، چنان ماشینی و همچون زندگی ای داشته باشیم، پس چه کار کنیم، باید رو جنس ها دو زار بکشیم، گرانتر کنیم تا شاید ما هم بتوانیم به خانه این رفیق مان برسیم و چنین خانه ای در شمیران بسازیم. این چشم است که ما را بیچاره می کند، لذا مؤمن چشمش را حفظ می کند.

با زبان روزه در خیابان می رود، چشمش دنبال زن مردم است، پناه می بریم به خدای تبارک و تعالی:

«قال زلیخا بیوسف، ارفع طرفک و انظر الی»؛ می فرمایند: یک روز زلیخا برگشت به یوسف و گفت: سرت را بلند کن یک نگاهی به من بکن: «ما احسن عینیک»؛ (۱) چقدر زیباست این دیدگان تو، یوسف صدیق به او فرمودند: زلیخا سه روز بعد از مرگم بیا قبر مرا بشکاف، می بینی همین دیدگان زیبای من روی گونه های من افتاده است، چون اولین چیزی که در خانه قبر خراب می شود، چشم است. یعنی من باید به یاد خانه قبر نگاهم را آورده به حرام نکنم، من می ترسم از آن ساعت قبر و آن لحظه ای که این دیدگان را در دل گور می خوابانند: «ما أظیب بریحک»؛ (۲) گفت: چه بوی عطر خوشی داری، گفت! سه روز بعد از مرگم بیا قبر مرا بشکاف بوی تعفن از بدن من بلند

ص: ۸۲

۱- ۶۵. بحار الانوار ج ۱۲ ص ۲۷۰

۲- ۶۶. همان.

است، من باید یاد آن موقع باشم. وقتی می خواهی به نامحرم نگاه کنی یاد آن لحظه ای باش که این دیدگان را خاک ها پر می کنند.

در حدیث شریفی می فرمایند: کسانی که اهل نگاه های حرامند، فردای قیامت در حالی وارد محشر می شوند که میخ هایی از آتش در دیدگان آن ها زده اند و این ها کور وارد صحرای محشر می شوند، بنابراین هنگامی که از شما نگاه را می خرنند خودتان را حفظ کنید، حالا انسانی که سنی از او گذشته و غریزه جنسی هم در او افول کرده است، سرش را می اندازد، رد می شود و نگاه نمی کند، این خوبست اما یک ارزش نیست، ارزش زمانی است که جوان باشی، خوش سیما باشی و با نگاهتان نامحرم جذب بشود ولی تو برای رضای خدا نگاه نکنی و سرت را پایین بیندازی.

در حدیث مشهور است که سه چشم فردای قیامت نمی گریند وقتی همه چشم ها گریانند، یکی چشمی که در راه پاسداری دین خدا بیدار بماند، مانند چشم رزمندگانی که در جبهه ها جنگیدند، شهدای عزیز که ما مدیون زحمات آن بزرگواران هستیم، دوم چشمی که از نگاه کردن به نامحرم پرهیز کند، قیامت چشم ها می گریند او نمی گرید، سوم چشمی که از خوف خدا در دل نیمه های شب گریان باشد، فردای قیامت که همه چشم ها گریه می کنند آن چشم گریان نیست. مؤمن باید چشمش را حفظ کند.

مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی - رحمه الله

علیه - به فرزندش فرموده بود که تو چرا یک نگاه بیجا کردی که چشمت به یک زن نامحرم بخورد؟ چرا نگاه غیر ضروری کردی؟ سرت را پایین بینداز و برو.

یکی از علمای بزرگ ما، مرحوم آخوند تربتی رحمه الله تهران آمده بودند، فرزندشان به ایشان می گوید: آقا جان اینجا را نگاه کنید، میدان تازه ای زدند این بزرگوار نگاه نمی کنند: سرشان را می اندازند پایین و می روند. آقا زاده می فرمایند: آقا نگاه نمی کنید، می فرمایند: نه، به همین اندازه که به این میدان نگاه کنم، تو جهّم به خدا کم می شود.

در حالات یکی از علما نقل می فرمودند که در مشهد در مدرسه میرزا جعفر ساکن بودند، سه ماه تابستان که زوآر زیاد مشهد می آیند، این بزرگوار در حجره می ماندند و نان خشکیده می خوردند که کمتر بیرون بیایند، چون بعضی زوآر می آمدند و کنار صحن می خوابیدند، مبادا چشم ایشان، به نامحرمی که خوابیده و چادر، و پوشش کنار رفته است بخورد. چقدر بزرگان ما اهل دقت بودند و چقدر به ما درس دادند که متأسفانه ما درس نمی گیریم. «من نظر عینه من حرام ملأ الله عینه يوم القیمه من النار ألا ان یتوب و یرجع»؛ (۱) در این روایت شریف می فرماید: هر کس چشمش را از نگاه به نامحرم پر کند، خدا روز قیامت، چشم او را از آتش پُر خواهد کرد، مگر این که

ص: ۸۴

۱- ۶۷. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۴.

توبه کند، برگردد، استغفار کند و دیگر نگاه به نامحرم نداشته باشد.

در حدیث دیگری می فرمایند: «اشتدَّ غضبُ الله عزَّو جلَّ علی الامراه ذات بعل ملأت عینها من غیر زوجها او غیر ذی محرم منها»؛^(۱) شدید است غضب پروردگار بر آن زنی که شوهر دارد، اما چشمش دنبال غیر شوهر خودش می رود و به غیر شوهر خودش نگاه می کند. این انسانی که مالک چشمش نیست، چشمش را حفظ نمی کند، شوهر دارد اما وقتی در خیابان می آید خودش را آرایش می کند، زلف هایش را بیرون می گذارد و دنبال نامحرم حرکت می کند، خدا بر این انسان و بر این زنی که به نامحرم نگاه حرام می کند، سخت می گیرد و غضب الهی شامل حال او می شود.

«ملئت عینها من غیر زوجها او غیر محرم منها»؛^(۲) یا اصلاً به غیر محرم خودش، غیر شوهر خودش یعنی؛ هر انسانی که نسبت به او نامحرم باشد، نگاه حرام می اندازد، این نگاه ها است که فساد درست می کند، خیلی داریم از انسان هایی که رفتند و به خاطر همین نگاه ها مرتکب گناه شدند. در بعضی از مجلات برخی از مسائل را می خوانیم که واقعاً انسان را تکان می دهد.

یکی از دوستان نقل می کرد که برادر شوهری که طبقه دوم زندگی می کرد، زن برادرش نسبت به او دلباخته شد و با او رابطه نامشروع پیدا کرد و چند تا فرزند، از برادر شوهرش به دنیا آورد، همه این گناه ها از یک نگاه حرام شروع

ص: ۸۵

۱- ۶۸. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۸۲

۲- ۶۹. همان.

شد. از این مسائل ما زیاد داریم که همه اش به نگاه برمی گردد. اگر انسان مالک چشمش باشد و نسبت به نامحرم دقت داشته باشد، این طور نمی شود.

از قول صبیّه حضرت امام رحمه الله در یکی از مجلات مطلبی را خواندم، که وقتی امام را به ترکیه تبعید کرده بودند، اخوی حضرت امام به همسر ایشان پیغام داده بودند که من می خواهم، خدمت آقا بروم، اگر شما پیغامی دارید، بدهید تا پیغام را ببرم، خوب دقت کنید، برای من خیلی جالب بود، همسر امام پشت پرده آمده بودند، اخوی امام هم آن طرف می آیند بعد از چهل سال که ایشان برادر شوهر همسر امام بودند، اولین سلام را همسر امام به برادر شوهرشان می کنند. بعد پیغام شان را می دهند. صبیّه امام نقل می کنند مادرم گریه کردند که اگر به همین اندازه آقا راضی نباشند من چه بکنم، چقدر دقت داشتند، حالا ما در ماه مبارک رمضان برای امری مستحب افطاری می دهیم، در مقابل جوان های نامحرم، زن های نامحرم می آیند، پسر خاله، دختر خاله، دختر عمو، پسر عمو، سر یک سفره می نشینند و غذا می خورند و با همدیگر صحبت می کنند، لااقل سفره های تان را جدا کنید، مردها یک طرف و زن ها یک طرف. تمام فسادها ریشه اش به نگاه برمی گردد، اگر انسان چشمش را حفظ نکند او را جهنمی می کند. خوشا به حال آن دیدگان الهی.

ص: ۸۶

گفتار ششم: عیب جویی

من به خدا غیر تو پناه ندارم *** حاصلی از عمر جز گناه ندارم

من که سرا پا همه جرم و خطایم *** گر تو برانی پناهگاه ندارم



منتظرم بر سر راه تو ای دوست *** از تو تمنا بجز نگاه ندارم

عبد خطاکار را کس نپذیرد *** گر نپذیری دگر راه ندارم

فرزند آیت الله میرزا مهدی اصفهانی فرمودند: یک روز سیدی آمد منزل پدرم، عرض کرد: مبتلا به بیماری سل هستم دعا کنید خدا شفایم بدهد، فرمودند: به نظر من تو سید نیستی، گفت: آقا شجره نامه دارم و به سیادت مشهور هستم. فرمودند: اگر سید بودی می رفتی شفایت را از جدت مهدی می گرفتی، سید با شنیدن این حرف منقلب شد و سپس به طرف حرم ثامن الائمه علیه السلام راه افتاد ولی زیر لب می گفت: یا صاحب الزمان، بین میرزا چه می گوید، بیا من را شفا بده. وارد صحن مطهر شد، می گوید دیدم خیلی خلوت است، یکی از درهای حرم باز شد، چند عالم نورانی بیرون آمدند، در میان

ص: ۸۷

آن ها سیدی بود که عمامه سبزی به سر داشت، سر مبارکش را بلند کرد از دور یک نگاهی به صورتم انداخت تا نگاهم کرد، منقلب شدم. چه می شود یکبار هم ما را نگاه کنی، آقا جان؟!

تا تو نگاه می کنی کار من آه کردن است *** ای به فدای چشم تو این چه نگاه کردن است

رفتم در حرم طوافی کردم، بیرون آمدم دیدم دیگر سینه ام دردی ندارد به خانه میرزا مهدی اصفهانی رفتم تا وارد شدم یک نگاهی به صورتم انداخت فرمود: آفرین به تو، حالا ثابت کردی که سید هستی، رفتی شفایت را گرفتی و آمدی.



«مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ»؛ (۱)

ما را ز وصل تو غرضی جز نگاه نیست *** اذ نم بده دیدن خوبان گناه نیست

از آیات دیگری که نهی غیبت را از آن استفاده کرده اند، «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنَمِيمٍ»؛ (۲) این آیه خطاب به پیامبر است، خداوند متعال می فرماید: موافقت مکن با کسانی که بسیار قسم می خورند، (حلف یعنی قسم، حلاف از صیغه های مبالغه است، کسی که بسیار قسم بخورد، عرب به او حلاف می گوید) همراهی نکن با انسان هایی که بر سر هر چیزی

ص: ۸۸

۱- ۷۰. سوره قلم، آیه ۱۰ - ۱۲.

۲- ۷۱. سوره قلم، آیه ۱۰ و ۱۱.

قسم می خورند و همراهی نکن با مردمانی که به سوی غیبت می روند و بدگویی و نمایی مردم را می کنند.

حدیث شریفی را در کتاب وافی، دیدم که خیلی جالب است این حدیث، تکلیف ما را روشن می کند؛ محمد بن فضیل می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «جعلت فداک»؛ فدایت بشوم، «الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکرهه فأسئله عن ذلک فینکر ذلک و قد أخبرنی قومی عنه قوم تقات»؛ (۱) درباره یکی از برادران دینی من، مطلبی را نقل می کنند، عیبی را می گویند که وقتی می شنوم ناراحت می شوم که چرا این رفیق من چنین کار بدی را کرده، می روم پیش او و از وی سؤال می کنم، فلانی



چرا این کار بد را کردی؟ او می گوید: من چنین کار بدی را نکردم در حالی که کسانی که برای من آن مطلب را نقل کردند راستگو بودند و دروغ نمی گفتند، یابن رسول الله! تکلیف من چیست؟ حرف خودش را قبول کنم که می گوید من این کار بد را انجام نداده ام یا حرف مردم را؟ «فقال لی»؛ حضرت به من فرمود: «كذَّبَ سمعك وبصرک عن اخیك فإن شهد عندك خمسون قسامه و قال لك قولاً فصدقه و کذبهم»؛ (۲) گوشت و چشمت را در مورد برادر دینی تکذیب کن؛ یعنی اگر با چشمت هم دیدی خطا می کند به چشم بگو تو اشتباه کردی، اگر

ص: ۸۹

۱- ۷۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ وافی جزء ۳، ص ۱۶۳.

۲- ۷۳. همان.

حرف بد هم از او شنیدی به این گوش بگو تو اشتباه کردی، همین که او می گوید من چنین کاری را نکردم حرف خودش را قبول کن، مردم را تکذیب کن و حرف آنها را نپذیر و لو پیش تو شهادت بدهند و پنجاه قسم هم بخورند، همین که می گوید من چنین کاری را نکرده ام، چنین حرفی نزده ام قول خودش را قبول کن، آبروی مؤمن محترم است البته این حدیث در مورد انسان مؤمن است نه درباره آدم فاسق و لاابالی، که اگر شهود عادل باشند و در موردش شهادت بدهند بر او حدّ جاری می شود، مطلب را خودتان از هم تفکیک کنید این در مورد انسان مؤمن است.

حدیث دوم از امام باقر علیه السلام است: «اقرب ما یكون العبد إلى الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلّاته لیعنفه بها یوما ما»؛ (۱) یکی از چیزهایی که بنده را

به کفر نزدیک می کند، این است که انسان با یک نفر رفاقت داشته باشد، رفت و آمد کند و مبنای رفاقت شان هم دین باشد؛ بگوید من برای خدا دوستت دارم چون تو متدیّنی با تو رفیقم، اما توی این رفاقت و دوستی لغزش های او را می شمرد؛ بیست سال پیش چنین خطایی را در فلان جا کرد، پنج سال پیش چنان معامله ای را انجام داد، خطایی را داشت، همه این ها را در ذهنش نگه بدارد تا او را سرزنش کند و این نقاط ضعف را به روی او بیاورد و عیوبات او را برملا سازد، می فرماید: کسی که با مردم طرح

ص: ۹۰

۱- ۷۴. الکافی ج ۲ ص ۳۵۵.

رفاقت و دوستی بریزد، مبنایش هم دین باشد اما نقاط ضعف این رفیقش را مرتب یادداشت کند که خلاصه یک روزی سر بزنگاه رسوایش کند، آبرویش را بریزد، می فرماید این انسان به بی دینی و کفر خیلی نزدیک است.

فرمودند منزل آقای سید مهدی قوام رحمه الله رفتم جلوی در خانه شان دیدم یک طحّاف، یک گاریچی، گاری گذاشته و انار، سیب و چند نوع میوه از مرکبات می فروشد. گفتم: میوه ها کیلو چند؟ گفت: می خواهی بروی خانه سید؟ گفتم: بله، گفت: هر قیمتی که دلت می خواهد، بده پول هم ندهی من راضی ام بردار و برو، گفتم: معلوم است که سید را خیلی دوست داری؟ گفت: خیلی دوستش دارم، من زندگی ام را مدیون او هستم. گفتم: با سید قصه ای داری؟ گفت: بله، گفتم: نمی خواهی برایم بگویی؟ گفت: چرا، من دزد دغلی بودم خیلی آرزو داشتم خانه سید را بزنم، بچه همین محل هم بودم، یک روز کشیک کشیدم، همین که سید با زنش بیرون رفت، از دیوار پشت توی خانه،

پریدم سید هم که بیرون رفته بود و خیالم راحت بود، اتاق ها را گشتم، توی اتاق ها یک جفت قالیچه زرین چشمم را گرفت، قالیچه را با خیال راحت برداشتم، چون دیدم سید با زنش بیرون رفته و حالا حالاها بر نمی گردد، قالیچه را زیر بغل زدم و گفتم از در ورودی بیرون می روم، رسیدم توی راهرو دستم را گذاشتم که در را باز کنم یک مرتبه دیدم سید با عیالش داخل آمدند، مثل این که چیزی را یادش رفته بود بردارد، مثلاً کادویی یا هدیه ای را جایی می خواست ببرد، که برگشته بود. تا سید و همسرش را دیدم، خیس عرق

ص: ۹۱

شدم. چون سید مرا می شناخت شروع کرد سلام علیک گرمی با من کردن، سلام علیکم، فلانی لطف کردی آقای کردی، برگشت به زنش گفت: زن! می گویند آدم پیر شود کم حافظه می شود، واقعاً پیر شدیم و کم حافظه «وَمَنْ نَعَمْرَهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ» (۱) من خودم به این بزرگوار کلید را دادم گفتم ساعت فلان بیا اگر من هم نبودم بیا داخل، بین ما مهمان دعوت می کنیم خودمان می گذاریم و می رویم، عجله کن عیال، سریع چایی درست کن، شرمنده ام، قربان شما بروم بزرگواری فرمودید، قدم به چشم ما گذاشتید و سپس من را بغل کرد، بوسید، بُرد داخل اتاق و میوه و شیرینی آورد و چای گذاشت، ما هم از خجالت داشتم می مردم خیس عرق شدم، پذیرایی کرد و فرمودند: من این دو تا قالیچه را به شما بخشیدم، بزرگواری کنید این هدیه ما را قبول کنید، بروید بازار آن را بفروشید یک گاری بگیری روزها میدان بروید، چند تا بار بردارید، بیاورید روی همین گاری بگذارید و جلوی در خانه من بفروشید که خدا روزی شما را از طریق حلال برساند. ما قالیچه ها را بازار بردیم، فروختیم و از پول آن یک گاری دستی خریدیم و در

خانه سید گذاشتیم سال ها است صبح به صبح می رویم میدان، بار می آوریم و میفروشیم. سید با این برخورد اخلاقی، مسیر زندگی مرا عوض کرد، از یک دزد یک انسان باتقوا درست کرد. شارع آبرو را دوست دارد.

ص: ۹۲

۱- ۷۵. سوره یس، آیه ۶۸.

خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله به کعبه نگاهی کردند و فرمودند: ای کعبه تو چقدر محترمی که خدا ریختن خون را در تو حرام کرده «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»؛ (۱) (خدا آل سعود را لعنت کند ان شاء الله، که حریم خانه خدا را حفظ نکردند) فرمودند: اما ای کعبه حرمت تو کجا حرمت مؤمن کجا؟ همان طوری که مالش و جانش محترم است و عرضش و آبرویش نیز محترم است. اگر آبروی مسلمانی را ببری: خدا در قیامت شما را نمی بخشد.

چقدر این احادیث اهل بیت علیه السلام جالب و شنیدنی است! «کلامهم نور» در زیارت جامعه کبیره می خوانیم که کلمات شما اهل بیت علیهم السلام نور است. انسان وقتی یک حدیث از اهل بیت علیهم السلام می شنود، دلش نورانی می شود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «لاتذموا المسلمین»؛ مذمت نکنید مسلمانان را «ولاتتبعوا عوراتهم»؛ دنبال عیوبات مخفی مسلمان ها نروید «فانه من يتبع عوراتهم»؛ هر کسی دنبال این برود که عیوبات مردم را بر ملا کند «یتبع الله عوراته»؛ خدای تبارک و تعالی عیوبات مخفی او را بر ملا می کند، خدا پرده اش را کنار می زند «و ممن يتبع الله تعالی عورته يفضحه و لو فی بیته»؛ (۲) پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید هر کس دنبال این

باشد که عیوب مردم را بر ملا کند ولو برود گوشه خانه اش هم بنشیند، خدا آبروی او را می برد و رسوایش می سازد. همه ما ناقصیم، چه کسی است جز آن چهارده بزرگوار علیهم السلام که ادعا کند من کامل هستم؟

ص: ۹۳

۱- ۷۶. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۲- ۷۷. مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۰۳.

ناصر قاجار، مسئول باغ وحش تهران را خواست و به او گفت که می خواهم باغ وحشت را ببینم، فلان روز برای تماشای باغ وحش می آیم. مسئول باغ وحش گفت: باشد. بر حسب اتفاق، روزی که سلطان می خواست باغ وحش را تماشا کند. شیر باغ وحش مرد، مسئول باغ وحش گفت: چه کنیم، باغ وحش بدون شیر که خوب نیست، رفت پوست شیری تهیه نمود و یک نفر را هم پیدا کرد و صد تومان به او داد و گفت: یک ساعت توی پوست شیر برو، سلطان که جلوی قفس آمد، یک سر و صدایی هم بکن تا آبروی ما محفوظ بماند و خجالت نکشیم گفت: بسیار خوب، رفت تو پوست شیر و نشست کنار قفس. ناصر قاجار به او نگاه کرد و گفت: عجب شیر خوش هیکلی است، در قفس پلنگ را باز کنید و پلنگ را بیندازید کنار شیر ببینیم چکار می کند. در قفس پلنگ را باز کردند و بیچاره کسی که در پوست شیر بود، کز کرد و رفت یک گوشه ای. پلنگ گفت: رفیق نترس ما هم پوست پلنگیم، خبری نیست. حالا مؤمنین! همه ما تو پوستیم، گوش بدهید. ما در پوستیم، من در پوست طلبگی، تو در پوست تجارت، او در پوست ریاست و او در پوست کارمندی، یادمان نرود، روزی داریم به نام «یَوْمَ تَبْلَى السَّرَّاءِ» (۱)



این پوست ها در آن روز می ریزد و پرده ها کنار می رود، یا رسول الله! دلم می خواهد خدا پرده مرا ندرد، آبروی مرا نریزد فرمودند: واقعاً

ص: ۹۴

۱- ۷۸. سوره طارق، آیه ۹.

دوست داری خدا آبرویت را نریزد؟ گفت: بلی یا رسول الله! فرمودند: تو هم آبروی مسلمان را حفظ کن، تو هم عرض مؤمن را نبر، می دانی برادر دینی ات آبرومند است و دست و بالش بسته است تو هم توان مالی داری، یک ماه با این چک مدارا کن، همان صبح آن را اجرا نگذار، اگر تشخیص می دهی که محترم است و واقعاً ندارد، گرفتار است و آبرومند است، صبح نیا در مغازه اش سر و صدا کنی و جلوی دیگران خجالتش بدهی که آنها فکر کنند این بیچاره دیگر اعتباری ندارد و به او جنس ندهند، شاهرگ زندگی یک خانواده را قطع و مدارا کن.

مرحوم نراقی در خزائنش می نویسد: یکی از رفقا به من گفت که مطلبی برای من پیش آمده آن را می گویم در کتابت بنویس، او برای من نقل کرد و من هم نوشتم. او را به عالم برزخ برده بودند و مطالبی را به او نشان داده بودند، همان طوری که به خیلی از اولیای خدا، بسیاری از مسائل را در عالم مکاشفات نشان داده اند. مثل مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی رحمه الله که علامه تهرانی - اعلی الله مقامه - در حالات ایشان نوشته؛ بعضی از مکاشفات ایشان را که این بزرگوار در معاد شناسی خود نوشته اند، بردارید و مطالعه کنید خیلی جالب است. یکی از رفقا به من گفت، برای فاتحه اهل



قبور به قبرستان رفتیم، کنار قبری نشستیم، ایام عید بود، یکی از رفقای ما شوخی اش گرفت باشد رفت روی یک سنگ قبر و گفت: آی مرده! ایام عید

ص: ۹۵

است از ما پذیرایی نمی کنی؟ نخودی، کشمش، شیرینی ای، چیزی به ما نمی دهی، می فرمایند که از داخل قبر صدایی بلند شد، و گفت: هفته آینده بیا از تو پذیرایی می کنیم، بنده خدا خوفش گرفت، رفقایش گفتند: بابا نگفتیم شوخی نکن معلوم می شود ما هفته دیگر می خواهیم بمیریم و آخر عمر ماست، رفتند و وصیت نامه ها را تنظیم کردند، خودشان را آماده ساختند، کفن هایشان را هم خریدند و با زن و بچه هم وداع کردند. هفته آینده کنار قبر آمدند، نقل می کنند یک مرتبه دیدیم زمین شکافته شد خودمان را در عالم دیگری دیدیم، یک دالانی باز شد و از آن دالان عبور کردیم یک باغ بسیار قشنگ را دیدیم، باغی بسیار دلربا، وسط باغ هم یک تخت گذاشته بودند و جوانی روی تخت نشسته بود. سلام کردیم و گفتیم: صاحب قبر شماید؟ گفت: بلی، گفتم: این باغ چقدر با صفاست، مال شماست؟ گفت: بلی گفتم: شما چه کسی هستید، گفت: من را نمی شناسی؟ گفتم: نه، گفت من قصاب محله شما می باشم، فلانی ام. گفتم: تو این قدر قشنگ نبودی چطور این قدر زیبا شدی؟ گفت: به خاطر حسناتم خدا این قدر مرا زیبا کرد. گفتم: چطور به این مقام رسیدی؟ گفت: من دو صفت خوب داشتم، یکی اینکه به مجردی که صدای مؤذن بلند می شد؛ الله اکبر، اگر ده تا مشتری هم داشتم از آن ها عذر خواهی می کردم، در دکان را می بستم و به مسجد می رفتم نماز اول وقت را به جماعت می خواندم، (بعضی چیزها کلید است. مؤمنی سال گذشته برای من

ص: ۹۶



نقل کرد، پیرمرد محترمی بود، می گفت: رفتم خدمت آقا شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی در ده ایشان، در حالی که جوان بودم، آقا شیخ نشسته بود، پیرمردی در سن پیری بود و یک زیر شلواری پوشیده بود، خدمتشان عرض کردم که جناب حاج شیخ، من سه حاجت دارم، چه کنم؟ فرمودند: چه می خواهی؟ گفتم: کسب آبرومند، فرمودند: نماز اول وقت بخوان. همسر خوب می خواهم فرمود: نماز اول وقت، مکه در جوانی می خواهم فرمودند: نماز اول وقت و می فرمودند: من نماز اول وقت را شروع کردم در فاصله کمی هر سه تا را که آقا شیخ فرمودند، و خدا به ما داد.

اگر دنبال کلید حل مشکلات هستید، نماز اول وقت، در غیر ماه رمضان هم باید در مسجد جا نباشد مگر خدا را رزاق نمی دانید؟ حضرت باری تعالی را رزاق نمی دانی؟ خدایی که همه عالم را روزی می دهد تو را در فلان جا نمی بیند؟ چرا از نماز غافلیم؟

موسی بن عمران آمد کنار رود نیل، خداوند فرمود: عصایت را به آب بزن، عصا را به آب زد، آب شکافته شد، تخته سنگ سفیدی را برایش بالا آورد گفت: عصایت را به سنگ بزن، موسی عصایش را زد، سنگ به دو نیم شکافته شد، وسط آن یک سنگ دیگری بود، گفت، عصایت را بزن، به سنگ دوم زد، سنگ دوم هم شکافته شد، وسطش کرمی کور بود که یک برگ هم به دهانش بود، و آن برگ را می خورد و ذکر می گفت، می گفت: ای خدایی که من کرم کور

ص: ۹۷

را کف رود نیل فراموش نکردی و روزی مرا می رسانی؛ خدایی که کرم کور را کف دریا می بیند، تاجر در فلان جا را نمی بیند؟ می بینی، ظهر ماه رمضان هم دلش نمی آید نیم ساعت در مغازه را ببندد و نماز جماعت بیاید. نماز اول وقت خیلی قیمت دارد و



نمازهای اول وقت را به احترام نمازگزار حقیقی عالم، حضرت بقیه الله علیه السلام خدا می پذیرد و بالا می برد).

گفت: صفت دوم خوب ما این بود «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»؛ (۱) وای بر کم فروشان! ما گوشت کم به مردم نمی دادیم، در ترازو کم نمی گذاشتیم، (ما شکم مرغ را پر آب نمی کردیم، وقتی هم که در پلاستیک می گذارند، بلندش می کنند و با شتاب می گذارند در ترازو گذاشته و هنوز هم مساوی نشده برمی دارند، سپس دست مشتری می دهند؛ به خاطر ده گرم مرغ، جهنم را برای خودشان می خرند، ما این طوری نبودیم، ما یک کارتن لامپ به مردم نمی فروختیم که چهار تا سوخته هم بغلش بگذاریم و به مردم بیچاره بدهیم تا شهرستانی ببرد آن طرف ایران، آن را باز کند بخواهد لامپ ها را بفروشد ببیند پنج تا سوخته هم لابه لای آن گذاشته اند، ما اینجوری نبودیم.

مؤمنین! خدا یک بیماری می گذارد بغلش و تمام پول هایی که در آورده است، همه اش می رود، بعضی ها برای ده گرم مرغ جهنم می روند این ها خیلی بیچاره اند. مطلبی را برای شاگرد ها عرض می کنم؛ گاهی وقتها شما صاحب

ص: ۹۸

۱- ۷۹. سوره مطففین، آیه ۱.

کارید، مثلاً چهار تا شیر گران میفروشید، ظلم می کنید، یک پولی گیرتان می آید، دلال مظلومه نباشید، تو که دیگر کارگر هستی، چرا به مردم ظلم می کنی؟ تو می خواهی جیب



اوستا کار را پر کنی، چیزی که گیر تو نمی آید، تو چرا ظلم می کنی؟ تو چرا خودت را جهنمی می کنی؟ چه چیزی گیر تو می آید جز همان حقوقی که می گیری؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومتشان از بازار کوفه رد می شدند، و نظارت می کردند، خطاب کردند به خیاط فرمودند: ای خیاط مادرت بر حال تو گریه کند، نخ می خواهی با آن لباس های مردم را بدوزی محکم بتاب، کوهایی که می خواهی بزنی ای خیاط! نزدیک هم بزن، سر قیچی های لباس های مردم را به مردم برگردان که از حبیب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم، خیاطی که اضافه لباس های مردم را به مردم برگرداند، قیامت وارد محشر می شود در حالی که لباس های رنگارنگ از آتش بر تنش دارد، همان اضافه لباس های مردم را لباس های آتشین می سازند و بر تنش می کنند. نخ را محکم بتاب، آن بنده خدا با چه سختی یک دست روپوش برای بچه اش خریده است، آن وقت تو یک جوری درست می کنی که ماه دوم تمام کواکب پاره می شود، درز هایش باز می شود، چرا می روی پارچه پوسیده را می خری و آن را برای این بچه مدرسه ای روپوشش می کنی؟ خطاب به صنف کفاش ها می گویم: چرا می روی چسب فاسد شده را می خری؟ چرا به ته کفش کتانی چسب فاسد

ص: ۹۹

شده ارزان می زنی؟ وقتی بچه بیچاره مدرسه می رود روز دوم کف کفشش کنده شده می آید و پای او روی زمین است، پدرش هم کارگر است، ندارد برود یک جفت کفش دیگر بخرد، خدا نمی گذارد این نان را تو راحت بخوری، یک دانه غده کوچولو کنار بدنت می گذارد، می روی دکتر می گوید: سرطان است و باید شیمی درمانی کنی، می

روی اتریش عمل می کنی و تمام پول هایی که گرفتی، خرج عملت می شود، تازه می فهمی از کجا می خوری؟ ظلم نکنیم.

چند گناه وبال انسان می شود؛ یکی ظلم، کم فروشی، بد فروشی و غش در معامله، دنیا نمی ارزد) - می فرماید: همین طور که با او صحبت می کردم یک مرتبه دیدم عقربی پیدا شد، شاهد عرضم اینجاست - گفت: نترس عقرب با من کار دارد، عقرب از پایه تختی که رویش نشسته بود بالا آمد و از لباسش بالا رفت تا که کنار گردنش رسید کنار دهانش آمد و سپس او زبانش را بیرون آورد و یک نیش به زبان او زد، و ناله اش بلند شد، گفتم: این باغ به این قشنگی، نیش عقرب برای چیست؟ گفت: راستش در دنیا ما یک نیش زبانی زدیم و یک خطای زبان داشتیم که نمی دانستیم این خطای زبان ما، این قدر مشکل برای ما صورت می دهد. گفتم: چه کار کردی، می شود برای ما بگویی؟ گفت، خاطر خواه دختری از دخترهای محل شدیم، چون کاسب محل بودیم چشمان افتاده بود به دختری که می آمد گوشت می گرفت و می رفت، رفتم

ص: ۱۰۰

خواستگاری به من ندادند، کینه این خانواده را به دل گرفتم، هر شخصی به خواستگاری این دختر، می آمد از من می پرسیدند: - چون کاسب محل بودم - که این دختر فلانی چگونه؟ خوب است یا نه؟ شما خبر دارید؟ من هم سرم را تکان می دادم، می گفتم: ای بابا! چرا از من می پرسی؟ اما این جمله «ای بابا» را یک جوری می گفتم که به او یک عیبی را بفهمانم که مثلاً این دختر عقیفه نیست، مثلاً دختر هرزه ای است و او هم می رفت و دختر را نمی گرفت. این سبب شد آن دختر پیر شود و یک عمر در خانه بماند. از وقتی هم که مابه عالم برزخ آمدیم، گفتند: فلانی! این مال نماز اول وقت است، این



مال اینکه گوشت کم به مردم نمی دادی، این نیش عقرب هم تا صبح قیامت با توست، تا آنجا محاسبه بشود اگر آن شخص رضایت داد، خدا تو را می آمرزد.

خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله روزی روی منبر فرمودند: «من المفلِس؟»؛ مفلِس کیست؟ «قالوا»؛ اصحاب گفتند: «المفلِس فینا مَنْ لا درهم له و لا متاعاً»؛ گفتند: ما مفلِس را به کسی می گوئیم که نه پول دارد و نه جنس، ورشکسته شده و دیگر چیزی ندارد. حضرت فرمودند: «المفلِس من اُمتی من یأتی یوم القیامه بصلاه و زکاه و حج و صدقه»؛ فرمودند: مفلِس از اُمت من کسی است که وارد محشر می شود، در حالی که هم نماز دارد، هم روزه دارد، هم مکه رفته و هم صدقات دارد، انسان خوبی بوده، اما پای میز محاسبه، پرونده اش را که باز می کنند می بینند همین آدمی که همه چیز داشته

ص: ۱۰۱

«و یأتی و قد شتم هذا»؛ آدم فحاشی بوده، «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ (۱) هر چه از دهانمان بیرون بیاید ثبت می شود، شاید فحش دادی و رفتی و ماجرا تمام شد، اما یادمان رفته، که آن را نوشته اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی - که نشانه توجه حضرت است - هر وقتی قصد قضای حاجت می کردند، دعا می کردند: الهی این دو ملک را از من دور کن که در آنجا، همراه من نباشند، ببینید! حضرت چقدر حضور را باور داشته اند و چقدر نسبت به آن توجه می کردند. ما اصلاً توجه نداریم. همه اعمال ما را این دو فرشته بزرگوار و ثبت می کنند: «کراماً کاتبین الذین وکلتهم بحفظ ما یکون منّی» (۲) «قد ضرب هذا»، آقا گردن کلفت بوده، یکه بزن فلان جا بوده، جوانی که پنج سیر شراب می خورده و مست می کرده و تو گوش مردم می زده و خب حالا هم توبه کرده و یادش رفته تو گوش کدام بیچاره ای زده، یکه بزن بوده، جلوی کافه و مغازه می



ایستاد ه، یک پولی بهش می دادند که جلوی شلوغی و ازدحام را بگیره، این هم هر کسی را که می رسیده می زده، زور بازویش زیاد بوده، «قد ضرب هذا» خُب دیگر چی؟ «و صفوک دم هذا»؛ چاقو تو جیبش می گذاشته و با چاقو شخصی را کشته و بعد هم فرار کرده، نتوانستند او را بگیرند و بعدش هم یک حقّ و حسابی داد و خودش را آزاد کرده اما خون به گردنش است. بعضی ها فردای قیامت قاتل محشور می شوند اما نه با چاقو

ص: ۱۰۲

۱- ۸۰. سوره ق، آیه ۱۸.

۲- ۸۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۰۸.

بلکه با شمشیر زبان؛ گوشی تلفن را برداشتی، یک نمّامی کردی، بین یک فامیل، بین یک عروس و داماد، بین دو تا خواهر، بین دو تا برادر، نمّامی نمودی، یک فامیل را به هم ریختی، دو تا برادر، زن و شوهر با همدیگر دعوی شان شد، مادر پیرزن جوش زد غصه خورد و مرد، آن وقت شما قاتل هستید، تو که تلفن را برداشتی، تو که نقل قول کردی، تو که مطلب را رساندی تو که فتنه به پا کردی، تو قاتل هستی. مرحوم آقای سید مهدی قوام رحمه الله می فرمودند: بعضی ها قاتل می شوند با یک پوست موز، و پیرمرد بیچاره با عینک ذره بینی روی پوست موزی که شما خوردی پا می گذارد، ضربه مغزی شده و می میرد. خیلی مطلب مهم است. خُب دیگر چی؟ «و اکل مال هذا»؛ جوان بوده لاابالی بوده از یک گوشه که رد می شده، آرام یک عدد سیب بر می داشته و می گذاشته توی آستینش و عبور می کرده، بغل وانت بار، با رفیقش خربزه را برداشته بعدش هم



خورده اند، تصرف در مال غیر حرام است. امام راحل رحمه الله نظرشان این بوده که کنار خیابان در حالی که منتظر تاکسی هستی و خسته شدی، اگر تکیه دادی به ماشین مردم و صاحب ماشین راضی نباشد، تصرف در مال غیر است و حرام می باشد، در آخرت شروع به تقسیم کردن می کنند، خوب این آقا نماز، روزه، حج، و صدقه داشت نماز را به آن که فحش می دادی می دهند، روزه ها را به آن که تو گوشش زدی می دهند حج را به آن آقایی که خونس را ریختی می دهند، پشت سرش غیبت کردی، تهمت

ص: ۱۰۳

زدی، همه را تقسیم می کنند. حضرت می فرماید: قبل از این که حسنات تقسیم بشود و به پایان برسد می بینید طلب کارهای دیگر هم می آیند آن ها یکی دو تا نبودند، یادش رفته بوده که در جوانی خیلی کارها انجام داده، لذا کارها یکی یکی اعمال خوب او را می برند. خلاصه هر چه دارد همه را می برند، حالا چه کنیم، طلب کارها هم ایستادند آن ها که پشت سرشان غیبت کردی، الی ماشاءالله صف بستند، مردند و رفتند اما ما یادمان رفته، هیچ کاری برایشان نکردیم حسناتی هم نفرستادیم که غیبت را جبران کند. حضرت می فرمایند: حالا از گناهان آن ها برمی دارند و روی پرونده اش می گذارند، یک شیشه شراب او را روی پرونده این آقا می گذارند، چهار تا فسق و فجور داشته آن را روی پرونده اش می گذارند، «ثم یطرحه فی النار»؛ سپس در آتش پرتش می کنند. حضرت می فرمایند: این مفلس است، بیچاره همه چیز داشت، نماز داشت، روزه داشت، حج داشت ولی این اعمال نا پسند را هم در کنارش داشت.

شیخ شوشتری می گوید: هر عبادتی شرطی دارد اما یک عبادت را من سراغ دارم که هیچ شرطی ندارد و آن گریه بر مظلومیت حسین علیه السلام است، که هیچ شرطی ندارد.

ریایی اش را هم خدا می خرد «فبکی و أبکی أو تباکی»؛ (۱) می گوید: وقتی روضه حسین را می خوانند در مجلس حسین علیه السلام آرام نباش،

ص: ۱۰۴

۱- ۸۲. ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۸۳.

سرت را پایین بینداز و خودت را شبیه گریه کنان حسین علیه السلام قرار بده، خدا مرحوم نظام رشتی را رحمت کند، در تهران چه افراد با خلوصی بودند، صبیّه ایشان برای یکی از مؤمنین نقل کرده که من وقتی پدرم رو به قبله بود، گفتم: بابا دست من را بزار تو دستت، من یک عمر با این باور زندگی کردم که دم مرگ، حسین علیه السلام را بینم و بمیرم، وقتی آقا حسین علیه السلام می آید من می خواهم مشغول به ابی عبدالله علیه السلام باشم، می خواهم شش دانگ حواسم پیش آقا باشد، نمی خواهم توجهم به غیر حسین علیه السلام معطوف شود، بابا دست مرا بزار تو دستت، همین که آقا آمدند من دست تو را فشار می دهم و در این لحظه زیر بغل مرا بگیر بلند کن، نمی خواهم جلوی امام حسین علیه السلام خوابیده باشم و پایم دراز باشد، می فرماید: یک مرتبه دیدم بابایم دست من را فشار می دهد؛ یعنی آقا آمدند، مرا بلند کن، زیر بغل بابایم را گرفتم و ایشان را بلند کردم، پدرم یک جمله گفت و مُرد و آن جمله این بود «صلی الله علیک یا مظلوم یا ابا عبدالله الحسین».

ص: ۱۰۵

گفتار هفتم: دروغ



به جان مشتاق دیدار تو هستم *** که از روز ازل دل بر تو بستم

نه از عشاق امروزم نه دیروز *** که از عشاق صحرای الستم

زخوان نعمت تو ای دریغا *** نمک خوردم نمکدان را شکستم

قبولم کن اگر چه روسیاهم *** تو می دانی همین هستم که هستم

نشانی ده به عاشق خانه ات را *** که عمری بر سر راحت نشستم

سید بن طاووس در لحوفش آورده: عصر عاشورا، ملائکه به خدا عرض کردند: خداوند! بنگر با حسین تو چه کردند، خداوند: جمال مهدی ما را نشان ملائکه داد و فرمود: به دست این مهدی علیه السلام انتقام خون حسینم را می گیرم؛ هر حرمی مشرف می شوید می بینید پرچم روی گنبدش سبز است، آلا پرچم حرم حسین علیه السلام، یعنی مردم عالم هنوز انتقام شهید کربلا گرفته نشده، حضرت ولی عصر علیه السلام ان شاء الله می آید و انتقام خون آقا را می گیرند.

شاعری کربلا مشرف شد تا چشمش به پرچم سرخ ابی عبدالله علیه السلام افتاد،

ص: ۱۰۶

فی البداهه این بیت را سرود:

به زیر لاله کدامین شهید مدفون است

که از لحد به در افتاده گوشه کفنش

گفت: این پرچم سرخ می گوید: این آقایی که زیر گنبد خوابیده و بدنش غرق به خون است، کیست که گوشه کفن او روی گنبد سایه انداخته؟ تشبیه خیلی لطیفی است، اما تشبیه این شاعر یک غلط دارد؛ مثل این که این شاعر نمی دانسته حسین علیه السلام کفن نداشته: «این الطالب بدم المقتول بکربلا، این معز الاولیاء و مذل الاعداء»^(۱).

«و احفظوا الستکم»؛

بحث درباره گناهان زبان است؛ یکی دیگر از گناهان زبان که مردم به آن مبتلایند، دروغ است که گویی اکثراً دروغ را گناه نمی دانند؛ چه برسد که از آن اجتناب کنند در حالی که دروغ از گناهان کبیره است؛ یعنی ما از معصومین علیهم السلام نصوصی داریم، که در آن احادیث از دروغ به عنوان گناه کبیره ذکر شده است. قرآن شریف یکی از امتیازات انبیا را راستگو بودن مطرح می کند «وَأذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً»^(۲) یکی از امتیازات حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن این است که ایشان را صدیق و راستگو ذکر می کند.

ص: ۱۰۷

۱- ۸۳. دعای ندبه.

۲- ۸۴. سوره مریم، آیه ۴۱.

«وَأذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً»^(۱) قرآن یکی از امتیازات حضرت ادریس را صدیق بودن او ذکر می کند.



می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ (۲) کسانی که ایمان به خدا و رسول خدا دارند، راستگویانند.

در آیه شریفه دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»؛ (۳) خدا انسان دروغگو را هدایت نمی کند. زیرا دروغ از موانع هدایت است.

در حدیث دیگری نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله می فرمایند: «إِنَّ لِلْبَلْبِيسِ كُحْلًا وَ لَعُوقًا وَ سَعُوطًا»؛ (۴) برای شیطان کحل و لعوق و سعوت است؛ کحل: یعنی سرمه چشم، لعوق: یعنی آب دهان، سعوت: یعنی بوئیدنی، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله می فرماید: شیطان هم سرمه چشم دارد، هم آب دهان دارد و هم بوئیدنی دارد و عطری دارد که آن را می بوید؛ «فكحله النعاس»؛ سرمه چشم او که پیش او خیلی عزیز است چرت است، خوابش می برد و نماز صبح او از دستش می رود، اگر پای منبر هم می روند و می نشینند تا حدّ اقل در این نیم ساعت چیزی یاد بگیرند آن را هم می خوابند و بعد از خواب بیدار می شوند می بینند منبر تمام شده و هیچ چیز هم گیرشان نیامده است.

«و لَعُوقَهُ الْكُذْب»؛ لعاب دهان شیطان، دروغ است. یعنی انسان دروغگو

ص: ۱۰۸

۱- ۸۵. سوره مریم، آیه ۵۶.

۲- ۸۶. سوره حدید، آیه ۱۹.

۳- ۸۷. سوره زمر، آیه ۳.

۴- ۸۸. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۷.

لعاب دهان شیطان را در دهانش دارد که مرتب دروغ می گوید.

شیخ صدوق از علمای بزرگوار شیعه است که از استوانه های محکم در تهران می باشد که به برکت او بلاها از تهران دفع می شود، ابن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه الله است، در حالات ایشان می نویسند: وقتی در زمان یکی از سلاطین قاجار سیل آمد و قبر او خراب شد، رفتند دیدند جسد او بعد از چند قرن تر و تازه است، حتی دیدند تار عنکبوت آمده دور عورت او را تنیده که چشمی به عورت او نیفتد کفنش پوسیده بود اما بدن تر و تازه، تمیز و مرتب، حتی دیدند حناهای سرانگشت جناب صدوق هم هنوز سر انگشتانش هست، و رنگ حنا بعد از چند قرن پاک نشده و مانده. حتی دیدند که ناخن های یک دستش بلند است و دیگری کوچک می باشد، چون مستحب است انسان ناخن های یک دستش را در یک روز بگیرد و دست دیگرش را در روز دیگر کوتاه کند، ناخن یک دستش را گرفته بود اما اجل مهلت نداده بود و دار فانی را ترک کرده بود. لذا یک دستش ناخن هایش بلندتر، دست دیگرش ناخن هایش کوتاه تر بود. ولی افسوس که مردم ما ابن بابویه را فراموش کردند چه برسد به امام زاده های دیگر که در تهران داریم. یک در صد مردم تهران اگر به این مکان ها بروند باید این امام زاده ها از مردم پر باشد.

ولی عصر علیه السلام به مرحوم آیت الله نجفی مرعشی رحمه الله فرمودند: در تعظیم و تکریم امامزاده ها بکوشید.

ص: ۱۰۹

شیخ صدوق رحمه الله یک روز از جانی می گذشت، دوستی داشت، دید رفیقش علف در دستش گرفته و دارد بُزی را دنبال خودش می کشاند - دیدید گاهی اوقات توی

خیابان این هایی که گوسفند می کشند علف دستشان می گیرند و گوسفند را دنبالش می کشانند - شیخ صدوق رحمه الله به او فرمود: فلانی من دیگر با تو رفاقت نمی کنم، گفت: چرا؟ گفت: انسانی که به حیوانی دروغ بگوید، قابل اعتماد و رفاقت نیست، تو داری به این حیوان دروغ می گویی، می گویی بیا علف به تو بدهم و به او نمی دهی، انسانی که به یک حیوان دروغ بگوید قابل اعتماد نیست، رشته رفاقتش را باید برید.

کاش شیخ صدوق رحمه الله بود و مردم اجتماع ما را تماشا می کرد، حتماً فرار می کرد و می رفت در کوهی زندگی می کرد «و سعوته الکبر»؛^(۱) بوئیدنی شیطان کبر است، بعضی ها دیدید چقدر متکبرند، حالا مثلاً چون صد میلیون تومان پول پیدا کرده دیگر نمی شود با او حرف زد، امام علی علیه السلام می فرمایند: «اوله نطفه»؛ اول نطفه گندیده بودی، «آخره جیفه»؛ آخر هم اگر جنازه ات را برندارند، بوی گندت همه جا را فرا می گیرد، وسط و ما بین این دو را هم مولی می گوید: «و هو قائم بینهما و عاء للغائط، ثم یتکبر»؛^(۲) وسطش هم یک مستراح متحرک بیشتر نیست، خب تو به چه می نازی، ای انسان ضعیفی که در ابتدا نطفه گندیده بودی و بعد از مرگ هم متعفن، و آخرت هم تعفن و وسط

ص: ۱۱۰

۱- ۸۹. پیشین.

۲- ۹۰. بحار الانوار ج ۷۰ ص ۲۳۴



هم يك مستراح متحرك؟ امام علی علیه السلام می فرماید: «لا یجد عبد حقیقه الا یمان حتی یدع الکذب جده و هزله»؛^(۱) حضرت علی علیه السلام می فرمایند: بنده، حقیقت ایمان را نمی چشد، مگر این که دروغ را ترک کند؛ چه شوخی اش و چه جدی اش را.

بعضی ها خیلی شوخی می کنند بعد هم می گویند، مثلاً دروغ گفتیم، شما اگر یک موقع خدای نکرده فردای قیامت دیدید شوخی های تان را هم جدی نوشتند چه می کنید؟ مؤمن اگر بخواهد حقیقت ایمان را دریابد باید دروغ را به شوخی هم نگوید. امام علی علیه السلام می فرماید: «ینبغی لرجل المسلم ان یتجنب مباحات الکذاب»؛ سزاوار است که انسان مسلمان با آدم دروغگو راه نرود و از رفاقت با دروغگو اجتناب کند.

در بعضی روایات داریم حضرت زین العابدین علیه السلام به فرزندشان می فرمایند: با پنج گروه رفیق نشو، یکی از آنها کذاب است، آدم دروغگو همه چیز را برای تو مثل سراب ترسیم می کند، جلو می روید، به هوای این که آب است اما وقتی می رسید، می بینید که آب نیست، دروغگو چنین نقشی در زندگی انسان دارد.

در حدیث دیگری امام سجاد علیه السلام به فرزندش می فرماید: «اتَّقوا الکذب»؛ پرهیز از دروغ، «الصغیر منه و الکبیر»؛ چه دروغ کوچک و چه

ص: ۱۱۱

۱- ۹۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۲.

دروغ بزرگ در ادامه می فرماید: «فإن الرجل اذا کذب فی الصغیر»؛^(۱) مرد مسلمان اگر دروغ کوچک گفت، «اجترأ علی الکبیر»؛ جرأت پیدا می کند که دروغ بزرگ هم

بگوید، «اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال»؛ آیا نمی دانید که پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه وآله فرمودند: «ما یزال العبد یصدق حتی یکتبه الله صدیقاً»؛ (۲) بنده ای که راست می گوید همیشه راست می گوید و خدا نام او را صدیق ثبت می کند. و شما می دانید صدیقین کسانی هستند که خداوند در قرآن آنها را در ردیف انبیا خدا ذکر کرده است؟ «و ما یزال العبد یکذب حتی یکتبه الله کذاباً»؛ (۳) و بنده ای که دروغ می گوید و عادت کرده که همیشه دروغ بگوید، ذات اقدس احدیت او را فردای قیامت، جزو کذاب ها محشور می کند.

یکی از اخیار تهران که به رحمت خدا رفتند، می گفت من پنجاه سال در بازار تجارت کردم، (قریب ۹۰ سال سنشان بود و از خوبان تهران بود) یک دروغ نگفتم، پنجاه سال در بازار تهران کاسب بودم ولی یک دروغ نگفتم حالا بعضی ها می گویند اگر دروغ نگوئیم، نمی توانیم کاسبی کنیم، شخصی می گفت: وقتی پشت در خانه می رسم و در می زنم، می گوید چه کسی است، می گویم منم، و اگر نگویم فلانی هستم در را باز نمی کند، بنده خدا خودش

ص: ۱۱۲

۱- ۹۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- ۹۳. همان.

۳- ۹۴. همان.

می گفت: اصلاً نمی توانم راست بگویم، هر چه می گویم دروغ است، چاره ندارم.

عزیزان! می شود دروغ نگفت، می شود، پاکیزه کاسبی کرد، ممکن است به آن خانه آن چنانی، به ماشین آن چنانی نرسی ولی زندگی پاک و پاکیزه بدون دروغ و با صداقت خیلی بهتر است از زندگی آلوده ای که بنیادش کذب و دروغ باشد. اگر پایه زندگی تان، دروغ و کذب باشد در زندگی موفق نمی شوید، دروغ انسان را بیچاره می کند، غالب ما خیلی دروغ می گوئیم. ملاک تان در زندگی باید صداقت باشد، در این حدیث دقت کنید، چقدر جالب است، «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده»؛ (۱) به رکوع و سجود مردم نگاه نکنید؛ این آقایی که رکوع و سجود می رود و اهل جماعت هم هست، ملاکت نباشد، «فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک»؛ در ادامه حضرت می فرمایند: این به این نماز عادت کرده، به این رکوع و سجود معتاد شده، اگر آن را ترک کند، وحشت او را می گیرد؛ چون عادت کرده است، می فرماید: «و لکن انظروا الی صدق حدیثه»؛ نگاه کنید ببینید این آقا راست می گوید یا نه، «و اداء امانته»؛ (۲) ببینید ادای امانت می کند یا نه، صداقت هم ملاک تان باشد، نه رکوع و سجود او و اینکه نماز جماعتش ترک نمی شود.

ص: ۱۱۳

 ۱- ۹۵. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۶.

۲- ۹۶. همان.

خدا مرحوم حاج مقدس را بیامرزد، از خوبان تهران و از منبری های خوب تهران بود، ایشان صاحب نفس بودند، می فرمودند: بازاری ها، کسبه! مواظب باشید این دهاتی ها که می آیند جنس می خرند سر شما کلاه نگذارند، بازاری ها خندیده و می گفتند: حاج

آقا! آنها سر ما را کلاه بگذارند، ما سرشان را کلاه می گذاریم، آنها دهاتی اند بیچاره اند، وقتی تهران می آیند، می خواهند از این جا جنسی را خرید کنند و در گوشه ای از ایران بفروشند؛ وقتی به مغازه شما می آیند و به پینه پیشانی ات، و محاسنت، انگشتر عقیقت و تسبیح در دست نگاه می کنند، می گویند: این آقا چه سیمایی دارد، بروم از این آقا جنس بخرم، تو هم با دروغ، کلک، حقه و اجحاف سرش را کلاه می گذاری، حاج مقدس می فرمود: تو حالا نمی فهمی سرت کلاه رفته، شبی که صورتت را روی خاک گذاشتند و خاک ها را روی بدنت ریختند می فهمی که او سر تو را کلاه گذاشته، تو بازنده بودی و او برنده، فقط این چهار روز را نگاه نکنیم، همه ی مان چهار نعل دنبال دنیا مییم و به همین موضوع داریم فکر کنیم؟!، یک ذره تصور نمی کنیم که بابا «وای که از پس امروز بود فردایی».

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله به استناد خودشان، در اصول کافی از قول ابی کهمس نقل می فرمایند، که می گوید: «قلت لابی عبدالله علیه السلام»؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم، «عبدالله بن ابن یعفور یقرئک السلام»؛ (۱) عبدالله بن ابی یعفور

ص: ۱۱۴

۱- ۹۷. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

از (دوستان حضرت بوده) سلام برای شما فرستادند. «قال علیه السلام»؛ حضرت فرمودند: «و علیک و علیه السلام»؛ بر تو و بر عبدالله بن ابی یعفور سلام باد، حضرت در ادامه فرمودند: «اذا اتیت عبدالله فقرأه السلام»؛ وقتی رفتی پیش عبدالله سلام مرا به او برسان، «و قل له»؛ بگو به عبدالله «ان جعفر بن محمد یقول لک»؛ امام صادق علیه السلام به تو

فرمودند: «انظر ما بلغ به علیّ عند رسول الله فالزمه»؛ نگاه کن بین چه چیز علی را در محضر پیغمبر به آن مقام رساند؟ چطور شد علی پیش پیغمبر این قدر عزیز شد؟ «فانّ علیاً»؛ همانا علی، «انما بلغ ما بلغ»؛ رسید به آنجایی که باید برسد، «به عند رسول الله بصدق الحدیث و اداء الامانه»؛ (۱) فرمود: دو چیز علی را در محضر پیغمبر علی کرد؛ یکی راستگویی و دیگری ادای امانت، علی لسان صدق داشت، علی در امانت مردم خیانت نمی کرد، صداقت، علی را علی کرد. قربان مقام امیرالمؤمنین علیه السلام بشویم که بعد از پیامبر هیچ شخصی در آفرینش مقام علی بن ابی طالب علیه السلام را ندارد.

در حدیث دیگر دارد: «انّ وزن علی ثقیل»؛ (۲) وزن معنوی علی علیه السلام ثقیل است. «ان حال علی علیه السلام جلیل»؛ همانا حال علی بن ابی طالب علیه السلام جلیل است. محبت علی علیه السلام در کفه حسنات مؤمنی نهاده نشد مگر این که بر گناهان او غلبه پیدا کرد و پیروز شد؛ زیرا امیرالمؤمنین لسان صدق داشت.

ص: ۱۱۵

۱- ۹۸. پیشین.

۲- ۹۹. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۶.

شاعر می گوید:

در مکتب عشق پیر استاد علی ست *** عالم همه بنده اند و آزاد علی ست

آمد نمک و علی موافق به عدد *** یعنی نمک سفره ایجاد علی ست



«اربع من کن فیه فهو منافق»؛ خدا کند ما منافق نباشیم، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرمایند: چهار خصلت در هر کس باشد او منافق است. «و ان کانت فیه واحده من هن کانت فیه خصله من النفاق حتی یدعها»؛ (۱) می فرمایند که اگر یکی از این چهار خصلت هم داشته باشد خلاصه یکی از علائم نفاق در او هست مگر این که نفاق را از خود دور کند.

۱ - «من اذا حدّث کذب»؛ کسی که وقتی حرف می زند دروغ بگوید، انسان دروغگو منافق است.

۲ - «و اذا وعد أخلف»؛ (۲) هنگامی که وعده می دهد خلف وعده کند، چک مردم را چرا بر نمی گردانی؟ از تو در قیامت سؤال می شود، می خواهی با این پولی که مال مردم است و سر ماه باید پس می دادی، یک زد و بند اقتصادی داشته باشی؟ اگر با مال مردم جنسی بخری و سود کنی بعد بگوئی بیست روز دیگر، یک ماه دیگر چکش را به او می دهم، یا تاریخش را عوض می کنم، این

ص: ۱۱۶

۱- ۱۰۰. الخصال، ص ۲۵۴.

۲- ۱۰۱. همان.

تصرف در مال غیر و حرام است. چرا این کار را می کنی؟ چرا چک مردم را بر نمی گردانی؟ آقایی از مشعر برمی گشت آنجا می گفت: اللهم لیبک و ... سعی بین صفا و مروه می کرد، وقوف در عرفات داشت و در خیمه نشسته، و دعای عرفانی عرفه را می

خواند و برای امام حسین علیه السلام گریه می کرد، مبلغ ۱۰ میلیون تومان از چک هایش برگشت خورده بود و از روی عمد در این دهه داده بود که خودش ایران نباشد و نتواند کاری بکنند و بگویند آقا بیاید تا چکها را پاس کند، بعد آن بیچاره ای که چکها دستش بود شب تا صبح خوابش نمی برد گریه می کرد این طرف و آن طرف می رفت - من شاهد بودم - پول دستی می گرفت، طلای زنش را میفروخت، سکه هایش را میفروخت خودش را به این طرف و آن طرف می زد که آبرویش توی بازار نرود، او هم می گفت: «اللهم لیبک». این درست است؟ بعضی ها می خواهند سر امام زمان علیه السلام را هم کلاه بگذارند، یکی از علمای تهران می گفت: بعضی از مردم وقتی می خواهند حج مشرف بشوند، می آیند تا وجوهات شرعی شان را بدهند، صد هزار تومانش را دست گردان می کنند و نهصد هزار تومان آن را چک می دهند، چک هایش هم برگشت می خورد، با حضرت ولی عصر علیه السلام هم! سر حضرت را هم می خواهی کلاه بگذاری؟ چرا این قدر ما بدقول شدیم؟ مسلمان مقید است، آقا اگر نمی توانی، چک نده، اگر توان نداری، دست مردم چک نده و مردم را گرفتار نکن.

ص: ۱۱۷

یک آقای دو میلیارد تومان بدهی داشت، بعضی ها اصلاً دو میلیارد برایشان دو تومان است، یکی از طلبکار هایش می گفت: وقتی وی را به زندان قصر می بردند، گفته بود اگر می دانستم به این راحتی تمام می شود، بیشتر کلاه بر می داشتیم، ما مسلمانیم؟ یکی از رفقای ما می گفت: رفته بودم خارج از کشور دیدم به دو زبان عربی و فارسی در فروشگاه های بزرگ نوشته شده است، لطفاً دزدی نکنید، چقدر قبیح است.



پنجاه سال پیش یکی از اخیار تهران که به رحمت خدا رفت، می گفت: توی مغازه نشسته بودم، یک زن و مرد فرانسوی از من جنس خریدند، وقتی می خواستند پول بدهند، خانم مقداری فارسی بلد بود شروع کرد به چانه زدن و با ما چانه می زد، بعد شوهرش به مترجم این جمله را گفت: من به عیالم می گویم اینجا چونه نزن، اینجا بازار مسلمان هاست، مسلمان ها دروغ نمی گویند، مسلمان ها دروغ را گناه می دانند، هر چه می گویند، درست است، پول را به او بده، برویم مسلمان ها دروغ را گناه می دانند. چی بودیم، چه شدیم؟

۳ - «واذا عاهد غدر»؛ (۱) عهد و پیمان که می بندد مکر و حيله می کند، همین که می بیند به سودش نیست، فوراً به همش می زند.

ص: ۱۱۸

۱- ۱۰۲. پیشین.

۴ - «واذا خاصم فجر»؛ اگر یک روز با کسی دعوايش هم بشود، مخاصمه ای هم پیش بیاید، مخاصمه اش به گناه و معصیت کشیده می شود.

این چهار علامت منافق است، این حدیث را روی خودمان پیاده کنیم، اگر آن چهار خصلت را داریم، منافقیم، اگر چک های مردم بیچاره را می گیریم و مدام تمدید می کنیم، خود را اصلاح کنیم. خیلی عجیب است، چطور می شود یک مسلمان مقید نباشد؟ مسلمان این قدر باید بی قید باشد؟ آقایانی که وضع زندگی مردم را به هم می زنند! قیامت همه ی شما گیرید، شما خیلی راحت چک تان را بر میگردانید، اما نمی دانی



بیچاره را به چه زحمتی می اندازی، بعضی ها را می شناسم وقتی که دیگری ورشکست شد، آبرومند هم هستند، پول این ها دستشان بود، خانه مسکونی شان را فروختند و در جنوب شهر دو تا اتاق اجاره کردند، برای اینکه جواب بدهکاری های مردم را بدهند. با مال مردم اینجور نکنید، خدای تبارک و تعالی به حال ما بیناست، خدا ما را می بیند.

حدیث تکان دهنده ای را نقل می کنم، فردی محضر خاتم الانبیاء محمدصلی الله علیه وآله می آید «و قال رجل له، المؤمن یزنی»؛ و می گوید یا رسول الله! مؤمن مباشرت نامشروع با نامحرم می کند؟ «قد یكون ذلك»؛ پیغمبر فرمودند: ممکن است اتفاق بیفتد. (شیطان در کمین است او هم جوان است و غریزه جنسی دارد و مکان هم خلوت، بنابراین دست به خطا می زند)، «قال

ص: ۱۱۹

المؤمن یسرق»؛ سؤال کرد، مؤمن دزدی می کند؟ می شود مؤمن هم دزد بشود؟ فرمود: «قد یكون ذلك»؛ ممکن است، «یا رسول الله المؤمن یکذب؟»؛ سؤال کرد آیا مؤمن دروغ می گوید؟ «قال لا»؛ (۱) فرمودند نه، ممکن است آن دو معصیت از وی سر بزند اما مؤمن دروغ نمی گوید، حالا چند تا مؤمن داریم؟ یک موقع شما فکر نکنید آن دو گناه خوب است، نعوذ بالله نه، آن ها هم سنگین است، اما پیامبرصلی الله علیه وآله می خواهد عظمت گناه دروغ را بیان بفرماید که از آن دو گناه سنگین تر است.

باز در حدیث دیگری دارد سؤال می شود «یکون المؤمن جباناً»؛ یا رسول الله می شود که مؤمن ترسو باشد؟ «قال: نعم»؛ می فرماید: بله، مؤمن ترسو هم می شود، «قیل»؛ گفته می شود «و یكون بخيلاً»؛ ممکن است مؤمنی بخیل باشد؟ حضرت می فرماید: «نعم»؛ بله، مؤمن هم می شود بخیل باشد، «و یكون کذاباً»؛ می شود مؤمن دروغگو باشد؟ «قال

لا؛^(۲) فرمودند مؤمن دروغ نمی گوید. خیلی از مردم شراب نمی خورند، اما دروغ می گویند. ولی نمی دانند که دروغ خیلی بدتر است.

در حدیثی آمده است «ان الله قد جعل لشر اقفالاً»؛ خدا برای شر، قفل هایی را قرار داد، «و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب»؛ و کلید تمام این قفلها را شراب قرار داد، اگر کسی شراب بخورد، عقلش از کار می افتد

ص: ۱۲۰

۱- ۱۰۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳.

۲- ۱۰۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۶.

و غریزه جنسی اش را تحریک می کند، خیلی ها در حال شراب به مادر خودشان هم رحم نکردند، «و الکذب شر من الشراب»؛^(۱) و دروغ شرش از شراب خوری هم بیشتر است.

آیا دروغگو علامت دارد؟ امام صادق علیه السلام می فرمایند: دروغگو را اینجوری می شود شناخت، «ان آیه الکذاب بان ینخبرک خبر السماء و الارض و المشرق و المغرب»؛^(۲) می فرمایند: نشانه دروغگو این است که اگر با او صحبت کنی به شما خبر می دهد، از همه جا؛ از آسمان، از زمین، از مشرق، از مغرب، همه اخبار دستش هست، امروز در کجا، کی چه اتفاقی افتاد، «و اذا سألته عن حرام الله و حلاله لم یکن عنده شیء»؛^(۳) اما اگر از حلال و حرام خدا از او یک مسأله سؤال شود، هیچ چیزی بلد نیست همه چیز می داند و نسبت به همه جا هم حرف می زند اما از حرام و حلال خدا خبری

ندارد، این نشانه انسان دروغگوست. دروغگوها را بشمارید، بینیم یک روز می توانیم دروغ نگوییم، تصمیم بگیریم از امروز بشماریم. استادی داشتم که این بزرگوار می فرمودند: بچه که بودم پدرم هفته ای ده شاهی به من می داد، این ده شاهی را برای مخارجم گذاشته بودم، هفته ای ده شاهی. گاهی در

ص: ۱۲۱

۱- ۱۰۵. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۴.

۲- ۱۰۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۳- ۱۰۷. همان.

طفولیت دروغ می گفتم، یک روز تصمیم گرفتم خودم، را تربیت کنم گفتم یک تربیتی را شروع کنم که مؤثر باشد، هر وقت که دروغ می گفتم یک ده شاهی ام را در راه خدا صدقه می دادم و یک هفته وقتی مکتب می رفتم، غصه می خوردم، چون بچه ها شکلات می خریدند، نان روغنی می خریدند، من می دیدم و نمی توانستم بخرم، با خودم می گفتم بین، اگر دروغ بگویی هفته آینده هم باید ده شاهی را بدهی، می فرمود، یک سال با دروغ مبارزه کردم و ده شاهی ها را صدقه دادم تا عاقبت خودم را تنبیه کردم و از همان طفولیت، دروغ را ترک کردم. شما خودتان به بچه های تان دروغ می گوید، تلفن زنگ می زند، طلبکار است، بگو، من نیستم، پدرها! معلّم دروغ بچه ها نباشید. در خانه را می زنند، سراغت آمده اند. با شما کار دارند، مثلاً قصد دادن پولی را به عنوان قرض الحسنه، به او داری، بیچاره را یک ماه اذیت می کنی، اگر قصد ندادن داری، بگو تا برود، اما به پسرت نگو، اگر فلانی بود، من نیستم، ببینید! ما معلّم دروغ بچه های مان هستیم!

آقای فلسفی رحمه الله در کتاب کودک شان آورده است، کلفتی بود که بچه های خانواده اعیان و اشراف را مدرسه می برد، وقتی بچه از مدرسه می آمد، تا می گفت، امروز چند گرفتی؟ بچه می گفت: بیست گرفتم. کلفت به بچه می گفت: بارک الله! همیشه بیست بگیری، روزی بچه امتحان داشت، از او

ص: ۱۲۲

پرسید چند گرفتی گفت: پانزده، شروع کرد بچه را تنبیه کردن که چرا پانزده، گرفتی؟ حق نداری کمتر از بیست بگیری، اگر کم بگیری پدرت را در می آورم، بچه هم فردا با ترس و لرز رفت سر کلاس و دوازده گرفت، در راه فکر کرد که اگر به این کلفته بگویم که امروز ما دوازده گرفتیم، کتک می خورم پدر و مادرم هم که مسافرتند، چه کنم؟ وقتی به خانه آمد، کلفت از او سؤال کرد، چند گرفتی؟ گفت: بیست گرفتم، گفت: بارک الله، می فرمایند: اولین دروغ را بچه گفت، فردا هشت گرفت، گفت: چند گرفتی؟ گفت: بیست، گفت: بارک الله، می نویسد: این بچه دروغگوی قهار شد، همه این دروغ ها از یک جا شروع شد. بترسید که آغاز فساد اخلاقی بچه های مان از داخل خانه هایمان باشد! شما که به همسرت می گویی اگر مرا می خواهند بگو خانه نیستم این بچه دروغ را می آموزد، بعد تو می خواهی، فرزندت سلمان فارسی بشود، معلم دروغ بچه های تان نباشید. «و احفظوا السننکم»؛ زبان هایتان را از دروغ حفظ کنید.

یکی از بزرگان نقل می کند: آقای مشرف می شدند کربلای امام حسین علیه السلام او هر سال اربعین برای امام حسین علیه السلام اطعام می داد، چهل من برنج و روغن را کنار گذاشت و به پسرش گفت: بابا! من دارم به کربلای امام حسین علیه السلام می روم، یادت

نرود، حتماً این چهل من را اربعین اطعام کن، پسر، امسال زحمت مجلس امام حسین علیه السلام با توست، پسر گفت: چشم، پدر مشرف شد،

ص: ۱۲۳

شب اربعین که شب اطعام بود او کربلا بود، سید الشهداء علیه السلام را خواب دید، حضرت در عالم رؤیا به او فرمودند: امسال که حرم ما آمدی، فرزند تو بیست من برنج را کم گذاشت، از خواب بیدار شد وقتی به شهرش مراجعت کرد، گفت، پسرم بگو بینم، چقدر برنج درست کردی، گفت: برای چی بابا؟ گفت خوابی دیدم، می خواهم بینم رؤیای صادق است یا نه؟ گفت: آقا جان راستش برنجی را که شما گذاشتید، نصفش کردم، نصفش را اربعین به مردم اطعام کردیم و نصفش را هم گذاشتم که وقتی شما می آید، از مهمان ها پذیرایی کنیم. شروع کرد گریه کردن، گفت: آقا جان چرا گریه می کنی؟ گفت: من نمی دانستم حساب حسین فاطمه علیه السلام و دستگاه امام حسین علیه السلام این قدر دقیق است، چون من آقا را خواب دیدم، فرمودند: امسال که حرم ما آمدی، بیست من برنج درست کردند، بیست من برای امام حسین علیه السلام کم گذاشتی، احسانها و برنج هایتان را می نویسند، سلام های تان را می نویسند، قدم هایی را که بر می دارید و می آید مجلس امام حسین علیه السلام می نویسند.

نظام رشتی داشت پیاده می رفت، جلو رفتم به او گفتم: نظام، سوار شو، برویم، گفت: نه، هر قدمی که پیاده، برای مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر می دارم، قیامت به خاطر این قدم ها از حسین علیه السلام چیزی می گیرم، قدم های تان هم حساب می شود.

روزی امام حسین علیه السلام در حالی که کودک بود، روی زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله



ص: ۱۲۴

نشسته بود، شیخ در خصائص الحسین می نویسد: گفت: یا رسول الله! من چیزهایی دارم که تو نداری، فرمود: حسین جان تو چه داری که من ندارم؟ گفت: بین من یک جدی دارم مثل تو، تو چنین جدی نداری، یک بابا دارم مثل علی، چنین پدری نداری، یک مادر هم دارم مثل فاطمه که چنین مادری نداری، فرمودند: حسین من! حسب و نسبی که تو داری، من هم ندارم.

ص: ۱۲۵

گفتار هشتم: سخن چینی

نشد ز یار سفر کرده ام مرا خبری *** نیامد از سر کویش نشانی و اثری
نسیم صبح به کویش اگر کنی گذری *** بگو به دوست که ما را زخاطرت نبی
به سرو ناز اگر قامت کنم تشبیه *** غلط بود که تو از سرو ناز نازتری
سحر به یاد تو از خواب ناز برخیزم *** به این امید که بینم جمال تو سحری
کریم در به روی بینوا نمی بندد *** گشای درب حریمت به روی دربدری
تاجر خراسانی به مدینه آمد و سپس به منزل ثامن الائمه امام رضا علیه السلام رفت و
عرض نمود: خراسان پول هایم تمام شده است، پانصد دینار به من

ص: ۱۲۶



قرض دهید، آقا رفتند، حجره پانصد دینار در کیسه گذاشتند و دست مبارکشان را از حجره بیرون آوردند و فرمودند «این الخراسانی»؛ خراسانی کجاست؟ عرض کرد، بله اینجایم، فرمودند پول را بگیر و برو، این پول را به شما هبه کردم، اما از تو تقاضا دارم، وقتی بیرون آمدم، تو را نبینم، پول را گرفت و رفت، آقا بیرون آمدند، دوستان گفتند: شما که احسان کردید چرا صورتتان را نشان ندادید؟ فرمود: خواستم تلخی سؤال را در چهره او نبینم، یا صاحب الزمان! اجدادت با بیچاره ها و نیازمندان این گونه معامله می کردند، شما هم امروز ما را خجالت ندهید، هم کریمید و هم کریم زاده اید، از تلخی سؤال کسانی که واقفند، فرصت به لب گشودن سائل نمی دهند.

«و احفظوا الستکم»؛ زبان هایتان را از معاصی حفظ کنید.

بحث درباره گناهان زبان است، از همین خانواده گناهان زبان، گناهی است به نام سخن چینی (نمّامی).

سخن چینی یکی از گناهان بزرگ است، کسانی که بین مؤمنین را با کلماتی به هم می زنند و قلوب اهل ایمان را نسبت به یکدیگر بدبین می کنند. در قرآن خدای تبارک و تعالی می فرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»؛ (۱) در آخر سوره می فرماید: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»؛ و زن او که حمل کننده هیزم بود او نیز اهل آتش است. مراد از آن زن امّ جمیل می باشد؛ امّ جمیل دختر ابوسفیان

ص: ۱۲۷

و خواهر معاویه بود می فرمایند علت این که او را حَمَّالِ حَطَب نامیدند این بود که هیزم می آورد، خارها را می کند و شب ها سر راه پیغمبر می ریخت که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا عبور می کنند پاهایشان مجروح بشود.

معنای دومی را فخر رازی رحمه الله در تفسیرش آورده است و می گوید: زن ابی لهب آتش بیار معرکه بود، زن سخن چینی بود که سعی می کرد با سخن چینی اش آتش درست کند، لذا قرآن می فرماید: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»

در حدیث شریفی حضرت جواد الائمه علیه السلام می فرمایند: «عن ابی جعفر الثانی عن آبائی قال»؛ از قول پدران طاهرین شان می فرماید: «قال النبی صلی الله علیه و آله لَمَّا اسری بی»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چون در شب اسراء به معراج رفتم، «رأیت امرأه رأسها رأس خنزیر»؛ زنی را دیدم که سرش سر خنزیر (خنزیر) بود و «بدنها بدن الحمار»؛ و بدن او بدن الاغ بود، «و علیها الف الف لون من العذاب»؛ و بر او هزار هزار رنگ از عذاب های الهی بود، «و سئل ما کان علیها»؛ سؤال کرده شد که این زن، در دنیا چه کاره بوده است و چه فعل زشتی داشتند که عذابش این قدر سخت است؟ «فقال انها کانت نمامه کذابه»؛ [\(۱\)](#) خطاب آمد این زن در دنیا هم دروغگو بود و هم سخن چین (نمامه)، با یک کلمه حرف یک آتش روشن می کرد و شش ماه بین دو تا برادر را جدایی انداخت، با یک کلمه حرف، خانواده ای را از همدیگر گسیخت.

ص: ۱۲۸

چند چیز عذاب قبر دارد: «عذاب القبر یكون من النمیمه»؛ (۱) مولى الموالى حضرت علی علیه السلام می فرمایند: یکی از چیزهایی که باعث عذاب قبر می شود، نما می است؛ انسان های سخن چین خود را برای عذاب قبر آماده کنند.

در حدیث دیگری پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه وآله می فرماید: «ألا انبئکم بشرار کم؟» آیا شما را خبر بدهم که شرورترین شما کیانند؟ «قالوا بلی یا رسول الله»؛ عرض داشتند، بله یا رسول الله، بگوئید شرورترین امت چه کسانی هستند؟ فرمودند: «المشاؤون بالمیمه»؛ کسانی که بین مردم سخن چینی می کنند، «المفرقون بین الاحبه»؛ کسانی که دوستان را از یکدیگر جدا می کنند، «الباغون للبراء المعایب»؛ (۲) کسانی که می کوشند برای انسان های بی عیب، عیب تراشی کنند، این ها شرورترین امت من هستند.

در امالی صدوق رحمه الله از امام صادق علیه السلام مروی است که می فرمایند: «اربعه لا یدخلون الجنة»؛ چهار طایفه داخل بهشت نمی شوند، هر چه هم در دنیا حسنات داشته باشند؛ «الکاهن»؛ یکی کاهن ها و جادوگر ها «و المنافق»؛ (۳) دیگری انسان های دورو و انسان هایی که دلشان با زبان شان دو جور است؛ کسی که برادر دینی اش را با دو زبان ملاقات می کند، - وقتی جلو رویت

ص: ۱۲۹

۱- ۱۱۰. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۵.

۲- ۱۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳- ۱۱۲. امالی، ص ۴۸۹.

می رسد، می گوید یک نوکر داری و آن هم من هستم، همین که شروع می کند پشت سرت بدگویی کردن، چنین انسانی منافق است و در قیامت با دو زبان وارد محشر می شود - حضرت در ادامه می فرمایند: «و له لسانان من نار»؛^(۱) دو تا زبان از آتش دارد؛ چون دو زبان در دنیا داشت. سعی کنید هر چه که هستید همان باشید، حتی در اظهار محبت. حدیث شریفی را در این مضامین دیدم که خیلی برای خود من جالب بود؛ موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: با پدرم امام صادق علیه السلام از مسجد به سوی خانه آمدیم، در هنگام ورود به خانه به یکی از محبین پدرم برخورد کردیم، پدرم به او تعارف نکرد، - معمولاً ما وقتی که می خواهیم از یکی جدا بشویم شروع می کنیم به تعارف کردن، خب اگر تعارف واقعاً از دل باشد، خیلی خوب است؛ بفرمایید داخل خدمتتان باشیم، خانه خانه شماست، ما سرایه دار شماییم، ما نوکر شماییم، بعضی جاها هم می کنیم، که بزرگان می گویند: اصلاً انسان متملق و چاپلوس، انسان نیست، واقعاً انسان نیست. - از ایشان سؤال کردم: پدرجان به این بنده خدا یک تعارف می کردید، ایشان فرمودند: پسرم چرا سخنی را بگویم که دلم به آن تمایل ندارد؟؛ یعنی مثلاً اگر این آقا داخل بیایند، و نمی توانم از او پذیرایی کنم و یا میوه ندارم، می خواهم جایی بروم، یا با دیگری وعده ملاقات دارم و ... اما مردم ما اینجوری نیستند؛ قرار گذاشته با عیالش دکتر برود، رفیقش هم آمده

ص: ۱۳۰

درب منزل، حالا تعارف می کند جان من بیا تو، فدایت بشوم بیا تو، حالا در دلش هم می گوید خدا کند داخل نیاید، عیال چادر سرش کرده دکتر هم دیرش شده است باید بروند، چرا این گونه است و چرا گفتار با دل یکی نیست؟ دلتان با زبانتان یکی باشد به هر اندازه ای که مردم را دوست دارید به همان اندازه اظهار محبت نمایید، چون بندگان خدا روی اظهار محبت شما حساب باز می کنند.

«و مُدْمِنُ الْخَمْرِ»؛ (۱) سومین طایفه ای که داخل بهشت نمی شوند شرابخوار ها هستند؛ کسانی که دنبال شرب خمر هستند، هنوز هم بعضی جاها هستند، شنیدم چند تا جوان شراب گیرشان نیامده بود، الکل تقلبی درست کرده و خورده بودند، چند تاشون کور شده، چند تاشون هم مرده بودند، آخر چرا؟! یعنی این قدر انسان باید غافل از خدا باشد؟ که نتواند نفس خود را کنترل کند دنبال الکل برود و این بلاها را به سر خودش بیاورد؟ چقدر شارع روی این موضوع، حساسیت دارد: می گوید: دختر الکی را نگیر؛ یعنی آثار سوء الکل روی آن نسل اثر می گذارد، روی اسپرم ها اثر می گذارد و این نسل دیگر نمی تواند دسته گل خوبی، مادر خوبی برای بچه آینده تو باشد، وقتی يك لات عرق خور می میرد زیر تابوتش را نگیر که مردم بفهمند شرب خمر بد است. چهارم: «و القَتَات و هو النَّمَام»؛ (۲) چهارمین کسی که به بهشت

ص: ۱۳۱

۱- ۱۱۴. امالی، ص ۴۸۹.

۲- ۱۱۵. همان.

نمی رود و راهش نمی دهند، قَتَات است. که به او نَمَام می گویند، یعنی کسی که فتنه انگیز و تهمت زن می باشد.

حدیث شریفی در بحث تجسّم عمل، در تفسیر نورالثقلین آورده شده است که تفاسیر دیگر نیز آن را نقل کرده اند و آن این است: خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در خانه معاذ بن جبل نشسته بودند، از محضر حضرت سؤال شد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه شریفه چه می گوید: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»؟ (۱) حضرت فرمود: یا معاذ «سألت عن امر عظیم»؛ از امر بزرگی سؤال کردی؛ یعنی حشر مردم در قیامت «ثمّ ارسل عینیه»؛ سپس اشک های حضرت فرو ریخت، دیدگانش افتاد؛ یعنی اشک های حضرت فرو ریخت، سپس فرمودند: ده طایفه از امت من فردای قیامت به صور مختلف وارد محشر می شوند «فاما الذین بصوره القرده فالقتات من الناس»؛ (۲) کسانی که به صورت بوزینه وارد محشر می شوند، این ها فتنه انگیزان امت من و نَمَام های امت من هستند. الان هم به صورت بوزینه اند و این چیز تازه ای نیست. آن هایی که خوک وارد محشر می شوند الان هم در همین دنیا خوک هستند. اما هر کسی نمی تواند ما فی الضمیر شان و شکل واقعی آنها را ببیند، مگر اولیاء حق، مگر آقا سید جمال الدین گلپایگانی رحمه الله مگر آقا شیخ حسنعلی نخودکی رحمه الله نقل می کند در یکی از رواق های صحن مطهر بودم و در یکی از

ص: ۱۳۲

۱- ۱۱۶. سوره نبأ، آیه ۱۸.

۲- ۱۱۷. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۹۳.

مقبره ها مشغول ریاضت بودم که یک مرتبه پرده ها کنار رفت، دیدم (همین جایی که سنگ قبر آقا شیخ است)، ثامن الحجج علیه السلام شرف حضور دارند و نشسته اند، درهای صحن هم باز است، هر چه وارد می شود حیوانات است، حیوانات پشت سر همدیگر، به صور و شکل های مختلف می آمدند؛ خوک، خرس، شغال و سگ، و در بین بعضی ها هم آدم بودند. این ها می آیند جلو به حضرت سلام و عرض ادب می کنند، حضرت نگاه محبت آمیزی به همه شان می کند و از جلو ایشان رد می شوند. خوکها الان هم خوک هستند، نام هایی که قرده (میمون) هستند الان هم قرده اند، ولی من و تو آن ها را انسان می بینیم، اولیاء حقّ صور برزخی آن ها را می بینند و ما فی الضمیر را می خوانند.

بعد مرحوم آقا شیخ فرموده بود، وقتی رأفت و مهربانی ثامن الحجج علیه السلام را دیدم، تصمیم گرفتم در مشهد بمانم، قصد کرده بودم، نجف بروم، اما وقتی این صحنه را دیدم که حضرت به این حیوانات هم عنایت دارند، گفتم: همین جا پیش امام رضا علیه السلام بمانم. فرموده بود که قبر مرا اینجا قرار بدهید. شما عزیزان سر قبر ایشان بروید، سر قبر شیخ بهاء رحمه الله بروید، سر قبر صاحب وسائل، شیخ حرّ عاملی رحمه الله بروید.

یکی از اساتید ما می فرمودند که اگر سر قبر این ها بروید و این بزرگواران سفارش شما را به امام رضا علیه السلام بکنند. امام رضا علیه السلام تحویل تان می گیرد و شما را می پذیرد، اینها آبرومندند.

ص: ۱۳۳

آقا شیخ فرموده بود: قبرم اینجا باشد، دلم می خواهد زیر پای زوار امام رضا علیه السلام باشم، وقتی از پشت سر خیابان طبرسی وارد می شوی و پایتان را میگذارید زمین پایتان

روی سنگ قبر مرحوم آقا شیخ رحمه الله قرار می گیرد، گفته بود چون جای پای مولایم اینجا بود و آقا اینجا نشسته بودند، دلم می خواهد من هم اینجا باشم. ببینید نور تقوی چه می کند. فرموده بود: هفت متر قبر مرا گود کنید و مرا دفن نمایید، نوشته ی کتاب «نشان از بی نشان ها»، نقص دارد، شده در این کتاب با یک رموز خاصی ترویج صوفی گری شده است، متأسفانه در این کتاب خدمتی به مرحوم آقا شیخ نشده است. البته حکایاتی که راجع به آقا شیخ نقل شده صحیح است ولی با یک فن خاصی در کتاب ترویج صوفی گری شده که اسلام هیچ رابطه ای با درویش ندارد.

مرحوم وحید بهبهانی «استاد کل» یک شب امام حسین علیه السلام را خواب دید گفت: آقا این صوفی ها چه می گویند، حضرت فرمود: «این ها یک طایفه اند که می خواهند شریعت جدّ مرا به هم بزنند و در مقابل شریعت احمدی یک چیز دیگری از خودشان عرضه کنند» لذا حکایات کتاب را بخوانید، ولی سراغ این گونه روایت ها نروید؛ مثلاً از کجا آورده است که از امیرالمؤمنین سؤال شد که صوفی چیست؟ حضرت فرمود: صوفی لباسش پشمی است و یک سری چیزهای دیگر آورده که این ها در شأن مرحوم آقا شیخ نیست و آقا شیخ هم واقعاً نه صوفی بود و نه درویش بود و خودش فرمود: آنچه که من پیدا کرده ام

ص: ۱۳۴

از محبت به ذریه فاطمه زهرا علیها السلام می باشد: طریق او همین طریق و سیره علما بود، درویش نبود مرحوم آقا شیخ فرمود: قبر مرا هفت متر گود کنید، گفتند: چرا؟ فرمودند: سال ها بعد از مرگم می فهمید، قبر آقا شیخ را گود کردند و دفن نمودند، بیست سال که از مرگ آقا شیخ گذشت، آستان قدس رضوی تصمیم گرفت زیر صحن ها را خالی

کند و سرداب بسازد، مهندسین بررسی کردند که چقدر خاکبرداری کنند، گفتند: هفت متر باید گود کنیم تا بتوانیم کاملاً سرداب بزنیم و زیرش را بسازیم و درست کنیم این هفت متری که خاک برداری کردند تمام اجسادى که دفن شده بود، دست خورد، فقط يك بدن دست نخورد و آن بدن مرحوم آقا شیخ - رضوان الله علیه - بود. بیست سال بعد از مرگش را هم می دید.

خوك صفت ها الان هم خو کند؛ آن هایی که نمآمند، اولیای خدا اگر آن ها را ببینند، الان هم به صورت بوزینه می بینند، قیامت چیز تازه ای نیست، آنجا تجلی اینجاست. کسانی که به خاطر اعمال بد شان، صورت حیوان پیدا می کنند، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱) الان هم حیوانند، آقا سید جمال الدین رحمه الله از بس که حیوان در نجف دیده بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد، آقا این چشم را از من بگیر، از بس که حیوان دیدم، مریض شدم، بقالی می روم سگ بینم، قصابی می روم، خرس می بینم، آخوند کاشی رحمه الله استاد آیت الله

ص: ۱۳۵

۱-۱۱۸. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

العظمی بروجردی - رضوان الله علیه - در مجلس فاتحه ای شرکت کردند، در آن مجلس یکی از پولدار های آن شهر بلند شد و به آقا اشاره کرد که بیاید کنار منبر بنشینید، آخوند کاشانی رنگش پرید و همان دم در نشسته و فاتحه ای خواند و مجلس را ترک کرد. این مرد متمکن فردای آن روز، جناب آقا شیخ را دید و گفت: آقا از شما گله دارم، دیروز بلند شدم و در کنار منبر به شما تعارف کردم که بیاید اینجا بنشینید اما

شما اعتنا نکردید و من ناراحت شدم. آقا شیخ فرموده بود، پس آن خرسی که در کنار منبر دیدم تو بودی؟ پرده ها کنار رفته بود در آن لحظه دیدم خرسی بغل منبر ایستاده و هی با دستش اشاره می کند بیا اینجا بنشین و حشت کرده بودم و نیامدم پس آن خرسه تو بودی. این ها هست.

می فرمایند: نمّامان و سخن چینان؛ کسانی که بین دو کاسب محل را با یک کلمه حرف به هم می زنند، یک خانواده را بهم می ریزند، این افراد زیادند. سراغ داریم برادری را که چند سال با برادرش قهر است، سراغ مادرش هم نمی رود به خاطر این که زنش سخن چینی کرده است. همسر حقوقی دارد اما کاری نکنیم و مقامی به او ندهیم، که دیگر روی سرمان بنشیند، به قول قدیمی ها حتی حقوق مادرت را هم پایمان کند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده شده است: «من فضّل زوجته علی امّه فعلیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین»؛ هر کس زنش را بر مادرش برتری بدهد لعنت خدا

ص: ۱۳۶

و ملائکه و همه مردم بر این آدم است که مادر پیر خودش را فدای خواهش های نفسانی همسرش می کند. پیرزن یک شب جمعه می خواهد خانه شما افطاری بیاید، یک شب می خواهد خانه شما بماند، وقتی می خواهد برود، آنقدر نسبت به مادرت هتک حرمت می کنی و شخصیت او را خرد می کنی که عصر جمعه وقتی می خواهد برود با چشم گریان می رود و پشیمان می شود که خانه تو آمده است. قدری مراقب باشید، اندکی دقت کنید.

شهید ثانی روایتی را نقل کرده اند که خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي»؛ چون خدا بهشت را خلق کرد به بهشت



فرمود، صحبت کن، «فقلت»؛ پس بهشت گفت: «سعد من دخل»؛ سعادت مند شد هر که داخل من گشت، «قال الجبار جلّ جلاله»؛ خدای جبار جلّ جلاله فرمود: «و عزّتی»؛ قسم به عزتم، «و جلالی»؛ و قسم به جلالم، «لا یسکن فیک ثمانیه نفر من الناس»؛ داخل تو نمی کنم، هشت گروه از مردم را، یکی: «و لا قتّات و هو النّمام»؛ (۱) به عزت و جلالم قسم، سخن چین را نمی گذارم وارد بهشت بشود.

چه انسان هایی را سراغ داریم که رفقای چهل ساله بودند، ولی از همدیگر به خاطر نمایی جدا شدند، چهل سال با همدیگر دستشان تو یک سفره می رفت، یک نمّام آمد و این ها را از همدیگر جدا کرد.

ص: ۱۳۷

۱- ۱۱۹. رسائل الشّهِید الثّانی، ص ۳۰۵.

در این باب، روایات زیادی داریم: «عن رسول الله فی خطبه له»؛ در خطبه ای رسول بزرگوار صلی الله علیه وآله می فرمایند، «و من مشی فی نیمه بین اثین»؛ هر کسی قدم بردارد که بین دو نفر نمّامی کند، «سلّط الله علیه فی قبره ناراً تحرقه الی یوم القیامه»؛ (۱) خدای تبارک و تعالی آتشی را در قبر به او مسلط می کند که تا روز قیامت او را بسوزاند.

در یزد، خدمت شاگرد آقا شیخ غلامرضا یزدی نشسته بودم، شخصی تماس گرفت، بعد ایشان تلفن را قطع کرد و گفت این آقایی که تماس گرفته بود، از مؤمنین یزد است، به من گفت: فلانی! دیروز رفتم، خلد برین (قبرستان قدیمی یزد، اسمش خلد برین است که همسر حاج اشرف آهنگر معروف، آنجا دفن است که دور قبرش هم امسال که من

رفتم دیدم یک سگویی درست کردند و مردم می آیند برای آن زن طلب مغفرت می کنند؛ زنی که مداومت بر زیارت عاشورای امام حسین علیه السلام داشت و قصه اش را حاج عباس قمی رحمه الله در مفاتیح نقل کرده است، داستانش را بخوانید، زنی بود که وقتی مُرد، امام حسین علیه السلام سه بار به دیدنش آمد چون این زن اهل زیارت عاشورا بود. می گفت: دیدم از یک طرف آتشی شعله کشید و خاموش شد، به طرف آن مکان رفتم، دیدم آثار سوختگی و سیاهی دور آن قبر نمایان هست، معلوم بود او را تازه دفن کرده بودند چون خاکها را ریخته و سنگ هم نگذاشته بودند،

ص: ۱۳۸

۱- ۱۲۰. ثواب الاعمال، ص ۲۸۴.

زمین هم قدری سیاه شده بود، فهمیدم این شخص مورد عذاب واقع شده است.

آقای دیگری را بنده می شناسم که در مشهد، بودند ایشان متولد تهران و پسر مرحوم لباء الواعظین است که قریب ۹۰ سال سنشان بود، وقتی به تهران آمده بودند، چند لحظه ای خدمتشان رسیدم، ایشان از اولیاء حق بود، مرد فوق العاده ای بود و ویژگی های خاصی داشت، می فرمود: چند سال پیش در یک شهرستانی به قبرستانی رفتم، (ایشان زیاد سفر می رفت) کنار یک قبر، عکس صاحب قبر بود، عکس نشان می داد که آدم شروری در دنیا بوده؛ سبیل های پیچیده و موهای فرفری داشت و قیافه نشان می داد که از لات های قدیم بوده است، (چنین آدم هایی زیاد بودند، که به برکت انقلاب اسلامی جمع شدند و شرشان کنده شد)، با خودم گفتم: خدایا این الآن چه می کشد؟ یک مرتبه دیدم کف پایم سوخت، کف کفشم لاستیکی بود، دیدم یک مرتبه آتشی زبانه زد و کفشم را



سوراخ کرد و چون لاستیکی بود، آتش به جوراب هم رسید و پایم تاول زد. آن کفش سوراخ شده اش را هم من دیدم، گفت: باور می کنی که این حرف ها که ما را به خاطر اعمال نادرست مان می سوزانند، درست است؟ ما خوف مان کم شده است از خدا نمی ترسیم اگر از خدا بترسیم این قدر گناه نمی کنیم، «سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تَحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ خدا آتشی را بر او مسلط می کند، که تا صبح قیامت بسوزاندش،

ص: ۱۳۹

تازه صبح قیامت چی؟ «و اذا خرج من قبره»؛ این آقای نماز سخن چین، وقتی که از قبرش هم بیرون می آید «سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ تَنِينًا الْأَسْوَدَ»؛ خدا یک مار سیاهی را بر او مسلط می کند «تنهش لحمه حتی یدخل النار»؛ (۱) این مار مأمور است گوشت های بدن او را بخورد تا داخل آتش جهنم بشود. این روایات را برای ما بیان کردند، قصه هم نیست، کلام معصوم علیهم السلام است می خواهند به ما بگویند که این کارها را نکنید و بین مؤمنین را به هم نزدیک؛ «انّ موسی استسقی لبنی اسرائیل»؛ چقدر خدا از این نمازی بدش می آید، حضرت موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل طلب آب کرد، «حین أصابهم القحط»؛ چون قحطی شده بود و دیگر باران نیامده بود، «فاوحی اللّٰه تعالیٰ علیه لا استجیب لک و لا لمن معک»؛ پس خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: موسی دعایت را مستجاب نمی کنم و دعای کسانی را هم که همراه تواند و با تو آمین می گویند، مستجاب نمی کنم، «و فیکم نماز قد اصر»؛ (۲) چون در جمع بنی اسرائیل یک نمازی است که اصرار بر نمازی اش دارد «قد اصر علی النمیمه، فقال موسی: من هو یارب حتی نخرجه من بیننا؟»؛ موسی علیه السلام گفت: خدایا معرفی اش کن تا از بین این جمع بیرونش



کنم که همه به آتش آن یکی نسوزند، «فقال الله»؛ حضرت حق فرمودند: «یا موسی آنهاکم عن النمیمه و اکون نمّاماً؟»؛ من خودم از نمّامی نهی کنم ولی خود

ص: ۱۴۰

۱- ۱۲۱. ثواب الاعمال، ص ۲۸۴.

۲- ۱۲۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۸.

نمّام باشم؟ خودم بیایم آبروی یک گنهکاری را ببرم و معرفی اش کنم که جلوی بقیه خجالت بکشد، «فتابوا باجمعهم فسقوا»؛ (۱) پس دسته جمعی توبه کردند و خدا سیراب شان کرد، یک نمّام نمی گذارد دعا مستجاب بشود، هرچند دعا گو هم پیغمبر خدا باشد. خداوند از نمّامی این قدر بدش می آید، «ما برای وصل کردن آمدم نی برای قطع کردن آمدم».

یکی از جاهایی که آقایان فقها می فرمایند دروغ جایز است و علمای علم اخلاق هم بحثش را کرده اند؛ مثل معراج السعاده و جامع السعادات، جایی است که دو تا برادر دینی از همدیگر جدا شدند، به آن یکی که رسیدی می گویی پیش فلانی بودم چقدر شما را دوست دارد، همه اش تعریف شما را می نمود می گفت: دلم برای فلانی پر می زند و می خواهم ببینمش، پیش آن دیگری هم که رفتی همین حرف ها را بزنی تا دلهایشان به همدیگر محبت پیدا کند، خدا دوست دارد دل ها به همدیگر نزدیک باشد، بهتر است دلهای مان را روانه حرم مطهر ثامن الحجج علیه السلام، کنیم معجزه و کرامت از امام رضاعلیه السلام زیاد شنیده ایم، واقعاً همین طور است، امام رضاعلیه السلام خیلی معجزه دارند، اگر به شما گفتند تا حالا چقدر معجزه از امام رضاعلیه السلام دیده ای؟



بگو خیلی، در ضریحش را که باز می کنند و غبار روبی کنند هر سکه طلا هر هزار تومانی که می بینی، دلالت بر یک معجزه رضوی دارد؛ چون این زن روستایی اگر شفای

ص: ۱۴۱

۱- ۱۲۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۸.

بچه اش را نمی گرفت، گوشواره طلایش را توی ضریح نمی انداخت، اگر حاجتش را امام رضا علیه السلام نمی داد، انگویش را داخل ضریح نمی انداخت، اگر دردش به درمان نمی رسید هزار تومانی را نمی انداخت توی ضریح، پس هر پولی، سکه ای، انگویی، گوشواره ای و هر هدیه ای که در حرمش می بینی، دلالت بر یک معجزه سلطان سریر ارتزاق ابوالحسن الرضا - علیه آلاف تحیه و الثناء - دارد، اما من هم یک معجزه ای از معجزات امام رضا علیه السلام را برایتان نقل می کنم:

در نظام گذشته هم افراد خوب داشتیم ولی کم بودند، حالا الحمدلله غلبه با خوبها است، در آن موقع هم داشتیم افرادی را که در عین حالی که دستگاه ظالم بودند ولی انسان های خوب و شایسته ای بودند مثل علی بن یقطين که خدمتگزار و مرد موفق بود، در آن موقع وقتی حرم مطهر رضوی را غبار روبی می کردند نامه ها را می ریختند توی یک کیسه، الان هم همین طور است، نمی دانم دیده اید یا نه؟ نامه هایی که مردم تو حرم مولایشان می ریزند و با آقای شان درد دل می کنند، و به امام رضا علیه السلام حاجت شان را می گویند، ما که جز امام رضا علیه السلام پناهی نداریم، «الباب المبتلا به الناس من عطاكم نجاه و من لم يعطكم هلك»؛ تنها نه من به خال لب مبتلا شدم بلکه بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست.

یهودی ها و ارمنیها از امام رضاعلیه السلام حاجت می گیرند، ارمنی را در تهران

ص: ۱۴۲

دیدم، که نام فرزندش را رضا گذاشته است، گفتم: آقا تو چرا نام رضا انتخاب نمودی؟ اشک در چشم هایش جمع شد، گفت: من بچه دار نمی شدم، یکی از هم کیشان ما گفت: پیش امام رضاعلیه السلام برو و از امام رضاعلیه السلام بخواه، گفتم: نمی شود ما ارمنی هستیم، گفت: امام رضاعلیه السلام ارمنی را هم راه می دهد اینقدر این امام شیعیان آقا است، گفت: در مشهد داخل صحن ایستادم گریه ام گرفت، گفتم: آقا خجالت می کشم، داخل بیایم، می گویند شما ارمنیها را هم می پذیرید من آرزوی بچه دارم، دعا کنید خداوند یک بچه ی پسر به من بدهد، اسمش را رضا می گذارم، گفتم و برگشتم، همسرم را همه دکترهای دنیا معالجه کردند، گفتند: محال است که حامله بشود، زخم حامله شد و من صاحب فرزند پسر شدم، نامش را رضا گذاشتم، سالی یک مرتبه هم می برمش پابوس امام رضاعلیه السلام، خوش به حال آن هایی که توجه دارند.

این نامه هایی که برای امام رضاعلیه السلام می نویسند، داخل کیسه می کنند، مردی که از مسؤولین حرم مطهر رضوی بود و آدم خوبی هم بود دست کرد، یکی از نامه ها را برداشت، به خود گفت: بینم مردم برای آقای شان چی می نویسند، نامه را باز کرد، دید نامه برای دختری است که نوشته است؛ امام رضاعلیه السلام مولای من، دختر مؤمنه و صالحه و وجیهه ای هستم، وقت ازدواجم رسیده است، اما پدرم مرد فقیری است، شغل پدرم سقایی است، مشک آب را روی دوشش می اندازد و در تابستان ها به مردم آب می فروشد، مردم هم

ص: ۱۴۳



چیزی به او هدیه می دهند، یا پولی به او می دهند، وضع مالی مان خوب نیست، به خاطر فقر مان کسی سراغ ما نمی آید، امام رضا علیه السلام، من باید در خانه بمانم؟ ای عزیز زهرا، همسری به من بدهید، شما کار مرا اصلاح کنید.

وقتی فکر می کنیم می بینیم که ما دنیایی شده ایم همه دنبال دنیا هستیم.

دنیا طلبیدم به دنیا نرسیدم

پس کی برسم به آخرت ناطلبیده

حتماً باید بروی یک دختر پول داری را بگیری که تا آخر عمر پسرت را شماتت کند؟ چرا نمی روی سراغ یک خانواده کم بضاعت محترم، یک دسته گل در خانه دارند، اما چون ندارد که جهیزیه آنچنانی بدهد باید در منزل بماند. آیا این مسلمانی است؟ شما هم سراغش نمی روی، آیا باید سراغ کسی بروی که تا آخر عمر منت سرت بگذارد و غلام حلقه به گوشش بشوی، او شوهر تو باشد، عوض این که شما اختیاردار او باشی، فقط به خاطر ثروت پدرش، منتش را بکشی؟ چرا ما این گونه شدیم؟

نامه را در جیب گذاشت و آمد خانه و به عیالش گفت: ما برای پسر مان که چند جا خواستگاری رفتیم؟ یک آدرس هم من دارم امشب آنجا برویم، پسرش را برداشت و یک دسته گل و جعبه شیرینی و با همدیگر بلند شدند رفتند طبق آدرسی که داخل نامه نوشته بود، در زدند، آقا مهمان نمی خواهید؟ بفرمایید، رفتند دیدند یک زندگی محدودی دارند اما خیلی محترم و آبرومند هستند. پسر، دختر را دید و پسندید، پدر پسر هم خطاب به سرپرست



خانواده کرد و گفت: پسر ما، دختر شما را پسندیده و ما هم شما را پسندیدیم، بنده تمام مخارج عقد و عروسی و جهیزیه را می پردازم و فردا برایتان پول می آورم تا مقدمات را فراهم کنید. تمام این مراحل طی شد وقتی که می خواست دست دختر را به دست پسر بدهد، گریه اش گرفت و گفت: دخترم اول کاری که می کنی با شوهرت به حرم علی بن موسی الرضاعلیه السلام می روی و از ثامن الحجج علیه السلام تشکر می کنی. چون امام رضاعلیه السلام این همسر را قسمت شما کردند، دختر گفت، آقا شما از کجا می دانید؟ گفت، مگر شما داخل نامه نوشته بودی که امام رضاعلیه السلام من یک شوهر می خواهم. این هم شوهری که امام رضاعلیه السلام به تو دادند.

من کیستم گدای تو یا ثامن الحجج *** شرمنده عطای تو یا ثامن الحجج

دارالشفاست کوی تو خود تویی طیب *** درد من و دواي تو یا ثامن الحجج

هرگز نمی روم بر بیگانگان به عجز *** تا هستم آشنای تو یا ثامن الحجج

ص: ۱۴۵

گفتار نهم: گناهان گوش

چه کنم آرزوی وصل تو از سر نرود *** بنده جز خانه مولا در دیگر نرود

من ز دار غم هجران رخت می سوزم *** آتش عشق تو از این دل مضطر نرود

گل نرجس، زشمیم سحرست مست شدم *** بوی عطر تو از این جان معطر نرود

مرغ جانم به سر بام تو بنشسته حبیب *** سنگ ها خورده ولی هرگز از این در نرود



مادرت پشت در سوخته می گفت بیا *** قنفذ از پشت در خانه حیدر نرود

ملعون ازل و ابد گفت: چرا تماشا می کنی؟ گفت چه کنم؟ گفت: دست فاطمه را کوتاه کن، نمی دانم چه کینه ای داشتند که این تازیانه ها بعد از ۹۵ روز، وقتی مولا می شستند، فرمودند: دیدم مثل یک بازوبند ورم دارد. دلائل الامامه

ص: ۱۴۶

می نویسد: گفتند یا مولا بیست هزار درهم از قنفذ غرامت کشیده، اما همه پول ها را به قنفذ هبه کرده، چرا این قدر قنفذ را دوستش داری؟ فرمودند: این بیست هزار درهم پاداش آن تازیانه ای است که به بازوی زهرا زده است.

داغ از حرارت جگرم داد می زند

آتش به سوز سینه من باد می زند

«و عما لايحل الاستماع اليه اسماعكم»؛ (۱) در یکی از فرازهای دیگر خطبه نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله راجع به ماه مبارک رمضان می فرماید: گوش هایتان را حفظ کنید از شنیدن صداهایی که بر شما شنیدنش حلال نیست.

مسئولیت گوش مهم است؛ در رساله الحقوق، سید الساجدین علیه السلام چنین می فرمایند: «و اما حق سمع فتنزیهه عن أن لاتجعله طريقاً الى قلبك»؛ (۲) حق گوش تو، بر تو آن است که مراقب باشی او را طریق به سوی قلبت قرار ندهی، چون هر چیزی که بخواهد بر دل وارد بشود از طریق گوش است. «ألا لفوهه کریمه تحدث فی قلبك خيراً او تکسب خلقاً کریماً»؛ (۳) مگر برای یک مطلب مهم کریمانه ای، یا کسب خلق نیکو



که سبب ایجاد خیر در قلبت می شود. «فإنه باب الكلام إلى القلب»؛ چون گوش تو در ورودی کلام به سوی قلب توست. چون قسمت عمده ادراک های ما از طریق گوش است، که به دل می رسد، «يُودَى إليه ضروب المعاني على ما فيها من خير أو شر

ص: ۱۴۷

۱- ۱۲۴. الامالی، ص ۱۵۴.

۲- ۱۲۵. تحف العقول، ص ۲۵۷.

۳- ۱۲۶. همان.

و لاقوه أَلَّا بِاللَّهِ»؛ (۱) زیرا گوش تو دری است که انواع معانی؛ خوب یا بد، خیر یا شر به آن می رسد و از طریق آن به دل تو عبور می کند و وارد می شود.

آیه شریفه در قرآن می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (۲) از آنچه که نمی دانید پیروی نکنید آنچه را که نمی دانی، دنبالش نرو، حرکت نکن، همانا براستی که گوش، چشم و دل ها، همه مسؤولند؛ تمام این اعضا، فردای قیامت از آنها سؤال می شود.

در حدیثی امام صادق علیه السلام می فرمایند: ایستگاههای قیامت طولانی است. «موقف الاذنین»؛ هزار سال برای گناهان گوش های مان. «موقف العينین»؛ هزار سال برای گناهان چشم های مان. «موقف الرجلین»؛ هزار سال برای گناهان پاهایمان. «موقف الیدین»؛ هزار سال برای گناهان دست های مان. بعد هر روز قیامت هم پنجاه هزار سال دنیا است، هزار سال که هر روزش پنجاه هزار سال دنیا است ما را نگه مان می دارند، برای گناهان گوش



های مان، پس ما مجاز نیستیم هر صدایی را بشنویم، در حدیثی آمده است، فردی می آید خدمت امام صادق علیه السلام و عرض می کند: «ان رجلاً جاء الیه فقال له ان لی جیراناً و لهم جوار یتغنین و یضربن بالعود»؛ (۳) من یک همسایه همجواری

ص: ۱۴۸

۱- ۱۲۷. تحف العقول، ص ۲۵۷.

۲- ۱۲۸. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۳- ۱۲۹. ذخیره المعاد - المحقق سبزواری، ج ۱، ق ۱، ص ۸.

دارم که اهل غنا است؛ یعنی اهل موسیقی است، عود هم یک نوع آلت موسیقی است. «فربما دخلت المخرج فأطيل الجلوس استماعاً مني لهن»؛ چه بسیار وقتی می روم برای تطهیر و تخلیه از پشت دیوار صدا به گوشم می رسد، نشستن را طول می دهم به خاطر این که آن صدا بشنوم، «فقال له لا تفعل»؛ حضرت فرمودند: این کار را نکن «فقال و الله ما شیء آتیه بر جلی انما هو السماع اسمعه بأذنی»؛ آن مرد گفت: به خدا قسم بر این قصد نمی روم به دستشویی که صدای موسیقی بشنوم، نه، من می روم فقط برای دستشویی، اما این صدا که به گوشم می خورد یک قدری معطل می کنم و از این صدا خوشم می آید، «فقال الصادق علیه السلام اما سمعت الله عزوجل یقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (۱) امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه را مگر نشنیدی در قرآن که خدا می گوید: گوش، چشم و دل شان فردای قیامت سؤال می شود، این ها مسؤلیت دارند؟ «فقال الرجل: بلی و الله فکأنی لم اسمع بهذه الایه من کتاب الله»؛ آن مرد گفت: بله ولی به خدا قسم گویی که این آیه اصلاً به گوش من نخورده که از گوش

هم سؤال می کنند؛ ماه رمضان نوار موسیقی را در محیط کارگری گذاشتی، تا کارگرها هم آهنگ گوش کنند، در تاکسی که می نشینی، موسیقی گوش می دهی و هیچ باکی هم نداری که از این گوش روز قیامت سؤال می کنند.

ص: ۱۴۹

۱- ۱۳۰. سوره اسراء، آیه ۳۶.

«لم اسمع بهذه آیه من کتاب الله عزوجل من عربی و لا عجمی»؛ (۱) آن مرد به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این که این آیه از کتاب خدای تبارک و تعالی، اصلاً به گوش من نخورده و آن را نشنیده ام نه عربی اش و نه فارسی اش. «لا جرم انی قد ترکتها فانی استغفر الله»؛ (۲) و سپس گفت: این کار را ترک می کنم، - دیگر معطل نمی شوم در دستشویی که صدای لهُو و لعب را بشنوم - و به خدا استغفار می کنم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «قم»؛ برخیز، «فاغتسل»؛ غسل کن؛ یعنی غسل توبه «و صل ما بدا لک»؛ تا می توانی نماز بخوان؛ «فلقد کنت مقيماً علی امر عظیم»؛ تو به گناه خیلی بزرگی آلوده شده بودی، «ما کان أسوء حالک لو مُتّ علی ذلک»؛ (۳) فرمودند: «خیلی در بد حالتی میمردی اگر در حال گوش دادن به موسیقی بودی» خیلی مواظب باشید در چه حالی هستید، شاید در آن حال بمیرید، حال و هوای انسان قیمت دارد، حساب دارد، در حال لهُو و لعب در حال غیبت کردن مسلمان ها، در حال تهمت زدن در حال چشم چرانی، در حال معامله کردن چک های معاملات ربوی، در حال شرب خمر؛ اگر در چنین حالی ما را قبض روح کنند و ببرند، چه اتفاقی می افتد؟

حضرت می فرمایند: تو اگر با این حالت میمردی، خیلی حال بدی داشتی

ص: ۱۵۰

۱- ۱۳۱. ذخیره المعاد - المحقق السبزواری، ج ۱، ق ۱، ص ۸.

۲- ۱۳۲. همان.

۳- ۱۳۳. همان.

«اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ»؛ توبه کن «و سئله التوبه من کل ما یکره»؛^(۱) حضرت فرمودند: از هر کار زشتی که انجام دادی برو توبه کن، باید به خاطر شنیدن چند لحظه صدای موسیقی از گناهت توبه کنی.

یابن رسول الله! بیا ما را نگاه کن که از صبح تا به شب خیلی هایمان آنقدر بی بند و بار شدیم که به هر صدایی گوش می دهیم و توجه نداریم. الان خیلی از موسیقی ها حرام است، از آقایان مراجع استفتا شده از مقام معظم رهبری فرمودند که همه این ها حلال است. امام امت - رضوان الله علیه - هم فرمودند، تمام این ها حلال است، لذا به این نکته توجه داشته باشید. برنامه های خوب و مفید در صدا و سیما زیاد است، اگر احياناً موسیقی مشکوک به حرام پخش شد، با یک کنترل از راه دور کمش کنید که صدای موسیقی به گوش تان نخورد و گرنه گرفتار می شوید،

گوش ها را آماده کنید که صداهای الهی را بشنوید اگر انسان گوشش الهی بشود، خیلی صداها را می شنود و درک می کند یکی از صداهایی را که می شنویم و روایت هم دارد، صدای ثروتمند بعد از مرگ است. بینیم ثروتمندان بعد از مرگ چه می گویند، چنین حرف می زنند: در حدیثی خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وآله می فرمایند: «و

هو ینادی؛ «مرد ثروتمند متوفی که مُرد و رفت، ندا می دهد «یا اهلی و یا ولدی لاتلعبن»
بکم الدنیا کما لعبت بی»؛

ص: ۱۵۱

۱- ۱۳۴. پیشین.

دنیا بازی تان ندهد همان جوری که مرا بازی داد. آقا پسرها، دختر خانم ها، حاج خانم، دنیا بازی ات ندهد، همان طوری که مرا بازی داد. «فجمعت المال من حلّه و غیر حلّه»؛ من مال را از حلال و غیر حلال جمع کردم و روی همدیگر ریختم؛ حق فقرا، ضعفا، سادات، کارگر و زیر دستم را از هر جا که آمد برای خودم جمع کردم، «ثم خلفته لغیری»؛ سپس این ثروت را برای غیر خودم گذاشتم و خودم با دست خالی داخل گور رفتم «فالمهنأ له و التبعه علیّ فاحذروا مثل ما حلّ بی»؛ (۱) «که خوشی اش برای شما ماند و بدبختی هایش در دل قبر برای من بیچاره ماند. مثل من نباشید و دنیا گول تان نزنند.» برای آخرت کار کنید، من می گویم چرا ما نمی رویم خدمت عالم مسجد مان که به ایشان عرض کنیم، آقا، می خواهیم کار خیری انجام بدهیم؛ من ده میلیون تومان، یک میلیون تومان، پانصد هزار تومان پول در اختیار شما می گذارم، شما یک طرحی بریزید که خانواده های فقرا و ضعیف رسیدگی بشوند، چرا ما صبر کنیم تا دیگران به ما تذکر بدهند، این خودش نقصان است. ما خودمان باید اقدام کنیم. اگر می خواهیم برای فردای قیامت خودمان کار کنیم، باید خودمان پیش قدم بشویم، خودمان پیشنهاد کنیم که آقا این وجه را من می دهم شما در هر طریقی که صلاح می دانید، مصرف کنید. چرا کاری



کنیم که دیگران بیایند و مخارج مسجد را به ما تذکر بدهند، من خودم که در فلان جا

کاسبم

ص: ۱۵۲

۱- ۱۳۵. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۱.

و خدا به قدر کافی به من داده است. خودم باید خدمت آقا بروم، منت شان را بکشم، بگویم آقا شما بزرگواری کنید، مسؤولیت مذهبی این مسجد را به دوش تان دارید، این وجه را من می دهم اگر مسجد احتیاجاتی دارد شما رفع کنید. این خوب نیست که به ما بگویند آقا شما بیایید، کمک بکنید، چقدر ما در باب این خدمات اجتماعی روایات داریم: «خیر الناس من نفع الناس»؛^(۱) بهترین انسان ها کسی است که خیرش بیشتر به مردم برسد.

خدا بعضی از این خوبان تهران را بیمارزد، مردی داشتیم که به رحمت خدا رفت، بابای او هم از خوبان تهران بود، معروف بود به آقا سید عباس ذغالی، این آقا سید عباس، دلال ذغال بود و وضع مالی خوبی هم نداشت، پسر خدا بیمارزش می گفت: وقتی که بابای ما شب به خانه می آمد، چهار کیلو بادمجان خراب، دو کیلو کاهوی خراب، دو کیلو انگور دانه دانه شده را می آورد توی آشپزخانه می گذاشت، مادرم با او دعوا می کرد که سید باز رفتی هر چی آشغال دیدی خریدی آوردی، سید در جواب می گفت: زن، بین من سه تا دل را خوشحال کردم، اول دل الاغ بیچاره ای که از صبح او را میدان بردم و باری روی کولش گذاشتم، (قدیم اینجوری بود که روی مرکب ها بار می گذاشتند حیوان را

سر گذر می آوردند و آن جانگه می داشتند، از صبح تشنه و گرسنه باید آنجا می ماند
و تا بار به فروش نمی رفت، حیوان را به خانه

ص: ۱۵۳

۱- ۱۳۶. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۴۵

نمی بردند) خُب ما دیدیم که دو کیلو انار، دو کیلو انگور، دو کیلو کاهو و چهار کیلو
هم بادمجان مانده و کسی هم نمی آید این آشغال های ته بار را بخرد، این بنده خدا هم
می خواهد حتماً این ها را بفروشد، تا خانه برود، من همه این بار را خریدم و حیوان را
راحتش کردم، الان توی اسطبل است و یک مشت کاه و یونجه ریختند جلویش و حیوان
دارد می خورد و خوشحال است، دوم اینکه، خود این بار فروش را هم خوشحال کردم،
این بیچاره صبح سحر رفته میدان، بار را خریده و آمده سر گذر، اینقدر داد زده، بادمجان
داریم، انگور داریم، خیار داریم که دهانش کف کرده، ته بار را خریدیم او هم خوشحال
شد و به خانه رفت، سوم این که خانه رفت اما دست خالی که نرفت دو کیلو نان خرید،
یک کاسه ماست خرید، بچه ها تا دیدنش جلو دویدند، گفتند بابا آمده، بابا ماست
آورده، بابا شکلات آورده، خوشحالی دل این حیوان، صاحب حیوان و بچه ها مال ما،
این دو کیلو بادمجان خراب و کاهو های خراب هم مال ما، خراب هایش را می ریزی
دور، خوب هایش را می خوریم.

چندی پیش یکی از بستگان تماس گرفت، که فلانی می خواهند، منزل بیایند. زن فقیری
است، شما ده هزار تومان به او بدهید. گفتم، چشم، می گفت: مثل این که برنج کوپنی
اعلام کرده اند، این زن هم می گوید که، من پول ندارم، که برنج بگیرم، کوپن هایم هم



دارد باطل می شود و خدا می داند بچه هایم گاهی از گرسنگی گریه می کنند و وضعمان این قدر خراب است،

ص: ۱۵۴

چقدر خوشحال می شود، خانواده ای که پول ندارد، شما بروید، برنج بخرید، روغن بخرید، نیمه شب ببرید در خانه خانواده ی آبرومندی آن را بدهید و یا اینکه به آنها پول دهید تا بتوانند اقلام مورد احتیاج شان را بخرند. خدای تبارک و تعالی شاد می شود و ملائکه در حق شما دعا می کنند. فرض کنید مثلاً فلان مقدار را انفاق نمی کردی، تصور کن یک کلاه بردار نا جنسی امروز بهت می خورد و مقدار را برمی داشت و می برد، آن وقت ضرر می کردی افسوس می خوری. کمی هم بگذار برای آن روزی که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ (۱) شما نمی دانید، این احسان چه کار می کند؛ دل ها را شاد می کند، چقدر فضیلت دارد. منتهی، شیطان نمی گذارد.

حضرت موسی بن عمران علیه السلام به شیطان برخورد کرد، و به او فرمود: در چه حالت هایی میچ ما را می گیری؟ گفت: یکی وقتی که دست می کنی در جیب می خواهی کار خیر انجام بدهی، آن را سریع انجام بده و معطلش نکن. اگر به تعبیر ما، مس مس کنی، من می آیم میچ دست را می گیرم و نمی گذارم. مطلب دیگر و آن اینکه انفاق هم که می کنید «مما تحبون» باشد؛ یعنی از چیزهایی باشد که آن را دوست دارید، آن را در راه خدا انفاق کنید.

خدا بعضی از لات های قدیم تهران را بیامرزد؛ مثل حاج رسول ترک، مصطفی دیوونه، مرحوم طیب رحمه الله که عاقبت به خیر شدند، آنها دو خصلت

۱-۱۳۷. سوره شعراء، آیه ۸۸ و ۸۹.

خوب در وجودشان بود؛ یکی اینکه دست تو جیب کن بودند، مَشْتی بودند، پول خرج کن بودند، اگر کار خیری پیش می آمد دستشان را توی جیب می کردند و حسابی پول خرج می کردند و هر چه داشتند در طبق اخلاص می ریختند، خدا مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله را رحمت کند. این قصه را از ایشان نقل می کنم می فرمودند: شهریه کم آورده بودم، مانده بودم چه کار کنم به دو سه نفر پیغام دادم که بیایند کمک کنند، از مؤمنین هم بودند، ولی تعلل کردند، «می آییم خدمت می رسیم، چک می نویسیم، می دهیم» فهمیدم که نه این ها دارند بازی در می آورند، قصابی است در قم (که من هم می شناسمش) او هم از لات های قدیمی قم بود که به دست مرحوم آقا سید علی قلندر که اهل دل و اهل معنا بود توبه کرد و الان از خوبان شده است، به او گفتم: پول کم دارم، چکار کنم؟ لنگی را که قصاب ها به کمرشان می بندند، روی پیشخوان قصابی اش باز کرد، هر چه پول داشت، روی آن ریخت و یک چک هم نوشت و کل موجودی حساب بانکش که قابل توجه هم بود، توی این لنگ گذاشت و لنگ چرب و چیلی را یک گره محکم زد و داد به خادم آقا و به او گفت: این را بدهید خدمت آقا و به ایشان بگویید به جد تان ظاهر و باطن همین است، هر چه توی دکان داشتم و هر چه تو حساب دارم همین است. می فرمودند: من نشسته بودم وقتی آن را جلوی من گذاشت، بازش کردم و چک و پول ها را دیدم، گریه ام گرفت، این لنگ چرب و چیلی را بلند کردم،



ص: ۱۵۶

جلوی دستم گرفتم و در حالی که اشک هایم سرازیر بود، گفتم، خدایا! قیامت مرعشی نجفی را با این قصاب محشورش کن، که این قدر غیرت دارد و به درد دین تو و مردم می خورد. خیلی ها اینجوری اند، خوب اند. خودتان را تکان بدهید. خدا روح مطهر امام بزرگوار رحمه الله را با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله محشور بگرداند، همان طور که ایشان فرمودند: انقلاب ما انفجار نور بود، این برکاتی که ما می بینیم، همه آن به برکت انقلاب اسلامی است، قبل از انقلاب و در دوران حکومت ستم شاهی در پله های مسجد امام یک کاسبی بود به نام یوسف گردون همت، از لات های تهران و آدم لابالی، بی بند و باری بود، شب های جمعه هر چه پول پیدا می کرد، می رفت دنبال فحشا، شب های جمعه هر چه پول گیرش می آمد، در مرکز فحشای تهران و پول هایش را خرج می کرد، این هم چون پول خرج کن بود، هر وقت زن فاسدی پیدا می کردند و توی مرکز فحشا می آوردند به او عرضه می کردند، شب جمعه بود، طبق معمول شرابی تهیه کرد و به مرکز فحشای تهران رفت، یک خانه ای بود که پاتُش آنجا بود، منتظر ماند که برایش زن فاسدی را بیاورند. تا اینکه بالاخره زنی را برایش آوردند، زن تو اتاق آمد، یوسف دید زن چادر سرش است و رویش را هم محکم گرفته، برگشت به او گفت: چادرت را بردار، اینجا جای چادری ها نیست، ما آمدیم دنبال عیش و عشرت، نیامدیم که اخم و تخم تو را ببینیم. یک مرتبه دید که این زن شروع کرد بلند بلند گریه کردن و قطرات

ص: ۱۵۷

اشک گونه های او را فرا گرفت، یوسف به او گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: آخر من اهل گناه نیستم، یوسف گفت، پس اگر اهل گناه نیستی در محله گنهکاران چه می

کنی؟ گفت: من اهل فلان شهرستان هستم، شوهرم ورشکست شده، طلبکارها چکها را اجرا گذاشته اند تا شوهرم را زندان بیندازند، شوهرم به من گفت: برو تهران آنجا دوست و آشنا داریم تا اینکه شاید پولی تهیه کنی، آمدم ولی آدرس آشناها را پیدا نکردم دنبال پول می گشتم که یک نفر گفت: اگر پول می خواهی اینجا هست من را اینجا آوردند، وقتی آمدم اینجا تازه فهمیدم که جای زن های بد و آلوده است. این شخص تکان خورد، یک رگ غیرت توی وجود بعضی ها هست، حدیثی می خوانم به آن دقت کنید: «شاب سخی مرهق فی الذنوب احبّ الی الله من شیخ عابد بخیل»؛ (۱) پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله می فرمایند: جوانی که در دریای گناه غرق است، توی گناهان دست و پا می زند، سر تا سر زندگی اش معصیت است اما صفت سخاوت دارد؛ دست تو جیب کن است، اهل گذشت است، خدوم به اجتماع است، این شخص کثیف پیش خدا محبوب تر است تا پیرمرد عابدی که بخیل است، خدا این قدر از بخل بدش می آید، این قدر از گدا صفتی بیزار است. به زن گفت: شوهرت چقدر ورشکست شده، گفت: صد هزار تومان گفت: پاشو برویم، یوسف گردون همت آلوده دامن، زن را سوار

ص: ۱۵۸

۱- ۱۳۸. الکافی، ج ۴، ص ۴۱.

ماشینش کرد و شبانه او را به بازار برد، توی حجره اش رفت، در گاو صندوقش را باز کرد، دوست هزار تومان توی کیسه گونی ریخت، زن را سوار ماشین کرد و شبانه او را به آن شهرستان برد، اوّل طلوع آفتاب آنجا رسید، در خانه اش را زد، شوهر در را باز کرد، گفت: آقا! این ناموس شما و این هم دوست هزار تومان پول، صد هزار تومان آن

مال بدهی هایت، صد هزار تومان دیگر را هم سرمایه ات کن که ناموست برای پول نخواهد دامنش به گناه آلوده بشود، شوهر زن به او گفت: آقا اسم و آدرس و مشخصات خودتان را بدهید روزگار یک جور نمی ماند، شاید وضع ما هم خوب شود بیایم و جبران کنیم. گفت: من نه اسمی دارم و نه رسمی، خدا در این عالم یک سگ آلوده بین بنده هایش دارد و آن یکی هم منم، یوسف بین راه که برمی گردد تا تهران گریه می کند، می گوید: خدایا یوسف را بیامرز دست ما را بگیر، آخر عمری خوب شویم. خدا دست او را به خاطر احسانی که به یک زن نیازمند کرد، گرفت و او را هدایت کرد. خدا احسان را دوست دارد، خدا خودش محسن است، خودش آقا است، خودش بزرگوار است، خودش کریم است، شما اگر مظهر همین صفت خدا هم بشوید، بهشت می روید، مظهر همین صفت خدا باش، خدا محسن است تو هم محسن باش بهشتی می شوی، خدا کریم است تو هم کریم باش بهشت می روی، خدا سخی است تو هم سخی باش بهشت می روی، سخاوتمندانه برای خدا کار کنید، ننشین و اینقدر فکر

ص: ۱۵۹

اقتصادی نکن، که حالا امروز در مسجد گفتند یک کار خیر بکنید، چقدر بدهم، چه جور بدهم، دلتان برای خدا وسیع باشد احسان به یک حیوان را خدا قبول کرد، چه رسد احسان به یک انسان نیازمند مسلمان را.

مسجد سید اصفهان، به نام آقا سید محمد شفتی معروف به حجه الاسلام است که در کتاب رجالی از ایشان نام برده شده است. در اصفهان سید بزرگوار و دلاوری بود که حدود را با دست خودش جاری می کرد، اگر ثابت می شد یک نفر زنا کرده خودش او را حد می زد، در کتاب رجالی در حالاتش می نویسند، وقتی که در نجف درس می



خواند از اصفهان برایش پول می فرستادند، مدتی بود که پول نیامده بود، این بزرگوار یک روز صبح پول قرض کرده بود تا برای زن و بچه اش آبگوشت بخرد، آبگوشت کله پاچه، قابلمه را برداشت، پول هم قرض کرد و رفت آبگوشت را خرید، داشت می آمد که برخورد کرد به یک سگ گرسنه، دید سگ گرسنه ای کنار راه نشسته و توله هایش هم دورش جمع شده اند و به پستانش مک می زدند و شیر نمی آید، با خودش گفت: سید بیا از این آبگوشت بگذر، این سگ گرسنه است، ماده سگ است، توله هایش دورش جمع شده اند و از حیوان شیر می خورند، گناه دارد، فرض کن تو اصلاً آبگوشت را نداشتی، قابلمه آبگوشت را گذاشت جلوی سگ و خودش هم نشست کنار کوچه، سگ غذا می خورد و او هم کیف می کرد. چقدر این حدیث جالب است! امام مجتبی علیه السلام

ص: ۱۶۰

غذا می خورد، جلویش هم یک سگ نشسته بود یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه به سگ می داد، غذایش را بین خود و سگ تقسیم کرد، گفتند: آقا چه می کنید؟ فرمود خجالت می کشم ذی روحی در مقابل من نشسته باشد، من غذا بخورم و او نگاه کند. ما پیرو چنین امامانی هستیم، چطور دلت طاقت می آورد، پسر عمو، دختر عمو، پسر خواهرت، پسر برادرت نداشته باشند و در تنگی اقتصادی باشند و تو در خانه ات ۵۰ گونی برنج داشته باشی، ۱۰ تا حلب روغن داشته باشی؟ چطور دلمان می آید؟ بله! سگ خورد و جان گرفت و توله ها از سینه مادر تغذیه کردند. آقا سید محمدباقر می گوید: ما با دست خالی رفتیم خانه، عیال گفت: چی شد؟ گفتم: شرمنده ام، خلوصم را هم حفظ کردم، به زخم نگفتم آبگوشت را خریدم و دادم ... اگر شما هم کار خیری انجام دادی،

خانه ات رفتی به عیالت نگویی امروز مثلاً یک میلیون تومان پول به فلان جا دادم آنها جزء ورثه هستند و زود دلشان می شکند؛ ای بابا، چرا این کار را کردی، مثلاً چراغی که به خانه چنین است به مسجد چنان است و چنین و چنان. این بازی ها را شیطان درمی آورد، نه، برای رضای خدا بده. طوری که آن ها هم نفهمند؛ چون بعضی ها این جوری اند، مخصوصاً که پا به سن گذاشته باشید، حساب دوزاری ات را هم دارند، نمی خواهند به ورثه لطمه بخورد. وقتی که مُردی، یک فاتحه هم برایت نمی خوانند، ختمی هم که برایت می گیرند، گوینده ای را دعوت می کنند و در گوشش زمزمه می کند، که بگو

ص: ۱۶۱

بابای ما چنین بود و چنان بود، فلان کار خیر را انجام داده، دست فلانی را گرفته و ...، اینها برای خودشان جوش می زنند که در اجتماع عنوان خوب داشته باشند، شهرتشان خوب باشد، صفحه اول کیهان را هم برایت پر می کنند، و در روزنامه های کثیرالانتشار می نویسند حاج آقای فلان، خادم امام حسین علیه السلام ... ولی اینها دوزار نمی ارزند، این ها بازی است همه برای خودشان است، اینها مال زنده ها است، مال تو همین کاری است که امروز باید انجام بدهی، حواست جمع است چه می گویم یا نه؟ اگر برای خودت می خواهی کاری بکنی وقت آن همین حالا است.

می فرمایند: کاروانی از اصفهان آمد که یک قباله شش دانگ روستای آبادی را به نام من نوشته و هبه کرده بود؛ شش دانگ یک ده آباد با همه باغات و همه قنات هایش و همه چشمه هایش، تعجب کردم، تاریخ تنظیم سند را نگاه کردم دیدم که همان روز که ما کاسه آبگوشت را جلوی سگ گذاشتیم، خدا آن را قبول کرده و به دل آن ملاک انداخته است، به خاطر احسان به یک سگ گرسنه یک ده شش دانگی را به نام ما کند،

«یا من یعطی الكثير بالقلیل» (۱) «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ»؛ (۲) من جایش را پر می‌کنم؛ و وعده او حتمی است.

حتماً مشهد مشرف شده اید، نزدیک حرم امام رضا علیه السلام حمام و بازارچه ای به

ص: ۱۶۲

۱- ۱۳۹. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۶.

۲- ۱۴۰. سوره سبأ، آیه ۳۹.

نام عباس قلی خان است، از پولدارهای مشهد بود، فانوس را دستش گرفته بود، و جلوتر از پدرش داشت می‌رفت، آن موقع برق نبود و فانوس را در دست می‌گرفتند و می‌رفتند، اعیان و اشراف فانوس کش داشتند، بابا هم در پرتو نور فانوس به پسر، گفت: پسر این کاروانسرا را بعد از مرگ من خراب کن و یک مدرسه علمیه خوب برای طلبه‌ها بساز، پسر گفت: چشم، عباس قلی خان به پسرش گفت: در وصیت نامه ام هم نوشته‌ام، لفظاً هم به تو گفتم که فراموش نکنی، پسر گفت: حتماً این کار را می‌کنم، پسر عاقلی بود، بعضی پسرها به پدر درس می‌دهند، همین جور که با همدیگر می‌رفتند، یک مرتبه پسر فانوس را آورد عقب پشت سر بابا و جلوی او را تاریک کرد عباس قلی خان ایستاد، گفت: بابا! گفت: بله، چرا فانوس را پشت سر من بردی؟ نور باید جلو جلو برود و راه را روشن کند، نوری که پشت سر بیاید به درد جلو نمی‌خورد، جلو خطر هست، جلو مانع هست، جلو مشکل هست، گفت: راست می‌گویی؟ نوری که پشت سر بیاید جلو را روشن نمی‌کند؟ گفت: نه، گفت: پس چرا می‌گویی بعد از مرگت اینجا را مدرسه کنم؟ خوب، بابا نور قبرت را خودت بفرست، نور خوبست جلو جلو برود تا شب



تاریک قبرت را روشن کند، عباس قلی خان گفت: بارک الله پسر، بیا لب هایت را ببوسم، صبح چند کارگر آورد، کاروانسرا را خراب کرد و مدرسه علمیه را بنا کرد، نور قبرت را خودت بفرست، امروز نور قبرت را بفرست، نترس، عینک حسابرسی هم به چشمت نزن.

ص: ۱۶۳

تاجری بود که وقتی برای کارهای امام حسین علیه السلام پول می داد عینک می زد، خیلی حساب می کرد، یک سال وضعش به هم خورد و مشکل پیدا کرد، آن سال عینک ذره بینی زد و خیلی عقب جلو می کرد، چرتکه انداخت که چکار کنیم! هم یک پولی بدهیم و هم کمتر بدهیم، خلاصه می خواست سَمبَلش کند، یک مرتبه گریه اش گرفت، عینکش را از چشمش برداشت و دو برابر هر سال پول داد، به او گفتند: حاج آقا! چرا این کار را کردی؟ گفت: عینک که به چشم زدم یک مرتبه یاد یک قصه افتادم، گفتم: حسین فاطمه علیهما السلام من برای مخارج روضه تو عینک به چشم نمی زنم؛ اصلاً بررسی نمی کنم، دو برابر هم می دهم، فردای قیامت که پرونده من آلوده را دست تو دادند، حسین جان تو هم عینک به چشمت نزن به کارهای من زیاد ریز نشو و دست من آلوده را بگیر، من را در بهشت بینداز، برای کار خیر عینک به چشمتان نزنید، نترسید، خدا جبران می کند، خدا جایش را پر می کند، قبول دارید که احسان برای اهل بیت علیهم السلام خیلی قیمت دارد.

پس تا می توانید احسان را انجام دهید و سعی کنید که برای رضای خدا باشد تا که خداوند هم در مواقع حساس، دست شما را بگیرد و هدایت کند، انشاء الله.

ص: ۱۶۴